

MANCHESTER  
1824

The University of Manchester

[روصم نارەت, Tihrān Musavvar. (۲)., Tihran Musavvar (2)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: روصم نارەت تاراشتنا

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28166678>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact [support@jstor.org](mailto:support@jstor.org).

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to  
University of Manchester

JSTOR



# تجدید از مردم

۲۹ دی ۱۳۵۷ - شماره ۲ - سال سی و شش



۲۹ دی ۱۳۵۷

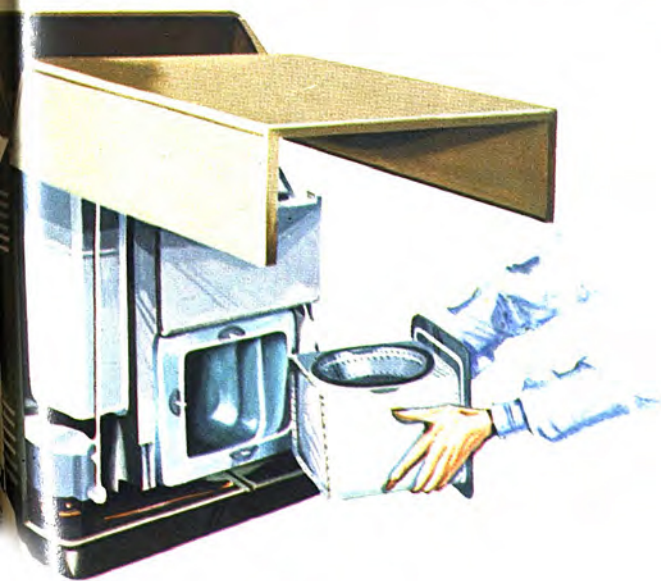


# رہستان میرہ و روسفیدی بہ بخاریہای اونیورسال میہ



## بخاری جدید نفقی اونیورسال مدل ۳۶۰ (دو دکش دار)

- \* کورہ بخاری بسہولت (با ۴ پیچ) باز شدہ و تمیز میگردد.
- \* رنگ سیلیکن بخاری در مقابل حرارت شدید ثابت است.
- \* مشخصات ایمنی بی نظیر کہ ترس و نگرانی را از بین میبرد.
- \* ظاهر بسیار زیبا کہ بہ تزئینات و مبلمان منزل میافزاید.
- \* سرویس مجهز و سریع.



بخاریہای اونیورسال  
گرمی دلپذیر و ایمنی بی نظیر

لمسنیلا





خسرد طرخنی

و صندوق‌های زرد پست

سنگین

ز غنایم‌های زمانه نباشد

در سرزمینی که عشق آهنی ست

انتظار معجزه را بعید می‌دانم

باغبان مفلوک چه هدیه‌ای دارد

پرنده‌گان

از شاخه‌های خشک پرواز می‌کنند

آن مرد زرد پوش

که تنها و بی وقفه گام می‌زند

با کوچه‌های "ورود ممنوع"

با خانه‌های "به اجاره داده می‌شود"

چه خواهد کرد ؟

سرزمینی را که دوستش می‌داریم

... ..

پرنده‌گان همه خیسراند

و گفتگوی از پیریدن نیست

در سرزمین ما پرنده‌گان

همه خیسراند

در سرزمینی که عشق کاغذی ست

انتظار معجزه را بعید می‌دانم .

پرنده خیسر

می‌دانی ...

پرنده را بی دلیل اعدام می‌کنی

در ژرف تو

اینه ایست

که قفس‌ها را انعکاس می‌دهد

و دستان تو محلولی ست

که انجماد روز را

در حوضچه‌ی شب غرق می‌کند .

ای صمیمی .

دیگر زندگی را نمی‌توان

در فرو مردن یک برگ

با شکفتن یک گل

با پیریدن یک پرنده دید

ما در حجم کوچک خود رسوب می‌کنیم

— ایما شود که باز درختان جوانی را

در راستای خیابان

پرورش دهیم

پرنده‌گان  
که عشق آهنی ست  
انتظار معجزه را بعید می‌دانم



## مصاحبه امیر تیمور

چاپ دنباله مصاحبه با آقای امیر تیمور وزیر کشور کابینه دکتر محمد مصدق، به علت سفر ایشان به خراسان و تألمشان از ویدادهای آن خطه، در این شماره ممکن نشد، انشاء الله شماره آینده

به این مضمون - با پوزش و تشکر از ایشان -:

## آقای سردبیر

اولا نام پدرم سرهنگ محمود پولادین است نه «سرهنگ فولادی». تا بیا اینکه عنوان شده است «پروایسی چون از شخص رضاخان بیم داشت کودتائی را طرح میریزد» باعنا تعجب است زیرا اگر او از رضاشاه بیم داشت اصولا بفکر طرح نقشه مخالفی نمی افناد. سرهنگ پولادین که بر اثر اعمال خلافی قانون و اجحاف اطرافیان شاه و مسئولین امور در آن زمان بسیار متاثر و متالم بود با کمک دوستان همفکر خود درصدد اصلاحاتی برآمد ولی متاسفانه بر اثر سیاست مغرضین بنحو دیگری جلوه داده شد و باعث گرفتاری او و دوستانش گردید. ثالثا اینکه نوشته شده بود: «در این مورد دو نفر انگلیسی با او همراه بوده اند» کاملا برخلاف حقیقت است زیرا نه پدرم و نه دوستانش مخصوصا در این مورد با بیگانگان ارتباط و مراوده نداشتند. ضمنا یادآور می شوم که پدرم با سایرین در این واقعه جمعا ۱۸ ماه در شهر بانی و در بیان مرکز توقیف بودند و محاکمات ایشان چندبار تجدید شد و در اولین محاکمه پدرم و دوستانش از اتهامات منتسبه تبرئه شدند. ولی متاسفانه طبق دستوری که داده شده بود محاکمه ایشان تجدید گردید و در آخرین بار ضمن تنظیم پرونده ساختگی او را به اعدام و سایرین را به چند سال زندان محکوم کردند.

در خاتمه امیدوارم افراد و شخصیتهایی که از این واقعه اطلاعاتی دارند برای ثبت در تاریخ اعلام فرمایند.

آموزگار، به توصیه مقامات انتظامی، به جهت شایعاتی که درباره ارتباط او با نامه چاپ شده در روزنامه ها علیه آیتاله العظمی خمینی بر سر زبانها بود، به آیندگان نرفت.

## آزمون

و اما «منوچهر آزمون» که بیش از هر کس تلفن ها و توضیحات و ناسزاگویی ها متوجه او بود و آمار و ارقام و افعالی را به او نسبت می دادند که به جهت مستند نبودن قابل نقل نیست، در میان آنها یکی هم همسر او بود که چند اشتباه را توضیح داد:

۱- دکتر منوچهر آزمون از دانشگاه تونینگن آلمان غربی، دکتر گرفته است.

۲- دایی او، شیخ بهاءالدین نوری در قید حیات است.

۳- حدود یک سال وزیر کار بوده است.

۴- فعالیت پنج نشریه: روزنامه دنیا و مجلات امید ایران - سپید و سیاه - فردوسی و تهران مصور با مساعدت ایشان و دکتر عاملی تهرانی وزیر وقت اطلاعات و جهانگردی تجدید شد.

در مورد بقیه آقایان، به ویژه جناب نیک پی و نصیری که بیشتر مورد نظر بودند، توضیحی نرسیده، مع الواسطه نیز تا این لحظه خبری نشده است! الحمد لله.

## کودتای

## سرهنگ پولادین

انوشیروان پولادین، فرزند سرهنگ پولادین که نامش در گزارش کودتاها و ضدکودتاهای ایران آمده بود، توضیحی فرستاده اند

نامه هایی که به یک مجله می رسد یا تلفن هایی که زده می شود، همیشه تنها تنقید یا تمجید نیست. اما در مورد ما اینچنین بود. بسیاری تبریک و تمجید نثار ما داشتند که سپاس. گروهی دیگر که معمولا بستگان وزیران و بلندپایگان دستگیر شده بودند فریاد اعتراض برداشته بودند - همکاران لطیفه یی ساخته اند بر این مضمون که: سردبیر روزی ۲ ساعت در برنامه اش گفتگو با همسر یکی از وزیران دستگیر شده را دارد که همه اول عصبانی اند و فریادکشان در پایان عنذرخواه و گریان. - آخر سردبیر زبان چرب و نرم و آرام کننده یی دارد! -

## همایون

از میان تلفن ها و توضیحات ۲ تا قابل نقل بود، نخست درباره داریوش همایون و مطلبی که پیرامون او نوشته شده بود متاسفانه این بخش، برخلاف زندگینامه دیگران اشتباهاتی داشت و هم برداشتهایی اغراق آمیز که متاسفانه وقتی متوجه آن شدیم که تصحیح آن ممکن نبود.

۱- نخست آن که در بعضی جملات این تصور را پیش می آورد که همایون همانند یک فرصت طلب با ازدواج خویش به محافل بالا راه یافته و به وزارت رسیده، حال آنکه او پیش از این ازدواج نیز به جهت مقالاتش، نحوه زندگیش و نفوذش در حلقه پرنفوذان درآمد بود، ازدواج او با هما زاهدی چندی پس از بیرون رفتن اردشیر زاهدی از دولت هویدا صورت گرفت.

۲- پای همایون، در مبارزه یی علیه چپ های فعال (توده ایها) پیش از ۲۸ مرداد ۳۲ صدمه دیده است.

۳- همایون پس از پایان دوران وزارت و سقوط کابینه



## کلام نخست

روز شنبه ۱۶ دی ماه نخستین نشریه‌ی بودیم از میان روزنامه‌ها و مجلاتی که در اعتصاب بودند، که توزیع شدیم، در این یک هفته که از انتشار شماره نخست تهران مصور در دوره تازه و بهیاری این گروه می‌گذرد، مانند هر نشریه تازه‌ی تلفن‌ها و نامه‌ها و تلگرامها از محبت شما خبر می‌داد که ارزش کار ما را بیش از آنکه بود و هست، دانسته‌اید.

استقبالی که از شماره نخست «تهران مصور» شد که با تاخیری یک‌ماهه منتشر شد و بسیاری از خبرها و مطالب آن کهنه شده بود،

نشان داد که از این پس باید در وظیفه خود که انعکاس دقیق و بی‌غرض و بی‌سانسور وقایع است، کوشا باشیم. آن جامعه‌ی که شرکت ما در اعتصاب مطبوعات و همبستگی با یاران نویسنده‌مان را با خرید مجله و ندیده گرفتن کهنگی آن، پاداش می‌دهد، ما را متعبد می‌دارد که پاسخگو باشیم، به شیوه‌های مرسوم به‌نعل و به‌میخ‌نزنیم، تکلیف ملی خود را انجام دهیم، در عین حال دچار غلیان احساسات نشویم، به‌آنچه معتقد نیستیم تظاهر نکنیم و ساده‌گیر و آسان‌پسند و دوست‌یاب نباشیم، زمان چنین نشریاتی گذشته است، همانقدر که زمان نشریات فحاش و تهمت‌زن و باج‌گیر.

درپی اصالت و حقیقتیم، یاریمان دهیم. به‌یاد آوردنی است که در شماره اول و هم این شماره بار

اصلی بردوش ۳ تن از یارانمان بود که حاصل کار خوب آنها را دیدید و می‌بینید: حسن نکوئی، کاوه گلستان و محمد صیاد.

صفحه‌آرایی مجله، که بسیاری را خوش‌آمده بود از نکوئی بود. کاوه گلستان و محمد صیاد که عکسهای مجله از آن دوست، همه جا بودند. در همه‌ی شورشها، در همه‌ی لحظات خطر، اینجا و آنجا. کاوه چهره آشنای همه بود چون از صبح در تهران، قم، اصفهان و مشهد می‌دوید. همینطور صیاد که عکسهای بسیار از نقاط پرخطر گرفت. عکسهای هر دو این همکارانمان به‌سراسر جهان راه یافت. پاری‌ماچ و تایم عکسهای کاوه را چاپ کردند، هرالد تریبون و دهها نشریه دیگر تصویری از صیاد را که آسوشیتد پرس به‌جهان مخابره کرده بود.

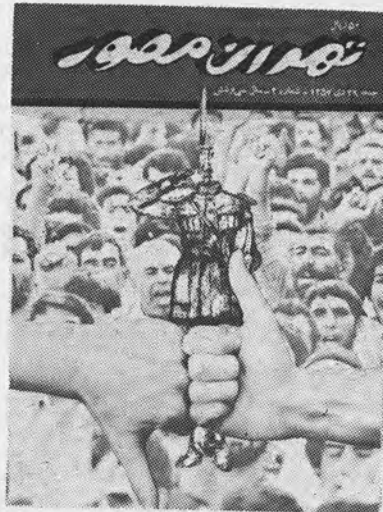
سردبیر

تجاوزهای آشکار اسرائیل ۴۶  
بنه اسرائیل که تاریخ را آواره پیموده، اینک در قرن بیستم تمام آن معصومیت و مظلوم بودن را با ندادن به صهیونیسم از دست داده است، قومی ستمگر و غاصب است که آب بر فلسطینیان می‌بندد و سرزمین‌شان را به‌زور می‌گیرد. به‌زور نگه‌میدارد. گزارشی درباره گوشه‌ی از تجاوزهای اسرائیل.

روی جلد ۵۲  
سخن از کودتای نظامی در ایران است. که یک اشتباه دیگر از امریکا به حساب خواهد آمد. مسعود به‌نود در مقاله‌ی نوشته والتر لیبمن را تکرار می‌کند که «امریکا قابلیت رهبری جهان را ندارد».

هانری کورین ۵۴  
مردی که چون درویش سرپا باخته در کوچه‌های عرفان شرق پرسه زده است. مردی که فلسفه اسلامی چونان فیلسوفی از شرق می‌شناسد. اینک که رفته است در نثر جاندار و کوبنده حسین مهری تصویر می‌سود.

کاریکاتور ۶۶  
طرحی جاندار از اردشیر محمص (که بی‌اجازه او چون در دسترس نبود و با پوشش و از سر تکریم) در صفحه کاریکاتور، نشسته، طرح نظامی روی جلد نیز از محمص است. اردشیر که قلمش به‌شهادت همه متخصصان جهانی، فریاد است و رسالت و او با این قلم در سالهای اختناق فریاد زده است.



آلبوم روزهای فریاد و مرگ ۷  
عکسهایی از سه‌تن از عکاسان ما که در تمام روزهای گذشته با رویدادها بودند اینجا و آنجا. در این آلبوم یک ماه اخیر تصویر می‌شود، از عاشورا تا عزاداری برای شهیدان. حقوق بشر، هیاهوی بسیار؟ ۴۴  
گزارشی از پیشرفت طرح حقوق بشر کارتر که با سروصدای بسیار عنوان‌شد و هرچه جلو می‌رود، رنگ می‌بازد، تصویری جامع از ایران، امریکای لاتین، هندوچین و اروپای شرقی در ارتباط با طرح حقوق بشر کارتر

صاحب امتیاز و مدیر مسئول عبدالله والا  
هفته‌نامه مستقل سیاسی  
و اجتماعی  
شماره مسلسل ۱۶۰۸  
نشانی وقت: خیابان لاله‌زار، گراند هتل  
تلفن سردبیر ۳۷۶۷۸۳  
تلفن ۳۱۳۸۳۸ - ۳۱۳۸۳۹  
آگهی‌ها ۳۱۱۵۱۵

سردبیر مسعود به‌نود  
معاون تحریری سیروس علی‌نژاد  
معاون فنی حسن نکوئی  
دبیر صفحات جهان شهلا شریعتمداری  
دبیر عکس کاوه گلستان  
عکسها از محمد صیاد  
مدیر داخلی فتح‌الله والا  
حروفچینی محمد شریف  
چاپ صبوریان  
مونتاژ و فیلم هاشمی، مجلسی  
تصحیح فرهاد - نورائی  
صحافی خیرمندی  
آگهی‌ها صالحی  
شهرستانها خانلر حشمت  
چاپ شرکت افست (سهامی عام)  
تلفن: ۳۵۲۵۹۹ - ۳۵۲۶۱۶ - ۳۵۲۶۹۹



# سرب فریاد

نه ما، که جهانی لشکرکشی پلنگ آسای ویتنام به کامبوج، مغازه مصر و اسرائیل به وساطت امریکا، دگرگونی‌های کودتا در جبین ترکیه، محاکمه بوتو، دستگیری خانم گاندی و انحلال مجلس هند و... دیگر حرکت‌های جهان پر حرکت را به کناری نهاده بود و چشم به ایران داشت. چشم به ما داشت که در مشهد چگونه تانکها از روی جسدها می‌گذرد، در کرمانشاه چگونه با وجود همه تاکیده‌های مرکز تن‌ها و دیوارها و درختها باهم سوراخ می‌شوند، در قم، در اصفهان، در قزوین چگونه هر کوچه پسکوچه شناسنامه انقلابی می‌گیرد. چگونه تحول گام به گام می‌رود، خانه به‌خانه، کوبه‌کوبه...

اما ما ۶۰ روز زبان در کشیده و ساکت بودیم. اما در این سکوت، فریادی بود که از هر فریادی رساتر بود - راست گفته است ایلچ: برای شناختن هر ملت باید سکوتش را شناخت - و ما عظمت سکوت خود را، تاثیر سکوت خود را که صدائی بود که هر لحظه ندایی می‌یافت دریافتیم. نه ما گنگ خواب دیده بودیم، نه عالم تمام کر. نه ما عاجز ز گفتن بودیم، نه خلق عاجز از شنیدن. آنها که قفل بردهانمان زدند و بردست‌امان، اما گنگ خوابدیده و عاجز از گفتن شنید بودند. تا ما ساکت بودیم، روزنامه‌ها در خیابان‌ها و بر دیوار نوشته می‌شد. روزنامه این ملت دقیقه به دقیقه نوشته می‌شد و خوشابدل‌مان - و بدا بحال ما - که پشت هر حرف آن روزنامه‌ها، دنیائی واقعی‌تر از دنیای سربی ما در جریان بود و ما هیچگاه دسته گلی نبودیم برکنار خون جوانی بر آستانه‌خانه‌اش، جائی که هر روز از آنجا می‌گذشت و به مدرسه می‌رفت و هر روز صبح پدرش از آنجا می‌گذرد تا به دنبال نان بدود، حروف روزنامه ما از سرب است و حروف روزنامه آنها گاه از خون رفیق‌شان بود که تا چند دقیقه پیش با آنها فریاد می‌زد.

## بازگشائی و تزکیه دانشگاهها

حرکت آگاهانه استادان دانشگاهها، در اختیار تحسن، پس از راه پیمائی‌های بزرگ تاسوعا و عاشورا، نقطه حرکت تازه‌ای، در نهضت ملت ایران بود. آنان به بهای يك قربانی و تحمل هر نوع ضرب و شتم و خفت و خواری به جنبش دانشگاهی ایران قوام تازه‌ای بخشیدند. این حرکت با هدف بازگشائی دانشگاهها آغاز شد و هنوز ادامه دارد.

روز یکشنبه ۱۷ دی ماه آیت‌الله طالقانی در محل دبیرخانه، در جمع متحصنان حضور یافت و با آنان ملاقات کرد. آیت‌الله طالقانی در این جمع طی سخنانی خطاب به استادان از تزکیه سخن گفت و گفت که دانشگاه و دانشگاهی‌ها نیز باید تزکیه شوند... از هر چه از مسائل توارثی است که بذره‌های علم را در توده اشخاص می‌خشکاند، آنها هستند که باید رشد فکری پیدا کنند، مقلد نباشند، متأسفانه ایرانی که از ابتدا مولد ابتکار بوده است، کتابهای دیگران را تحویل می‌دهد و حفظ

می‌کند، زیرا تزکیه در دانشگاه ما نبوده است. بلکه ضد آن بوده است. شارلاتان‌ترها و جاهل‌ترها آمده‌اند علم را زیر دست و پای خود قرار داده‌اند. اینجا به جای اینکه خانه علم باشد، خانه دربار شده است. متأسفانه رژیم می‌خواهد همه چیز در اختیار او باشد.

فکر انسانها، خود انسانها و زندگی انسانها، این نهضت کنونی که با روش اصیلی رهبری می‌شود، امیدوارم که بتواند برای ایجاد محیط تزکیه پیش برده شود، و ظهور استعدادها و رشد علم و دانش مفید به حال مردم را ممکن گرداند.

در پی این سخنرانی، شورای دانشگاه صنعتی تهران تصمیم به بازگشائی دانشگاه گرفت. (اکنون که این مطلب نوشته می‌شود، معلوم نیست تا زمانی که بدست خوانندگان برسد، چه اتفاقاتی رخ دهد) و دیگر دانشگاهها نیز چنین قصدی دارند تا چه پیش آید. به قول رودکی: جامه چنین چرك و پر از پیچ و تاب منتظرم تا چه برآید ز آب



# محرم، سو گوار ظلم مدام

ملت ایران، از آن رو به عزاداری می‌پردازد، که در هزار و چند صد سال پیش، ظلم بزرگی بر قومی رفته است. اما این عزاداری نشان دهنده ادامه ظلمی است که در آن روزگار جریان داشته است. ممکن است که نوع ظلم تغییر کرده باشد یا که ظلم تغییر شکل یافته باشد، اما جریان اصلی برجای خود باقی است.

مردم هرزمانه، بی‌آنکه از ظلمی که بر آنان می‌رود، شناخت دقیق و درستی داشته باشند، آن را لمس، و با آن زندگی می‌کنند. از این رو روایت ظلمهای تاریخی که به صورت سمبل و نماد درآمده است، برای آنان عزیز و گرامی است. یاد آن را زنده نگه میدارند و در آن بازتاب همه ظلمهایی را که بر خود آنان می‌رود، می‌بینند. اگر نه به وضوح، پیوند این ظلمها را باز شناسند، پرداختن بدان، آنان را بطور حسی تسکین می‌دهد. آن ظلم نمادین را چندان بزرگ می‌کنند که ظلمی که بر آنها می‌رود، در برابرش کوچک و ناچیز جلوه کند. بدین ترتیب خود را تسکین می‌دهند و بر زخمهای خود مرهم می‌گذارند. این به مثابه رفتن به تسلیت کسی است که داغ بزرگی براو رفته است. به تسلیت رفتن تنها کاستن از غم دیگران نیست، کاستن از غم خویشان نیز هست.

بی‌دلیل نیست که مردم ایران، خاطره محرم را، همچون يك خاطره ملی، با خود تا امروز حفظ کرده‌اند. بخصوص آن دسته از مردم ایران، در آن مناطق جغرافیائی، که بیشتر ستم دیده‌اند. این خاطره، تازه‌انی که ظلم باقی است، و تا هنگامی که ظلم از این دیار رخت‌برنسته است، مانند سنتها و آئینهای دیگر در یاد ملت زنده خواهد ماند.

محرم را از دیدگاه دیگری هم، در این زمان، باید نگریست. مانند هر رسم و آئین دیگری، محرم، يك عامل بزرگ همبستگی برای مقابله با زور و قلدری شده است.

هزار و سیصد سال مفهومی ندارد و همچنانکه ملت ما بسیاری از آداب و رسوم و جشنهای خود را به سینه تاریخ سپرده است و امروزه جز یادی از آنها در کتابها و نوشته‌ها نیست، این رسم عزاداری را هم به سینه تاریخ خواهد سپرد.

همه ملتها، در دورانهای مختلف، رسمها و آئینهای متفاوت دارند. رسمها و سنتهایی از یاد می‌روند و رسمها و سنتهای دیگری جانشین آنها می‌شوند. شاید تعبیر

بانگ «الله اکبر» و «لا اله الا الله» از پشت بامها و کوچه‌ها و مسجدها بجای هر نوع عزاداری مرسوم، از این محرم، محرم دیگری ساخت. محرمی که تاکنون سابقه نداشته است. محرمی که در آن دولتیان هر نوع پشیمانی کرده بودند جزمین. این واکنش که به ابتکار مردم نشان داده شد و اندک اندک سراسر شهر تهران و شاید شهرستانها را فرا گرفت، حماسه دیگری از حماسه شهادت امام حسین (ع) ساخت،

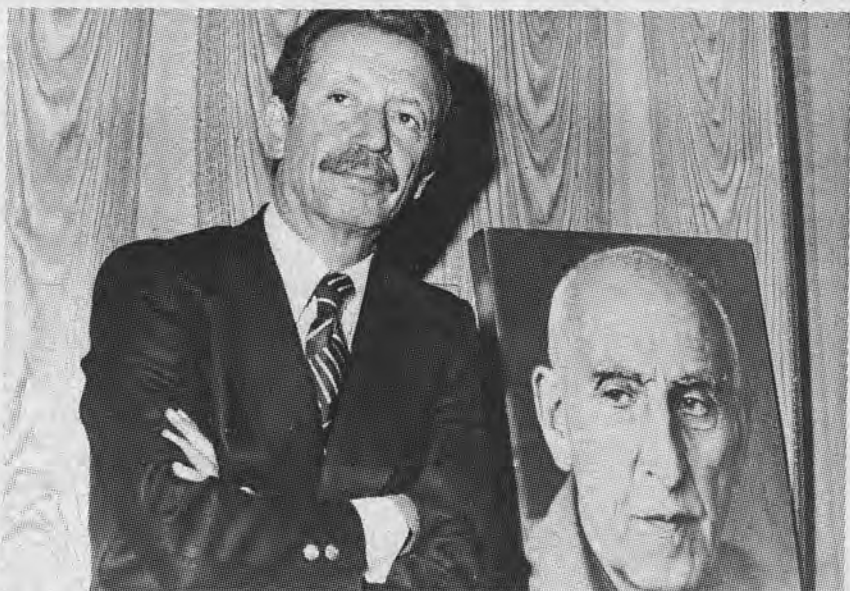


سنت یعنی همواره قرار از سنت، بهترین نشان دهنده این وضعیت باشد. وقتی انگیزه‌های سنت و جشن و آئینی از میان رفت، خود آن نیز از میان می‌رود، چه بنیان اقتصادی و ریشه‌های اعتقادی آن از میان برخاسته است. اما روشنفکران در باره محرم کاملاً در اشتباه بوده‌اند، ریشه‌های اعتقادی آن وجود داشته و دارد و هیچ امری باعث پوسیدن ریشه‌های آن نشده است. محرم را

حماسه‌ای که فقط و فقط از آن ملت ایران است.

پیش از این و در سالهای اخیر، شاید تصور می‌شد که محرم و عزاداری برای ۷۲ تنی که در صحرای کربلا شهید شدند دیگر کهنه شده است و اندک اندک باید فراموش شود و به یادبودهای تاریخ بپیوندد. در بین بسیاری از روشنفکران این تصور وجود داشت که نوحه‌خوانی و سینه‌زنی برای شهیدان، پس از





## بختیار، صریح، ایلاتی مسلک و بی پروا

در حوضخانه یک خانه نسبتاً قدیمی در فرمانیه مردی که سانها در حاشیه و گاه متن حوادث سیاسی روزگار خود زیسته بود، وارد گود حکومت شد. پس از ۲۶ سال زندگی سیاسی از قالب منقد و مخالف خوان و درگیر با حکومتها جامه حکومتی پوشیده بود.

شاپور بختیار، برای پیرمردها و ۲۸ مرداد دیده‌های روزگار ما همانقدر نامش آشناست که برای روستائیا و کارگران و جوانها غریبه. او از طایفه بختیارپاست. همانها که از جمع خود سردار اسعدها، صمصام‌السلطنه‌ها، و ... داده‌اند، روزگاری دراز حدود اصفهان با ظل‌السلطان‌ها و حکام وقت جنگیده‌اند، با انگلیسیان لاسزده‌اند و در سیاست ایران نقش داشته‌اند. از ایلات متمدن بوده‌اند، فرزندان خود را از قرن ۱۹ به فرنگستان برای تحصیل فرستاده‌اند. چند سردار و وزیر و رئیس‌الوزراء از میانشان سیاست ایران به چشم دیده، مشروطه‌خواه داشته‌اند و هم مستبد. خیر و نیک نفس داشته‌اند و هم شرور. معمر و سازنده داشته‌اند و هم ویرانگر. و آخریشان همین گروه سردار قاتح و سردار اقبال و... که

به دنبال ماجراجوئی‌هایی به دستور رضاشاه تیرباران شدند و تصویرشان بر رف حوضخانه آخرین فرد از نسل آنها بود که اینک داوطلب نخست‌وزیری ملکی پر آشوب می‌شود و در پیام خود بر سابقه سیاسی‌اش، بر احترامش به دکتر محمد مصدق، بر نام پدرش تکیه می‌کند.

باری شاپور بختیار در حوضخانه تزیین شده از گلیم‌ها و نمدهای بختیاری با سردبیران و روزنامه‌نویسان به گفتگو می‌نشیند، تا روز بعد از همه‌گیر شدن خبر نخست‌وزیری او، و چند روز پس از آنکه یارانش - رهبران جبهه ملی - او را کنار گذاشته‌اند، و هم‌یارانش در حزب ایران، بگویند که چگونه دولتی را در نظر دارد و چرا؟ باریک‌اندام است و فرزند، جوانتر از مردان ۶۳ ساله می‌نماید، صورتی دردکشیده دارد و در عین حال حرکاتش شبیه ایل‌بیگی‌هاست، همان ایل‌بیگی‌های بختیاری. خانه‌اش شلوغ است، بیش‌خدمت و دربان و چندتا جوان بختیاری - شاید به جای محافظ تا رسماً «آقا شاپور» نخست‌وزیر شود.

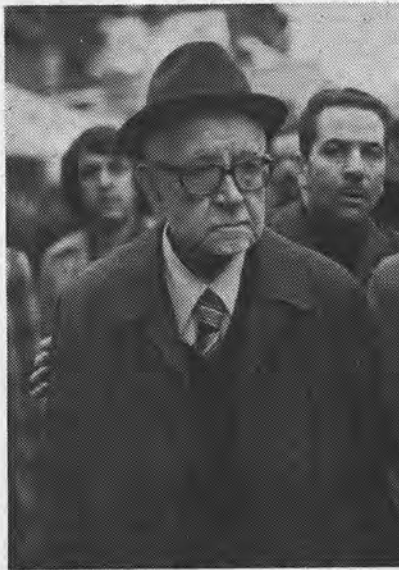
بختیار هیچکدام از بختیاری‌های پیشین را به یاد نمی‌آورد، نه

تیمور را، نه خلیل‌خان (پدر ملکه سابق تریا)، نه افغان، نه... مرد ساجورده‌یی می‌نماید متمکن که سیاست سرگرمی او بوده در فنارسا (به قول زنده‌یاد جلال) درس خوانده در ارش فرانسه یا انمان نازی جنگیده، در نهضت مقاومت و بعد در سالهای پایانی جنگ با جمعی دیگر از جوانان معلق به خانواده متعین روزگار که با کشتی و اتومبیل خود را به ایران رسانده، در زمره دولتیان درآمده و از جمله آنها در دور مصدق را گرفته بودند، مدیر کار جنوب شده (در دوران اغتصاب کارگری نفت جنوب و هم ملی کردن نفت) و بعد به عنوان پاداش حسن خدمت معاون وزارت کار - در کابینه دکتر مصدق - بعد از ۲۸ مرداد، در دورانی که یک بختیاری دیگر در مملکت حکم می‌راند - تیمور بختیار فرماندار نظامی و مخالف کبیر - زندان افتاده به جرم اهانت به مقام سلطنت محاکمه و به ۳ سال حبس محکوم شده که همان هم ایل بودن دادش رسیده و چندی بعد رهیده چند سال بعد دوباره، این بار به جرم تحریک به آشوب در دانشگاه تهران چرا که تشکیلات از هم پاشیده جبهه ملی را که در غیاب دکتر مصدق هم پاشیده، یاران داشتند جمع و جور می‌کردند و یکی هم شاپور بختیار بود که اینسو و آنسو گمگام اعلامیه‌هایی با یارانش در حزب ایران و یا جبهه ملی می‌داد.

این سالهای آخر شرکتی داشت، مقرش در اصفهان، مرکز استانی که ایل بختیاری در آنست دوران شریف امامی، ۳ ماه پیش دوران حزب‌بازی اوج گرفت و نام سانسور به روزنامه‌های بزرگت اجازه داد تا نام او را مطرح کنند، با مصاحبه کنند و در مخالفت با دولت از زبان او بنویسند. نام حزب ایران جبهه ملی، شاپور بختیار، دکتر سنجابی و... که تا چندی پیش از اگر پای آگهی تسلیم قرار می‌گرفت روزنامه توقیف می‌شد، هر روز روزنامه‌ها بود، تا وقتی که جبهه ملی به صف مخالفان رژیم پیوست، از زمان نشانه‌های آشکار تکراری



# کمبود نفت و بنزین مشکل هر روز



احتکار مواد نفتی را که برای مصرف داخلی تهیه می‌شود، ندارند و از آن باید جلوگیری شود.

پس از دریافت نامه مهندس بازرگان به اتفاق هیات با انتظام مدیر عامل شرکت نفت ملاقات کردند و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران آمادگی شرکت را در طرح تامین شرایط و انجام برنامه اعلام کرد. در جلسه‌ای دیگر با آقای انتظام در مورد خروج قوای نظامی از محیط کار و تاسیسات شرکت ملی نفت، بازگشت مأموران نظامی که در شرکت ملی نفت به‌دستور مقامات مشغول کار شده بودند، لغو حکم اخراج کسانی که به علت اعتصاب از کار برکنار شده بودند، و آزادی کارکنان بازداشت شده موافقت به عمل آمد. همچنین قرار شد حقوق و مزایای کارکنان که به علت اعتصاب از اول آذرماه پرداخت نشده بود، پرداخت شود.

آنگاه هیات‌م‌زبور به‌خوزستان عزیمت کرد و مورد استقبال کارگران صنعت نفت و مردم‌خوزستان قرار گرفت، در پی این سفر اعلامیه‌ای انتشار یافت که در آن به‌کلیه کارکنان اداره حفاظت و کادر حفاظتی ابلاغ شده بود که به کار خود برگردند و بیش از پیش

کمبود نفت و بنزین، یکی از مشکلات دردناک و پیش‌بینی نشده چندین روز گذشته بود که هنوز به قوت خود باقی است. این مشکل در سطحی چندان گسترده چهره نشان داد که رهبران ملی‌ناگزیر نصت به کار شدند. حضرت آیت‌الله خمینی در نامه‌ای به مهندس بازرگان نوشت که یک هیات ۵ نفری مرکب از حجت‌الاسلام شیخ اکبررفسنجانی و مهندس مصطفی کتیرانی و دو نفر دیگر که با نظر مهندس بازرگان و مشورت دو تن دیگر تعیین شده باشند، مأمور بررسی وضع تولید نفت داخلی و تشویق کارگران نفت به تولید در حد مصارف داخلی شدند.

آیت‌الله‌العظمی خمینی در نامه خود شرایط زیر را تعیین کرده بود:  
۱- نظامیان از مناطق و مراکز نفتی بیرون بروند و دخالتی در امور مربوط نکنند. و از هر گونه ارباب در بین کارکنان خودداری کنند.

۲- نفت و فراورده‌های نفتی فقط به اندازه مصرف داخلی تولید شود و از صدور نفت به خارج تا سقوط رژیم غیر قانونی فعلی به طور کامل ممانعت به‌عمل آید.

۳- ارتش و نظامیان حق

حرکت‌های انفرادجویانه در او پیدا شد، در یکی دو مصاحبه با مطبوعات فرانسه محاسبات‌های تلویحی خود را ابراز داشت تا آنروز...

... آنروز مردی در جلو چشم کنجکاو سردبیران و روزنامه‌نویسان نشسته بود که داشت روی ۳۰ سال سابقه کم‌رنگ سیاسی خود قمار می‌کرد و می‌گفت انگیزه او تنها وطن‌پرستی بوده و اینکه ایران را از این دوران پراشوب برهاند. و پیدا بود که بزرگترین دلمشغولی او به‌دست آوردن موافقت معهود افراد سالم و خوشنام بود که همانند او قمار کنند و حاضر به شرکت در کابینه شوند. کاری که دکتر صدیقی موفق به انجام آن نشد. در دوروبر نامهای بسیاری بر سر زبانهاست اما انجا در آن اتاق حاجی مانیان نشسته است، مردی از جنبه ملی در ارتباط با بازار تهران که تا روز عاشورا نیز در کنار دکتر سنجابی در تظاهرات راه پیموده است و از نامهای اصلی خبری نیست: مهندس بازرگان، مهندس حسینی، زیرک‌زاده، دکتر صدیقی، دکتر شایگان و... در عوض بیرون از اتاق در حیاط مرد مودب و جوانی با نام دکتر منوچهر رزم‌آرا متخصص قلب و برادر کوچک سپهبد حاجعلی رزم‌آرا نخست‌وزیر ترور شده اسبق ایران و همکار مطبوعاتی قدبلندی که نامش آشنای ماست و خوانندگان مجلات و روزنامه‌های ۱۰-۲۰ سال اخیر: دکتر سیروس آموزگار.

شاپور بختیار روی یک صندوق چوبی قدیمی که در گوشه حوضخانه کز کرده می‌نشیند و وقتی عکاس‌ها را می‌بیند عکس بزرگت مصدق را طلب می‌کند، می‌آورند و... او در هر جمله دوسه بار نام «استاد بزرگم محمد مصدق» را می‌آورد، در این مصاحبه مردی شناخته می‌شود که کتاب خوانده، لوموند می‌خواند و معتقد به یک معیار جهانی مردمی است - سوسیال دمکراسی - گرچه کمی خشک و خشن است، اما پس از کمی ارتباط هم برقرار می‌کند، پدرانش را به یاد می‌آورد، صریح و ایلاتی مسلک و بی‌پرواست.



به مراقبت و ادای وظیفه پردازند. خارك مقصد بعدی بود و پس از آن هیات اعزامی در اطلاعیه اعلام کرد که «ارسال مواد نفتی از بندر ماهشهر به بندر جنوب کشور و انتقال نفت کوره و زواند پالایشگاه آبادان از مخازن خارك که بوسیله کشتی‌های ایرانی به عمل می‌آید، بلامانع خواهد بود».

آنگاه هیات به سوی شیراز رفت و در این فاصله ابلاغ شماره ۵ خطاب به کارکنان پالایشگاههای تبریز، شیراز، کرمانشاه، تهران و تاسیسات ری انتشار یافت.

متن این ابلاغ چنین است: کارکنان محترم پالایشگاههای تبریز - شیراز - کرمانشاه - تهران و تاسیسات ری. نظر به اینکه شروط پیام امام خمینی تحقق پذیرفته است و موضوع صدور نفت به خارج از کشور در مورد پالایشگاههای فوق منتفی میباشد، بدینوسیله از کارگران و کارمندان زحمتکش و محترم پالایشگاههای مذکور و خطوط لوله و تلمبه خانه‌های تغذیه کننده پالایشگاه شیراز، دعوت میشود به منظور تامین فرآورده‌های نفتی مورد مصرف داخلی در حداکثر ظرفیت باکمک و همکاری سندیکای مشترک کارکنان صنعت نفت ایران به سر کار خود باز گردند و وظایف محوله را با دقت و علاقمندی تمام انجام دهند. چون تامین احتیاجات اساسی مانند آب‌بوری، بهداشت، ارتباطات و حمل و نقل - امور کالا و هم - چنین نگاهداری و تعمیرات تعطیل بردار نیست، لازم است - حداقل مسئولان مورد نیاز بکار مشغول شوند.

## بقیه گناهکاران کجا یند؟

مردم از هم می‌پرسند: بقیه کجا هستند؟ فراری‌اند، بی‌گناه‌اند، یا... و این سؤال از آنجا به ذهن نقش می‌بندد که هویدا و ۸ وزیر پیشین و ۱۷ مقام عالی‌رتبه در پادگان

جمشیدیه به اصطلاح آب خنک می‌خوردند، به استناد ماده ۵ حکومت نظامی دستگیر شده‌اند و به خاطر ایجاد نارضانی در مردم. آیا به آن استناد و این خاطر دیگران را نمی‌توان بازداشت کرد. چرا؟

آیا تقصیر ایرج وحیدی از عبدالمجید مجیدی که نه در کار برق، بلکه در همه کارهای مملکت اهمال و بی‌تدبیری و گاه غرض داشت، کمتر است. اگر داریوش همایون را که در آن زمان آغاز فضای باز سیاسی وزیر اطلاعات بود. دستگیر کردیم، گناه غلامرضا کیانپور، حمید رهنما، کریم پاشا بهادری و همینطور معاونان جلادشان نظیر فرهاد نیکوخواجه و ایرج آرین‌پور کجا به حساب می‌آید که سالها با اعمال بدترین روشهای سانسور و اختناق، صدای مطبوعات را که صدای ایران بود، خاموش کردند.

مردم می‌پرسند: دکتر شاه‌قلی، دکتر پویان کجا هستند و وقتی شیخ الاسلام زاده دربنداست و ویان و پیروز - که هر دو ادامه دهندگان راه باقر پیرنیا بودند - پیرنیا کجاست؟

آیا از میان بزرگان بخش خصوصی تنها علی‌رضائی و منصور یاسینی (که ظلم و اجحاف و ستمگریهایشان مشهود است) حق ملت و مردم را خورده‌اند؟ آیا به دنبال تیمسار نصیری (که هر چه در باره‌اش بگوئیم کم است) نباید چشم‌پراه تیمسار مزین باشیم که از مردم سلطنت‌طلب‌گرمگان و دشت و اطراف افرادی صد درصد ضد رژیم ساخت، ستم‌های او را تاریخ به یاد ندارد!

فرمانفرمائی‌ها - به استناد نقشه جامع تهران، استادبوم صد هزار نفری و... که تنها گوشه‌یی از کارهای عبدالعزیز از میان ۳۰ خواهر و برادر است - باید در بروند. سمیعی‌ها کجا هستند. (همگی: عبدالحسین و آن داستانها، و آن دیگران در استانهای شمال و جنوب کشور). مردم می‌پرسند و پاسخ می‌خواهند.



## رسالت «همبستگی»

در روزهایی که مطبوعات به عنوان اعتراض به اعمال سانسور و فشار از سوی دولت نظامی در اعتصاب بسر می‌برد، نشریه‌ها، بولتن‌ها و روزنامه‌های دیواری بسیاری از گوشه سر بر آوردند که برآسانی توانستند تا حدود زیادی جای خالی مطبوعات خبری را پر کنند.

از جمله این نشریه‌ها «همبستگی» بود که با همکاری سازمان ملی دانشجویان ایران، کانون نویسندگان ایران و کمیته دفاع از حقوق زندانیان سیاسی ایران منتشر می‌شد.

«نشریه همبستگی» همراه با درج گزارشها و مقالاتی در زمینه وقایع اخیر، خوانندگان خود را در جریان آخرین رویدادهای کشور قرار می‌داد.

این نشریه که معمولاً در ۲ صفحه و با قطع کوچک چاپ می‌شد به علت کیفیت خوبی که داشت بوسیله مردم تکثیر و توزیع می‌شد. یکی از مسئولان این نشریه می‌گوید: حال که مطبوعات از یونسانسور رهیده‌اند و می‌توانند آزادانه آنچه را در مملکت می‌گذرد بنویسند نشریه همبستگی تنها به صورت ارگان سازمان ملی دانشجویان خواهد آمد.



پس از سالها، پیشواز شایسته خود را دید

## دکتر سنجابی در دانشگاه

روز دوشنبه چهارم دی بیمارستان هزارتختخوابی، شاهد سخنرانی دکتر کریم سنجابی بود، دبیرکل جبهه ملی و استاد دانشگاه تهران. برای سنجابی آن روز روز دیگری بود زیرا پس از سالهای دراز قدم به دانشگاه می گذاشت، با احترام. سنجابی پس از چندین سال در دانشگاه با استقبالی روبرو شد که شایسته او بود. شاید از همین روی در آغاز سخنان خود اشاره به روزهای

در این سخنرانی، مردم دروهای بسیار فرستادند: درود بر مصدق، درود بر خمینی، درود بر سنجابی. روز بعد از آن، دکتر علی اصغر حاج سیدجوادی و داریوش فروهر در بیمارستان داریوش کبیر سخنرانی داشتند. نظامیان از ورود افراد به محوطه بیمارستان جلوگیری می کردند و همه خیابانهای اطراف آن را بسته بودند و بشدت به مراقبت ایستاده بودند. اما مردم بهرحیله



سیاهی کرد که نمی توانست وارد دانشگاه شود، یا اگر می شد چنانکه خود گفت همه جا مأموران و جاسوسان او را می پاییدند.

سنجابی در این سخنرانی در باره مبارزات ۷۰ ساله ملت ایران سخن گفت و مبارزات سالهای ۲۰ و ۳۰ و امروز را دنباله مبارزه مشروطیت خواند و گفت که سیاستهای استعماری سبب شدند، تا مبارزه ملت ایران در جنبش مشروطه به ثمر نرسد.

سنجابی همچنین در این سخنرانی به پیشوای بزرگ ملت ایران احترام بسیار گذاشت و اشاره کرد که مبارزه امروز مردم ایران ادامه مبارزه ای است که شادروان دکتر محمد مصدق در سالهای ۳۰ آغاز کرد.

رهی پیدا می کردند و از دیوار هم که بود به درون می پریدند. در این جلسه علاوه بر دکتر حاج سیدجوادی، داریوش فروهر به سخنرانی پرداخت و آنگاه نمایندگان گروههای مختلف سخن گفتند.

### حمله به خانه خواهر

### و مادر شاه

بنابر گزارش خبرگزاریها از ایالات متحده آمریکا، بر اثر تظاهرات دانشجویان ایرانی مقیم آن کشور ملکه مادر و والا حضرت شمس پهلوی ناگزیر از ترک ملک خود در «بورلی هیلز» شدند و به خانه «والتر آلینبرگ» سفیر پیشین آمریکا در انگلستان

پناه آوردند. گزارشها حاکیست که مقامهای منطقه لوس آنجلس خواستار شدت عمل درباره دانشجویان ایرانی ضد شاه شده اند.

«گریفین بل» دادستان آمریکا اعلام کرد که جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا دستوراتی برای سرکوبی دانشجویان ایرانی صادر کرده است.

آلینبرگ درباره پناهنده شدن مادر شاه و خواهر او به خانه اش گفت که آنها پس از متواری شدن از خانه خود در بورلی هیلز با اتومبیل وارد خانه او شدند، ولی او به علت دوستی با شاه ایران این مسئولیت را با همه عواقب احتمالی اش به عهده می گیرد.

آن روز هنگامی که قریب به ۵۰۰ تا هزار دانشجوی ایرانی در یک تظاهرات شدیدشیشه های ساختمان محل اقامت مادر و خواهر شاه را شکسته و با پرتاب پلاکاردهای مشتعل درصدد آتش زدن ساختمان برآمدند. مادر و خواهر شاه توسط افراد پلیس کالیفرنیا از آنجا به خارج انتقال داده شدند.

مادر و خواهر شاه همراه با ۹۰ بسته و جامه دان و کلکسیون حیوانات خشک شده تاروز چهارشنبه در یک هتل نزدیک فرودگاه که توسط مأموران آمریکایی اجاره شده بود، مخفی شدند. مأمورین امریکائی یک طبقه کامل شامل ۳۲ اتاق را اجاره و در اختیار مادر و خواهر شاه قرار داده بودند.

## شکار چیان براه افتاده اند

از میان سازمانهایی که زیر سرپرستی خانواده سلطنتی بودند و حالا یتیم مانده، یکی هم سازمان حفاظت محیط زیست است - چرا که سازمان خدمات شاهنشاهی و موسسات وابسته بشیر و خورشید سرخ و ... تکلیفشان معلوم شد و این سازمان به جهات گونه گون موضوع بحثها و گفتگوهاست. یکی از مهمترین این جهات حضور گروه



بختیار چه نوع سوسیال دموکراسی می خواهد برقرار کند؟

## سوسیال دموکراسی و پیچ و تابهای آن

یک سال بعد در کنگره «ارفور» به همت «کارل کوتسکی» برنامه‌ای را طرح ریخت که تا مدت‌ها الگوی آئین مارکسیستی انقلابی به شمار می‌رفت.

بعد از سالهای ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۷، یک جریان نیرومند اصلاح‌طلبانه توسط «برنشتین» دوست قدیمی انگلس پا گرفت و برحزب تأثیر گذاشت.

این جریان جنبه‌های انقلابی تئوری مارکس را با قدرت سرکوب می‌کرد. البته وسعت عمل جریان در بدو امر محدود بود. به طوری که در کنگره ۱۸۹۹ هانور تجدید نظر طلبی برنشتین به شدت توسط «بیل» و «کوتسکی» محکوم شناخته شد. اما این گرایش به تدریج اگر نه در تئوری، لااقل در زندگی روزمره حزب اثر گذاشت. مخصوصاً که سندیگاه‌های طرفدار نظام سوسیال دموکراسی از آن حمایت کردند.

کار به جایی رسید که سوسیال دموکراسی به رغم زبان انقلابی‌اش در اوت ۱۹۱۴ بر خلاف میل دوتن از رهبران، نسبت به نظام امپراطوری سیاستی مبتنی بر همکاری در پیش گرفت. بعد از پایان جنگ اول جهانی حزب که ناگهان در پی انقلاب ضد امپراطوری به قدرت

رسیده بود، روش معتدلی در پیش گرفت. به نحوی که رئیس دولت و وزیر جنگ وقت آلمان، که هر دو سوسیال دموکرات بودند جنبشهای انقلابی را سرکوب ساخته و به نیروهای محافظه‌کار تکیه کردند. بعد از ملحق شدن عوامل تندرو انقلابی حزب به حزب کمونیست، سوسیال دموکراتها چه در دولت و چه نسبت به مخالفان، سیاستی مبتنی بر «بی‌آزاری» را در پیش گرفتند. هنگام به قدرت رسیدن هیتلر (ژانویه ۱۹۳۳) سوسیال دموکراسی آلمان به

شاپور بختیار، پیش از رسیدن به مقام نخست وزیری، در پیامی که برای ملت ایران فرستاد، تا حمایت او را از دولت خود جلب کند، گفت که یک حکومت «سوسیال دموکرات» در ایران برقرار خواهد کرد. آنچه در پی می‌آید مختصری از مفاهیم سوسیال دموکراسی را باز می‌گوید.

\*\*\*

سوسیال دموکراسی به معنای مجموعه تشکیلات و افراد سیاسی است که به سوسیالیسم، از نوع پارلمانی و اصلاح طلبانه آن تعلق خاطر دارند. این معنای امروزی تر سوسیال دموکراسی است. اما در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در کشورهای آلمانی زبان و کشورهای اسکاندیناوی جریانهای سوسیالیستی با گرایشهای مارکسیستی را سوسیال دموکرات می‌خواندند. اما بعد از تشکیل احزاب کمونیست، مخصوصاً بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر شوروی، کلمه «سوسیال دموکراسی» مترادف با «سوسیالیسم معتدل و غیر کمونیست» تلقی شد که در وضعی مقابل با کمونیسم و جریانهای سوسیالیستی چپ‌گرا، نظیر حزب «پی‌تروونی» در ایتالیا قرار می‌گرفت.

نمونه بارز احزاب سوسیال دموکرات جهان، حزب سوسیال دموکرات آلمان (S.P.D) است که در سال ۱۸۷۵ پا گرفت. این حزب که ابتدا به سوسیالیسم مستبدانه «لاسال» نزدیک بود، کم‌کم زیر نفوذ «فدریک انگلس» از اندیشه‌های مارکسیستی تأثیر پذیرفت. در سال ۱۸۷۸ این حزب توسط بیسمارک غیر قانونی اعلام شد، ولی به حیات خود ادامه داد و وقتی در سال ۱۸۹۰ ممنوعیت آن لغو شد، پیشرفت بسیار کرد. به طوری که

کثیری شکارچی علاقمند و دوستدار طبیعت است که در میان همه‌ی اغتشاشها و شلوغی‌ها و رفت و آمد، به دل‌بستگی خود که طبیعت باشد، وفادارند. - مثلاً در میانه آتش شهرهای گونه‌گون علی‌قلی اردلان وزیر دربار دیده شد که در بازگشت از شکار مرغابی آخر هفته در قزوین گیر افتاده بود! -

همزمان با آغاز اغتشاشات و تردیدها درباره سازمانهای وابسته، که حتی درباره وزارتخانه عظیم و حجیمی چون وزارت فرهنگ و هنر نیز سخن‌هاست، شکارچیان دور هم جمع شدند - البته شکارچیان واقعی یعنی همانها که ورای بدکاریها و نادرستی‌های جاری در سالهای گذشته سازمان حفظ محیط زیست نیز به نگهداری حیات وحش ایران مشغول بوده‌اند، نه شکارکش‌ها، با این استدلال که باید فکری اندیشید. همزمان با چاره‌جویی‌های آنان سازمان حفاظت محیط زیست در اعتصاب بود، در حقیقت در خواب، و به علت پراکنده شدن شکاربانها، دیگر امکان حفظ محیط طبیعی از دستبردها ممکن نبود.

اما شکارچیان از پاننشستند، نخست گروههایی را مأمور حفاظت از چند منطقه کردند و خود قد برافراشتند، درثانی به بحث و گفتگو نشستند که حالا که سازمان دارد، مثل بقیه سازمانها از هم می‌پاشد! و رئیسش که معاون نخست وزیر نیز بوده است همزمان با روی کار آمدن کابینه بختیار استعفا داده و ظاهراً استعفایش مورد قبول قرار گرفته، باید فکری اندیشید. افراد خبره و کارساز و درد آشنا را به کارگماشت، دیگر مستقل از وابستگی‌ها عمل کرد.

و این اقدامات به ویژه هنگامی مهم جلوه می‌کند که اخبار رسیده از مناطق حفاظت شده «موت» پارک طبیعی آریامهر و... اسفانگیز است، از جنگلهای شمال خبر از کشتار جمعی حیوانات و بریده شدن درختان و... می‌رود.





## او تنها کسی است که بر نامه اعلام شده دارد بختیار، نامی که به ناگهان درخشید

با او نبود، برای اکثریت مردم نامی آشنا نداشت، اما در همین روزها که او را نخست به عنوان نامزد نخست وزیر و سپس دارنده فرمان نخست وزیری دیدیم، بیشتر از هرکس دیگر نامش در داخل و خارج برسر زبانها بود.

— گروهی که در مخالفت با رژیم به پیروی از آیت اله خمینی هیچ مصالحه و سازش و شیب و میانه روی را قبول ندارند، از همان شب نخست پس از اعلام نام بختيار از بی بی سی فریاد برداشتند: «بختيار، بختيار... بی اختیار».

— گروههای سیاسی و مبارزان نیز کم و بیش چنین کردند و او را در بیانیه ها و گفتگوها طرد کردند، حتی به عنوان توطئه تازه ای از سوی حکومت مطرح کردند.

در این میان جالب است که حسین مکی — مثلا — که مدتهاست زبان در کام کشیده و سیاست را بدور انداخته و تاریخ می نویسد و حاضر نشده که در هیچ مبارزه و کوششی شرکت کند، ناگهان در مصاحبه بخشنامه واری که بنظر سؤال و جواب از پیش نوشته شده می آمد با نامه و شماره نامه و مدرک

بقیه در صفحه ۴۵

دکتر شاپور بختيار، عضو سابق جبهه ملی و دبیرکل پیشین حزب ایران که اینک از هر دو این نهادهای سیاسی رانده شده است، اینک تنها کسی است که برنامه و طرحی در کشور ارائه می دهد. موافقان و مخالفان رژیم ایران هیچکدام در این هنگامه سخنی برای گفتن به جز موافقت (کمتر) و مخالفت (بیشتر) با رژیم و شاه ندارند، هم از این رو بسیارند صاحب نظران، روشنفکران و برگزیدگان در مملکت که چون چند گام جلوتر از امروز را نیز می بینند، با او همراهی و همفکرند، گرچه ممکن است، بیشتر این دسته اخیر ترجیح بدهند که موافقت خود را تنها در بحث های پیچ پیچ و وار درگوشی و در اجتماعهای دوستانه چند نفری ابراز دارند و نه در جمع.

اما بهر حال شاپور بختيار، کسی که در ۲۵ سال اخیر مبارزه می کرد، ولی از آنجا که در صف اول مبارزه نبود — شاید هم جبهه ملی اصولا مبارزه ای نمی کرد، اگر می کرد اکنون حضور نداشت — و از آنجا که در هر صورت جزو اعضای کابینه دکتر مصدق و افراد مشهور به دوستی و همصدایی

دلیل اختلافهایش با کمونیستها فلج و غیرقانونی شناخته شد. در سال ۱۹۵۴ حزب سوسیال دمکرات آلمان به رهبری «کورت شوماخر» دوره تازه فعالیت خود را آغاز کرد.

در آوریل ۱۹۴۶ به خاطر گسستن از سوسیال دمکراتهای منطقه تحت اشغال شوروی، و بعد به علت گسترش جنگ سرد نتوانست رویای نهضت کارگری آلمانی خود را در جمهوری فدرال آلمان غربی (که در سال ۱۹۴۹ تاسیس شد) عملی سازد. موفقیت «دمکراسی مسیحی» به رهبری «آدنائر» حزب سوسیال دمکرات تحت رهبری «اولن هور» را وادار کرد که برنامه ای آزادتر از سوسیالیسم برای خود تدارک ببیند.

احزاب سوسیال دمکرات دیگری نیز از روی نمونه آلمان دردانمارک (۱۸۷۸)، — نروژ (۱۸۸۷) و سوئد (۱۸۸۹) تشکیل شده بودند. بعد از جنگ جهانی اول به تدریج احزاب سوسیال دمکرات در اسکاندیناوی به حکومت رسیدند (سوئد در سال ۱۹۲۰، دانمارک در سال ۱۹۲۴ و نروژ در سال ۱۹۲۸) و از سال ۱۹۲۹ در دانمارک، از ۱۹۳۲ در سوئد و از ۱۹۳۵ در نروژ حکومت می کنند. سوسیال دمکراسی اسکاندیناوی ترجیح داده است به جای اعمال اصلاحات در قانون مالکیتها، با در پیش گرفتن یک سیاست اقتصادی مبتنی بر نظام صحیح مالیاتی و عوارض و دخالت دولت در گسترش تعاونها، شالوده یک قانون اساسی اجتماعی کامل را بریزد.

در حال حاضر احزاب سوسیال دمکرات در بسیاری از کشورهای اروپائی صرف نظر از رژیم حکومتی آنها، فعالیت می کنند.



## خونبهای شهیدان آزادی قلم را تضمین کرد

# قلم بی هراس و ترلز، در خدمت خلق



کنند و قلم را در خدمت به خلق به کار گیرند. اما دولت نظامی امان نداد، آمدن همان بود و اشغال واحدهای مطبوعات همان. فساد چگونه می‌توانست قلم در خدمت خلق را تاب آورد؟ پس دولت نظامی را برانگیخت تا به مدد حکومت نظامی کار را یکسره کند، اما نتوانست. و این نتوانستن از سر آگاهی ملت بود و مطبوعات‌ها به عنوان جزئی از ملت.

اعتصاب دوم از کیهان و اطلاعات و آیندگان آغاز شد و بعد از چند روز، تحت رهبری سندیکا درآمد. در این رهبری از آن‌رو تاخیر شد که تا دوسه روز، هیات مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران، از واهمه دولت و حکومت نظامی نتوانست، گرد هم آید. به محض جمع شدن نخستین بانیه سندیکا که در آن تضمین آزادی قلم را در چهار چوب قانون اساسی خواستار شده بود، انتشار یافت.

انواع مزاحمت‌های دیگر. ملت ایران، از مدتی، به تقریب حدود یک سال پیش، سکوت را شکست، فریاد بر کشید، به خیابان درآمد، جان برکف گرفت و ایستاد. ایستاد چندانکه شرایطی فراهم آورد، که هر کس و هر جمع بتواند، طبیعت واقعی خود را آشکار سازد، میل باطنی خود را فاش کند، کوتاه سخن، خودش باشد، همانگونه که هست، نه آنگونه که می‌نماید.

بدینسان، در دوبار اعتصاب پیروزمند، مطبوعات شهامت خود را مدیون رشادت ملت ایران است، مدیون شهادت‌هاست، مدیون شهیدان است.

پس از بیانیه‌ای که مطبوعات با دولت شریف امامی امضاء کرده بود، راه آزادی قلم را دنبال می‌کرد. مطبوعات‌یان سوگند خورده بودند که به عنوان پاسداران واقعی قانون اساسی به وظیفه خود عمل

نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، زیر رهبری قاطع سندیکا، از آزمایش دیگری سربلند برآمدند، آنها نتوانستند در کنار ملت‌چندان ایستادگی کنند تا دولت نظامی را براندازند و به خواسته‌های خود دست یابند.

پیش از این، شاید مطبوعات را با مردم پیوندی نبود. مردم در مطبوعات چونان ارگان‌های رسمی دولت می‌نگریستند. مطبوعات رانه از خود، از دیگران می‌پنداشتند. مطبوعات‌یان را نه از مردم و هوا-دارانشان که از دستگاهیان می-انگاشتند. اما واقعیت چنین نبود. اکثر مطبوعات‌یان چونان مردم نا-گریز سکوت اختیار کرده بودند، مانند آنها در عذاب بودند، چون خود آنها زجر می‌کشیدند، اما فریادی نمی‌توانستند، کشید، چه آن فریاد را بر نیامده در گلو می‌شکستند. فریاد کنندگان را از مطبوعات بیرون می‌کردند. به زندان می‌فرستادند و



معنوی، که به صورت مادی نیز بروز کرد. مردم در حسابی که بوسیله سندیکای نویسندگان در بانک ملی باز شده بود پول ریختند و سندیدا توانست با چیران اندکی از هزینه زندگی کارگران و کارخان مبارزه را تا سرحد سرنگونی دولت نظامی بکشانند.

برای رویارویی با همه دشواریها، سندیکا ناگزیر به آگاه کردن جامعه نیاز داشت و برای این مقصود، نه تنها از افراد فعال خود در سطح مجاس و محافل سود برد بلکه به انتشار بولتن اعتصاب دست زد. چند تن از یاران فعال سندیکا در این کار کوشیدند و هر چند مطالب بولتن، برای برخی خوشایند نبود، و همینطور معایبی داشت، اما در مجموع کار بسیار خوب پیش رفت و هدفهای سندیکایی را جامه عمل پوشاند.

دولت نظامی در همه حال از ضربه زدن به اعتصاب غافل نماند. روز پنجشنبه ۲۳ آذر روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و تاسیسات آنها به اشغال نظامی درآمد و این امکان از یاران ما سلب شد که بتوانند در محیط کار خود گرد آیند و کارهای اعتصاب را سامان دهند. درهای روزنامه‌ها مهر و موم شد و روزنامه نگاران، سرگردان ماندند که کجا جمع شوند. خوشبختانه در دبیرخانه سندیکا تا پایان کار باز ماند، اما محل دبیرخانه چندان کوچک بود که نمی‌توانست جمعیت اعتصابی رادر خود راه دهد. رفقا ناگزیر شدند، سری به سندیکا بزنند و برگردند. و در بیرون دنباله کارها را بگیرند. درباره اشغال نظامی واحدهای مطبوعاتی، هیات مدیره سندیکا در بیانیه شماره ۸ خود چنین نوشت: دولت نظامی این بار علیرغم حقوق طبیعی و غیر قابل انکاری که در هر جامعه برای مطبوعات شناخته شده، با اخراج به اجبار کارکنان و تصرف غیر قانونی و بستن و مهر و موم کردن درهای

سندیکا در همین بیانیه اعلام کرد: «توقف انتشار مطبوعات که رکن چهارم مشروطیت ایران است، مادام که آزادی قلم نباشد، همچنان ادامه خواهد یافت.»

دولت نظامی را چنین سخنی خوش نمی‌آمد. به همین لحاظ، تمامی کوششهای سندیکا برای برقرار کردن رابطه‌ای با دولت که در مذاکره‌ای بکشاید، بی‌اثر ماند. مطبوعاتی‌ها در مقابل این سرسختی، ایستادگی را برگزیدند. ایستادگی همه‌جانبه، ایستادگی در برابر فشارهای درونی و در برابر فشارهای بیرونی.

از درون، اعتصاب مطبوعات را، وضع نابسامان اقتصادی در واحدهای کوچک و تحمل نکردن زیان توقف انتشار در واحدهای بزرگ، تهدید می‌کرد. از بیرون تحمل نکردن توقف انتشار مطبوعات از دیدگاه روانشناختی جامعه و عادی جلوه دادن اوضاع از سوی حکومت، که عوامل ضد اعتصاب و روحیه ساز شکارانه به مدد آن می‌شتافت. جنگیدن با همه اینها دشوار بود، اما هیات مدیره سندیکای نویسندگان این دشواری را به جان خرید و صبور ماند. هیات مدیره در ۶۱ روز اعتصاب مطبوعات، بیش از ۲۰۰ ساعت جلسه داشت و پیداست که در این جلسات اعصابی برای اعضای آن نماند.

البته حمایت بی‌دریغ کارگران مطبوعات پشتیبانی عظیم ملت، پشت گرمی‌هایی که از منابع بین‌المللی می‌رسید، همه و همه، سبب‌ساز این تحمل و صبوری و دلیل راه شد. حمایت ملت نه تنها به صورت

ورودی دو موسسه، مرتکب عملی شد که در تاریخ فقط از حکومت‌های ضد ملی به یادگار مانده است.

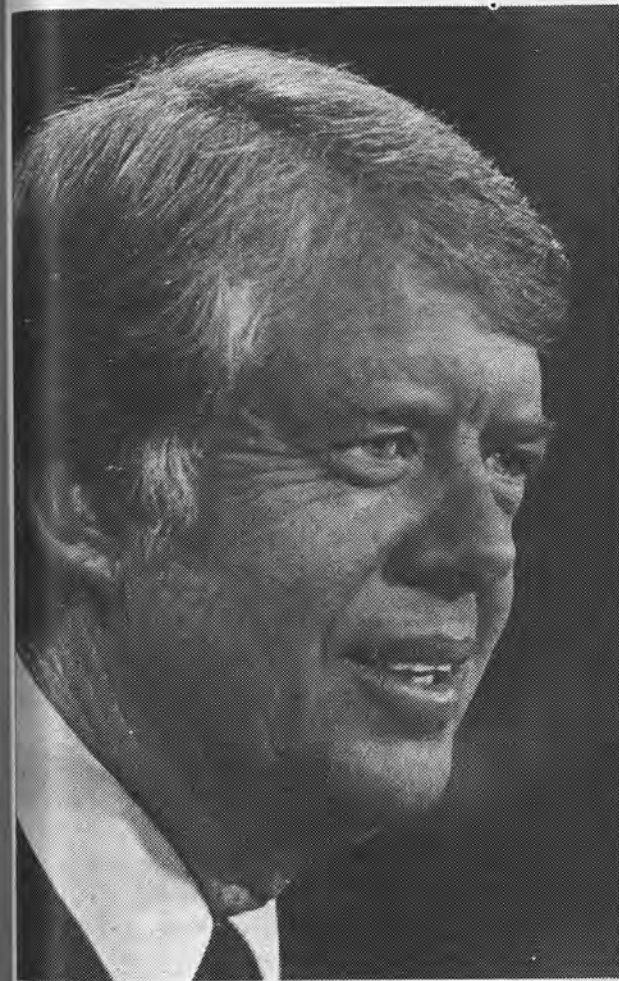
کارگران، کارمندان و نویسندگان مطبوعات در اسامه چهلمین روز اعتصاب شکوهمند خود، با آگاهی کامل از دسیسه‌هایی که عمال «حکومت متکی به سر» نیزه» فرا راه آزادی قلم قرار داده‌اند به خود می‌بالند که نیروی لایزال ملت را پشتوانه دارند.

به همین دلیل بدون هراس و بدور از هر وحشت و دهسی که این دولت بمرور در افکار و عقاید در اذهان ایجاد می‌کند، کارکنان اعتصابی مطبوعات فریاد اعتراض خود را علیه سلب آزادی و اشغال محل کار خود رساتر بسمع ملت ایران می‌رسانند و دگر بار به شرافت قلم سوگند یاد می‌کنند که این تلاشهای مذبوحانه نیز همراه با دیگر اقدامات غیر انسانی عمال حکومت، کوچکترین تزلزلی در تصمیم آنان بوجود نیاورد.

اما اشغال نظامی و انواع کار شکنی‌ها نتوانست در اراده سندیکا- بیان اعتصابی خللی وارد آورد. آنان بیکاری، سرگردانی، بی‌پولی و گاه حتی گرسنگی را تحمل کردند، تا تحمل ناپذیری سانسور و اختناق را ثابت کنند.

پایان اعتصاب با بیانیه‌ای از سوی سندیکا همراه بود. در این بیانیه می‌خوانیم «خونبهای زنان و مردان شهید آزادی قلم را تضمین کرد» نیز در پایان آن چنین آمده است: «زحمتکشان مطبوعات تجدید عهد می‌کنند در این لحظات تاریخ ساز، از نبردی که ملت در مسیر آن است، تحت هیچ شرایطی قلم را جز در خدمت خلق به کار نگیرند و در کنار ملت در سنگر مطبوعات با سلاح قلم در راه حقانیت ملت تا نیروی نهایی مبارزه کنند و بر این تعهد شرافت انسانی خود را وثیقه می‌گذارند.» با این امید که از همه تجربه‌ها سربلند برآیند.





هدیه سال نو کارتر به امریکائیان

## چین ورق تازه آمریکا

ظاهراً توافق و اشیونگتن باید توزیع مجدد ورقها را در آسیا دری داشته باشد.  
اما يك ورق تقلبی وارد بازی شده است. متقلب کیست؟

برابر عمل انجام شده شگفتی بسیار آفرید.

جیمی کارتر از اواسط ماه سپتامبر گذشته روند مذاکرات میان چین و آمریکا را، در جهت برقراری هرچه زودتر روابط دیپلماتیک

آسیا و در تحول چین بعد از مائو به عهده گرفته اتخاذ شده است. اما زمان اجرای این تصمیم، شتاب زدگی جیمی کارتر و بالاخره بسی حیائی سیاسی آمریکارا در قرارداد ناسیونالیستهای تایوان «فرمز» در

ایالات متحده آمریکا يك ربع قرن بعد از انگلستان و کشورهای اسکاندیناو (۱۹۵۴) و پانزده سال بعد از فرانسه (۱۹۶۴) رژیم پکن را به رسمیت شناخت. این تصمیم در چارچوب نقشی که آمریکا در



شرقی (فیلیپین، تایلند، مالزی، سنگاپور، اندونزی)، و بهبود روابط آمریکا و هند را می‌توان دستاورد



آمریکا و چین در تعطیلات آخر سال کنگره اعلام شد و سناتورهای و نمایندگان آمریکائی را حیرت‌زده کرد.

در واقع، کارتر تقریباً یقین داشت که نتایج مذاکرات سائروس و نس و آندره‌یی گرومیکو در ژنو هرچه که باشد، امضای موافقتنامه «سالت دو» در کنگره با مخالفت‌های قاطعی روبرو خواهد شد. حتی اگر در این مخالفت‌ها پافشاری شود و کار به تصویب نشدن موافقتنامه «سالت دو» بگردد، باز کارتر دلخوش خواهد بود که به یکی از هدف‌های سیاسی‌اش، یعنی نزدیک شدن آمریکا و چین، دست یافته است. و چنانچه کارتر چنان پر از موفقیت‌های شایان نیست که دستیابی به چنین



میان دو کشور، تسریع کرده بود. از ماه اکتبر به بعد هم ستادی به همین منظور با شرکت برژینسکی مشاور امنیتی وی، سائروس و نس وزیر امور خارجه آمریکا، دو کارشناس آمریکائی امور چین، ریچارد هالبروک و میچل آکسنبرگت و لئونارد وودکاک نماینده «موقت» آمریکا در چین، تشکیل شده بود. تماس‌های وودکاک در پکن سرانجام در ۱۲ دسامبر گذشته به ملاقاتی با تنگ شیانوپینگت معاون نخست وزیر چین منتهی شد. تنگ شیانو پینگت در این ملاقات اعلام کرد که: «اگر مرا به آمریکا دعوت کنید، خواهم پذیرفت». بدین ترتیب «علامت» داده شد.

و اما این سؤال پیش می‌آید که چرا کارتر اصرار داشت حداکثر تا اول ژانویه ۱۹۷۹ مسئله عادی شدن روابط واشینگتن و پکن را سر و سامان بدهد و چرا پکن این خواست وی را جامه عمل پوشاند. منظور کارتر از انتخاب این تاریخ یک بهره‌برداری دو جانبه و حتی سه جانبه بود. کارتر میل داشت تقریباً هم زمان با به نتیجه رسیدن مذاکرات صلح اسرائیل و مصر برگت برنده پکن را هم رو کند. چرا که بدین ترتیب موقعیت وی در کنگره و در برابر افکار عمومی مردم تقویت می‌شد و او می‌توانست با خیال راحت‌تری در انتخابات پایان سال ۱۹۸۰ شرکت کند. از طرف دیگر، این موفقیت‌ها می‌توانست در مذاکره با مسکو درباره امضای موافقتنامه‌ی محدود کردن سلاح‌های استراتژیکی (سالت دو) برگت برنده محکمی برای وی به شمار آید.

تفاهم میان انورسادات و مناخم بگین تحقق نیذیرفت، اما روابط با پکن به ناگهان ابعادی وسیع‌تر یافت. به طوری که پیشرفتی که در مذاکره با چینی‌ها به دست آمد توانست تا حدی شکست آمریکا در قاهره و بیت المقدس را جبران کند. به ویژه که خبر عادی شدن روابط

پیروزی را دست کم بگیرد. بنابراین «مانور» کارتر را در چین باید «ماهرانه» توصیف کرد. مخصوصاً که دیپلماسی آمریکا در چین توانسته است آثار ناگوار دخالت‌های آمریکا در هندوچین را بزداید. توسعه روابط نزدیک سه جانبه میان واشنگتن، پکن و توکیو، تثبیت نفوذ آمریکا در آسیای جنوب

های مثبتی در راه تحکیم موقعیت در حال زوال و دستخوش خطر آمریکا در آسیا به شمار آورد. به طوری که شوروی در حال حاضر در قاره آسیا تنها می‌تواند به نفوذ خود در ویتنام و افغانستان متکی باشد. در این که نزدیکی واشنگتن و پکن به مذاق مسکو خوش نیامده باشد شکی نیست. اما این هم که



آمریکا بخواهد از این اقدام خود به عنوان دستاویزی در جنگ علیه مسکو استفاده کند، چندان با واقعیت جور در نمی‌آید. لئونید برژنف بعد از اطلاع یافتن از برقراری روابط دیپلماتیک میان واشینگتن و پکن به کارتر فهماند که اقدام آمریکا را «درک کرده است» و اعتراضی به آن ندارد. کارتر هم اعلام کرد که امیدوارست برژنف پیش از تنگت شیائوپینگک به واشنگتن سفر کند.

دیپلماتهای آمریکائی این روزها با جدیت یادآور می‌شوند که برخورد با کرملین با هدف‌های سیاست جهانی آمریکا مغایر است. چرا که سیاست آمریکا مبتنی بر تنش‌زدایی و جلوگیری از تضعیف موقعیت آمریکا و لطمه دیدن منافع این کشور است. یکی از ناظران آمریکائی در این مورد می‌گوید: «محدود کردن دامنه نفوذ شوروی در آسیا یک مساله است، و تهدید کردن شوروی مساله‌ی دیگری. ما آنقدر از قدرت نظامی شوروی خبر داریم که خود را درگیر این بازی خطرناک نکنیم».

رهبران چین نیز فکر دست زدن به این «بازی خطرناک» را به سرراه نمی‌دهند. ریشه این «تجدید نظرطلبی نفاق‌انداز» را که چین در راه آن گام برمی‌دارد، باید در نیازهای داخلی جمهوری خلق چین جستجو کرد.

نیاز به جلوگیری از سقوط اقتصادی چین که روند آن در سال‌های آخر حیات مائوتسه تونگت سرعت یافته بود.

نیاز به پیشگیری از تپاه شدن حزبی که در اثر تداوم کودتاها و سرکوبیهای بی‌جهت فاسد شده است.

و بالاخره نیاز به تشکیل یک دستگاه رهبری که قادر باشد تحرك و شور و شوق را به این کشور دستخوش بی‌اعتمادی بازگرداند. برای چین حل این مشکلات به مراتب از بحران روابط این کشور

با مسکو مهمتر است. مخصوصاً که اختلافهای میان دو کشور کم‌کم جنبه عقیدتی خود را از دست می‌دهد. چرا که مشی مشترک هوآکوفنگتک و تنگت شیائوپینگک پیش از پیش به راه پیموده شده توسط اتحاد شوروی نزدیک می‌شود: راهی که بر اهمیت دادن به دانش و تکنولوژی و استفاده از محرکهای مادی در صنایع و کشاورزی متکی است. «نوسازیها» و نوگراییهای چین ظاهراً باید مسکو و پکن را بیکدیگر نزدیکتر کند. این دو کشور از این پس تنها در مورد منافع ملی



خود اختلاف خواهند داشت و این منافع ملی هم همواره قابل بحث و گفتگو خواهند بود.

در هر حال به نظر می‌رسد که رهبران چین سازشهای تازه‌ای را مصلحت دیده‌اند. ظاهراً هوآ و تنگت قادر نیستند مساله‌ی قدرت را در حزب و دولت به نفع یکی از این دو تشکیلات حل کنند. البته این هوآکوفنگتک بود که در یک مصاحبه مطبوعاتی غیرمنتظره مساله از سر گرفته شدن روابط دیپلماتیک با

آمریکا را عنوان کرد. اما این تنگت شیائوپینگک خواهد بود که به عنوان اولین میهمان چینی در روز ۱۹ ژانویه به واشنگتن خواهد رفت.

گویا در بهار گذشته تنگت شیائوپینگک به هنگام سفر برژینسکی به چین «شتابزدگی» نشان داده و گفته است: «من برای سفر به ایالات متحده آمریکا تنها سه سال مهلت دارم». در حال حاضر درباره معنای این حرف عجیب بحث بسیار می‌شود. آیا این حرف بازتاب نگرانی معاون نخست‌وزیر چین از وضع مزاجی خودش بوده است؟ آیا از این حرف منظوری سیاسی داشته است؟ و یا گمان می‌کرده است که برای وادار کردن حزب کمونیست چین به گام نهادن در راه «نوسازی» تنها سه سال وقت دارد؟

کشایش یک سفارتخانه آمریکائی در پکن، لااقل در بدو امر، تأثیرهای مطلوبی در چین باقی خواهد گذاشت. این اقدام میراث تبلیغاتی را که آمریکا را یک «ببر کاغذی» و دشمن همیشگی ملت چین معرفی می‌کرد، زایل می‌کند. عادی شدن روابط چین و آمریکا همچنین در امر مبادلات بازرگانی و فرهنگی میان دو کشور سهولت ایجاد کرده، دید چینی‌ها را از جهان خارج وسیعتر می‌سازد. بدین ترتیب تمام کسانی که می‌کوشند از یک آمیزه ایدئولوژیکی، تفکری سازنده و مستقل بیرون بکشند، به موفقیت خود امیدوار خواهند شد. و از محتوای بسیاری از روزنامه‌ها و اعلامیه‌های دیواری چین اینطور برمی‌آید که چنین تمایلی وجود دارد.

قرار است ۵۰۰ دانشجوی چینی برای استفاده از آموزش دانشگاهی در رشته‌های علمی، از جمله زمین‌شناسی و تجسسات نفتی به آمریکا بروند. اما بعید به نظر می‌رسد که این دانشجویان در دوران اقامتشان در آمریکا از جوانان این کشور درس آزادی و دوری از تعصب



نگیرند. همکاریهای در سطح دانشگاهی نیز میان چین و آمریکا پیشبینی شده است. با توجه به وجهه‌ای که آمریکا در زمینه‌ی علوم و تکنولوژی کسب کرده است، می‌توان مجسم کرد که جوانان چینی تا چه حد از این تماسها بهره خواهند گرفت.

همچنین می‌توان تصور کرد که چه خیالهای خوشی از هم اکنون در سر چینی‌ها خانه کرده است. گروهی از شهروندان چینی از هم اکنون به خبرنگاران خارجی می‌گویند «حال که ما با ژاپن و آمریکا به توافق رسیدیم دلیلی وجود ندارد که ما هم مثل آنها ثروتمند نشویم».

در واقع شك و تردید آمریکا در هیچ زمینه‌ای به‌قدر زمینه‌توسعه اقتصادی نیست. سنگینی بار بوروکراسی (دیوانسالاری) چینی و دغدغه خاطر چینیها برای حفظ امتیازهای سیاسی‌شان مانعی در سر راه تمام سرمایه‌دارانی ایجاد می‌کند که بایکن سروکار پیدا کرده‌اند. از قدیم آمریکائیمپا پیشاپیش، صاحب صنعتی را که خواب فروختن ۹۰۰ میلیون مسواک به چین (از قرار نفری يك مسواک) را در سر می‌پرورد، مورد تمسخر قرار می‌دادند. البته مبادلات بازرگانی میان چین و آمریکا در سال جاری به يك میلیارد دلار خواهد رسید. اما این «رونق» اقتصادی مدیون خرید ۷ میلیون تن گندم و ذرت، پنبه و دانه‌های روغنی توسط چین از آمریکا خواهد بود.

## کوکاکولا در پکن

قراردادهای مهمی از هم اکنون به امضاء رسیده است: توسعه يك معدن آهن در چین توسط شرکت «بتلهم استیل»، ساختن و اداره تعدادی هتل توسط مؤسسه اینتر کنتینانتال، بهره‌برداری از يك معدن مس توسط شرکت فلونور تحقیقات مشترک در زمینه اکتشاف نفت. با این حال ظاهراً آمریکا قصد ندارد دست آلمان قدرال، انگلستان،

فرانسه، و ژاپن را هم از این خوان نعمت کوتاه نگذارد. از طرف دیگر هیچکس نمی‌داند دولت چین تحت چه شرایطی به گرفتن وام و اعتبار از بانکهای خارجی راضی شده است. ظاهراً آمریکا نسبت به فروش هواپیماهای جنگنده انگلیسی و موشکهای فرانسوی به ارتش آزادی بخش خلق چین چراغ سبز داده است. البته هنوز خواب خوش غرب در مورد ۶۰۰ تا ۷۰۰ میلیارد دلاری که به عقیده کارشناسان برای نوسازی چین لازم است، به تحقق نپیوسته است. اما تا وقت این ولخرجی‌ها برسد، چینی‌ها می‌توانند با طعم کوکاکولا آشنا شوند.

اما آیا همه این بهره‌برداریه‌ها می‌تواند سر شاخ شدن کارتر با رهبران تایوان را توجیه کند؟ آیا بهتر نبود به عوض این شتابزدگی مثلا آمریکا تضمین‌ها و امتیازهایی هم برای این جزیره کوچک که از سی سال قبل وفادارترین متحد آمریکا در این قسمت از جهان به شمار می‌رفت، می‌گرفت؟

دیپلماتهای آمریکائی اعتراف می‌کنند که نتوانسته‌اند از کمونیستهای چین هیچ اظهارنظر روشن و دقیقی درباره آینده تایوان بشنوند. کاخ سفید مصمم است نیروهای خود را از تنگه فرمز بیرون ببرد. تنها دلیلی هم که ارائه می‌کند اطمینان به این فرض است که چین به تایوان حمله نخواهد کرد. این محتمل است. البته در حال حاضر. چرا که چین امکانات نظامی لازم برای این حمله را در اختیار ندارد. اما چه کسی می‌تواند تضمین کند که در آینده دور یا نزدیک چین ارتش خود را، لااقل برای مقابله با مشکلات داخلی، وارد این ماجرا نکند؟

تایوان خبر نزدیک شدن واشنگتن و پکن را با مرارت و خشم شنید.

با این حال مقامهای جزیره با تسلیم نشدن به احساسات در

واقع همبستگی و وحدت نظر خود را نشان دادند. یکی از شهروندان تایوان می‌گفت: «مردم پکن اکنون خود فهمیده‌اند که ما بیشتر از کمونیستها در سازمان دادن اقتصاد و بالا بردن سطح زندگی مردمان موفق بوده‌ایم. و درست در این زمان است که کارتر وقت را برای رها کردن ما مناسب تشخیص داده است...»

## از بانكوك تا سنگاپور

البته رها کردن کلمه مناسبی نیست. چرا که آمریکائیمپا هیات‌های نمایندگی بازرگانی و فنی خود را در تایوان حفظ خواهند کرد. حجم مبادلات میان تایوان و آمریکا شش برابر حجم مبادلات این کشور با جمهوری خلق چین خواهد بود. اما يك واقعیت روانی در این ماجرا وجود دارد که ممکن است برای آمریکا گران تمام شود. محکم شدن جای پای آمریکا در آسیا مانع از این نمی‌شود که همبستگان این کشور، از بانكوك تا سنگاپور، از این پس با دیدی تردیدآمیز به روابطشان با آمریکا بنگرند، دیگر حرف آمریکا برای آسیائیمپائی که می‌بینند چگونه این قدرت جهانی دوستان دست‌وپاگیرش را آسان دست به سر می‌کند، چه ارزشی می‌تواند داشته باشد؟

این آن روی سکه پیروزی کارتر است. توافق واشنگتن و پکن شاید به «توزیع مجدد» ورق‌ها در آسیا و جهان منجر شود. اما ظاهراً يك ورق تقلبی وارد بازی شده است و بازی‌کنان بیش از هر وقت دیگر مراقب خواهند بود که سرشان کلاه نرود.

امیل گیکوواتی - اکسپرس



حمله سختی به او کرد، حتی متهمش ساخت که با شرکت نفت انگلیس همکاری داشته است، و هم اینکه به دروغ خود را دوست دکتر مصدق معرفی کرده، که صدالبته این سخن از زبان کسی که در سالهای پیش از ۳۲ دو دوره کاملاً جدا در روابطش با دکتر مصدق داشته و در پایان کار همراه نبود، سهل است... عجیب بود. بهر حال کسی از آنها که بودند و از اصل هم‌رای و همراه مصدق بودند: مثل امیر تیمور، امیر علایی، دکتر صدیقی و... نیز حاضر نیستند بگویند کدام درست می‌گویند. گروههای دیگر نیز به این یاری که تا دیروز در کنارشان بود، تهمت‌هایی وارد آورده‌اند. گویی عیب‌های دکتر بختیار تا فرمان نخست‌وزیری گرفت، آشکار شد.

گروهی نیز در بیرون از ایران زندگی می‌کنند و دو چشمی ایران را می‌پایند و به دلایل مختلف مواظب و نگران و دلمشغول رویدادهای ایرانند، که آنها سخت به دکتر بختیار پرداختند، به جرات می‌توان گفت پس از یک هفته نشریات آلمانی بیشتر از تمام دوران ۱۳ ساله صدارت هویدا از بختیار نوشتند و عکسش را چاپ کردند و در تفسیرهایشان او را «راه‌حل» مسایل ایران خواندند.

در این میان گروه نسبتاً زیادی از طبقات برگزیده جامعه که از نظر طرز تفکر و برداشتهای سیاسی در طبقات گونه‌گون قرار دارند، معتقدند که نباید در قضاوت عجله کرد و قصاص قبل از جنایت کرد، باید مهلت داد. به‌ویژه که او تاکنون رفتار غلطی نداشته‌است این دسته معمولاً صدایشان را بلند نمی‌کنند و پیشنهادشان رسا نیست. تنها چند ده نفر از بازاریان گفته می‌شود که در نامه‌ی به آیت‌اله خمینی، با توجه به وضع بازار و بطور کلی اوضاع مملکت ۳ ماه مهلت طلب کرده‌اند تا بلکه دکتر بختیار بتواند به‌خواستهای مردم جامعه عمل بپوشاند.

پس شاپور بختیار، برخلاف شریف‌امامی و از‌هاری - کسانی که پیش از او در کاخ نخست‌وزیری بودند - نامی آشنا نبود، ولی ناگهان در قلب اخبار ایران نشست و کمترین صفتی که

مفسران بی‌طرف به او دادند، شهادت بود چرا که در این لحظات کسی داوطلب پائین‌ترین مسئولیت‌های ممکن نیست، چه رسد به ریاست وزراء. او از نخستین روزی که برای مذاکره به کاخ نیاوران فراخوانده شد، زیر فشار و حمله پاراننش قرار گرفت. البته او از زمانی که جیبه ملی راه تازه را در زمینه سیاست داخلی در پیش گرفت و بعد از سفر دکتر سنجابی دبیرکل جیبه ملی به پاریس، اینسو و آنسو انتقادهای کرده و راه دیگری در پیش گرفت، حتی انتقادهای خود را به این روش، در مصاحبه با نشریات خارجی بر زبان آورد اما راهش از دیگران جدا نشده بود تا پذیرفت و گام جلو گذاشت، از نخستین مبارزاتی که با او شد انتشار یک لیست فرضی از اعضای کابینه او بود، که ناگهان توقعات عمومی را در سطحی بیرون از حد توانائی او قرار داد. در آن لیست مهندس بازرگان، مهندس حسینی، دکتر شایگان، دکتر غلامحسین (یا احمد) مصدق بودند. این لیست از آنجا در تهران صدا کرد - و یکی از روزنامه‌ها به چاپش پرداخت - که با انتشار نام وزیران انتخاب‌شده بختیار ناگهان آب سردی بر سر مردم ریخته شد و اعضای کابینه بیش از آنکه واقعی است در نظر مردم ضعیف و کمزنگ رسیدند. این اولین مبارزه... پس از آن جنگ او در چند جیبه آغاز شد مهمتر از همه با ارتشیان که بهر حال در اثر چند ماه حکومت نظامی و دولت نظامی موضوع انتقاد مردم بودند، شایعه استعفای چند امیر ارتش را با خبر انتصاب بختیار به نخست‌وزیری، یکجا منتشر کردند، فردایش تکذیب شد، آن دو تن گفته می‌شد عقاب‌های ارتش، خسرو داد فرمانده هوای و او ایسی فرماندار نظامی تهران (یا ریعی فرمانده نیروی هوایی) بودند.

اما چند روز پس از تکذیب، او ایسی در یک خبر ناگهانی از تهران رفت و تقاضای بازنشستگی کرد، خسرو داد نیز در مصاحبه‌ی با فیگارو - روزنامه فرانسوی - تهدید کرد که اگر بختیار مانع مسافرت شاه نشود، گور خود را کنده است. که این خبر نیز فردایش تکذیب شد.

از سوی دیگر گفته شد که او ایسی در امریکا سعی در راضی کردن مقامات واشنگتن به تدارک یک کودتای نظامی دارد!

اما در عین حال خبرگزاریها از سفر ژنرال هودیس معاون فرمانده نیروهای پیمان آتلانتیک - که بعد استعفای ژنرال هیگ، عملاً او همه کار بخش نظامی ناتوست - به ایران داد «به منظور راضی کردن ژنرال‌های ایران برای اطاعت از بختیار و دادن مهلت به او». همه‌ی این‌ها، در اذهان نشانده است - و غلط نیست - که بزرگترین مشکل بختیار ارتش است - رادیو لندن گفت بیم کودتای نظامی می‌رود، رادیو بختیار و ارتش مبهم است. این اخبار در زمانی درست از کار در می‌آمد که رفتن از هاری به سفر ارتشید قره‌باغ یک نظامی اندیشه‌گرا و ملایم - به او منصوب شده و سپهبد عبدالملک بدره‌بی - فرمانده گارد - به جای او به فرماندهی نیروی زمینی و ارتشید که به عنوان وزیر جنگ کابینه بختیار انتخاب شده بود و عملاً معتبرترین کابینه او بود نیز استعفا داد. و بنا که باید بین کابینه‌ی که در غیاب کشور را اداره خواهد کرد و ارتش وجود داشته باشد، یعنی جم، پاره شد پس بهبوده نبود که از روز شنبه تیرهای اصلی روزنامه‌ها احتمال کودتای نظامی، از زبان این آن یا از قول خبرگزاریها، گرفت حتی نخست‌وزیر نیز در مصاحبه‌ی یک نشریه انگلیسی ابراز کرد که مستعد یک «پنوشه» - کودتاگر شیلی که حکم آلوده سوسیالیست را برانداخت باشید.

باری، هر آنچه مخالفان دولت بختیار و رژیم، از کوچک و بزرگ کودتای نظامی دست راستی و احداث آنرا رد کردند و یا بهبوده و بی‌انگاشتند، افکار عمومی از کنار رفتن آسان گذشت و حتی بعد از رفتن او ایسی، عامل آنرا نیز برگزید خسرو داد.



سخن از آنست که هفته گذشته، دو هواپیمای لوفت هانزا، از فرانکفورت حدود ۲۰۰ تن شبه نظامی که به نظر حرفه‌یی می‌رسیدند را وارد تهران کرده و در مهرآباد آنها به نقطه مشخصی رانده شده‌اند.



حضور ژنرال هویزر، افسر برجسته پیمان دفاعی غرب در ایران و طولانی شدن مدت اقامتش در پایتخت ایران، به اعتقاد بسیاری حاکی از نگرانی‌های غرب، به خصوص امریکاست که می‌خواهد تصویر دقیقی از نقش ارتش در روزهای آینده پیدا کند.

گفته می‌شود در اجلاس کوادالوپ - از رهبران امریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان غربی - تنها کسی که از شاه ایران حمایت کرده و بعداً قانع به دست برداشتن از نظر خود شده، هلموت اشمیت صدراعظم آلمان بوده، نه کارتر که در این ماهها دائماً از حمایت امریکا از رژیم ایران سخن گفته، نه ژیسکاردستن که از دوست‌ترین دوستان اروپائی رژیم ایران به حساب می‌آمده، نه کالاهان که همین اواخر وزیر خارجه‌اش سخت از شاه و رژیم ایران حمایت می‌کرده، به دفاع و پشتیبانی از شاه برنخاسته‌اند.

قرار بود شله‌زینگر ( وزیر دفاع پیشین امریکا و رئیس فعلی کمیسیون انرژئی آن کشور) یا هنری کیسینجر (وزیر خارجه سابق) که هر دو از مدافعان رژیم ایرانند، برای دنبال کردن ماموریت «حقیقت‌یابی» جورج بال به ایران بیایند و روز دوشنبه پیش برای این دیدار تعیین شده بود، اما سفر منتفی شد.

با احتمال قوی برای بازگشت حضرت آیت‌اله خمینی پس از ۱۶ سال به ایران، بسیاری برنامه پیشواز را تدارک می‌بینند، کم نیستند گروههایی که از شهرستان قصد آمدن به پایتخت دارند، و گفته می‌شود، آیت‌اله پس از یکی دو روز اقامت در تهران راهی قم می‌شوند، شهری که در آن سالها گذرانده‌اند، روزهای خوش و ناخوش بسیار داشته‌اند.

کنند و باگرفتن و اعلام جرم علیه دادستان و اعتراض به مراجع رسمی و غیررسمی سعی در اثبات آن دارند که پولی خارج نکرده‌اند.

از این میان فعال‌ترینشان منوچهر گنجی وزیر سابق آموزش و پرورش و ابوالقاسم خردجو مدیر عامل بانک اعتبارات صنعتی‌اند که جوابهایی نیز دال بر برائت خود از این اتهام از مراجع رسمی گرفته‌اند. هوشنگ رام مدیر عامل بانک عمران نیز ثابت کرده است فقط ۲۸۰ هزار تومان در چهار ماه برای معالجه همسرش و تحصیل فرزندان به امریکا فرستاده، شاپور بهرامی سفیر فعلی ایران در فرانسه که از دیدماتهای خوشنام است، پول مختصری را که از راه فروش ویلایش در شمال کشور به دست آورده برای خرید ابارتمان کوچکی در پاریس خارج کرده که کمتر از یک‌دهم مبلغ ادعایی‌ست و...

در برابر اینها گفته می‌شود چند رقم مربوط به منسوبین دربار و ثروتمندان فراری در لیست نیست که نشان می‌دهد جمع ارقام درست است.

خبر از تشکیل يك جلسه فوق‌العاده سران مافیا در ویرجینیای امریکا، با دستور جلسه «ایران» می‌رسد. در این جلسه با وجود به‌سرازی شدن میلیاردها دلار سرمایه به آن کشور و اروپا، تصمیم گرفته‌اند از این نمذ کلاهی دست‌وپا کنند و گفته می‌شود که در چند مورد موفق هم شده‌اند و چند میلیون دلار نصیب آنها شده است، و از سوی دیگر قسمت اطلاعاتی مافیا، مامور جمع‌آوری اطلاعات کافی از ایرانیان فراری و میزان درصد و ثروت آنها شده است.

شهرام پهلوی‌نیا و مهرداد پهلبد موضوع اخاذی‌ها بوده‌اند که به اروپا گریخته‌اند، ولی بعداً دریافت‌اند که در آنجا نیز ایمن نیستند.

بد نیست بدانید ماه پیش فقط يك چك، بابت بدهی كوچك يك ایرانی مقیم لندن به شهرام ۷۰۰ هزار پوند بود که برای خروج ان از انگلستان دچار مشکل شد و سرانجام یهودیها به یکی از دلانان غیررسمی یهودی متوسل و موفق شدند.

از میان گروههایی که اخیراً از ایران رفته‌اند. بیشترین سهم راساواکی های فعال سالهای اخیر دارند و هم اعضای کمیته و بعضی از ماموران شهرداری در زندانها، در عین حال بسیار از سرهنگان بازنشسته ارتش نیز بهتر دانسته‌اند، که به دنبال فرزندان یا همسر خود راهی امریکا یا انگلستان شوند.

شایعات بسیار از پاریس و از جلسات پای منقل امیر هوشنگ دولو به گوش می‌رسد، تا چندی پیش سخن از حضور دائمی علی رضائی سناتور فراری سابق در جلسات بعد از ظهر «آقا» بود، و بعضی ملاقاتها و... گرچه تأیید قطعی نشده ولی تا نباشد چیزکی مردم...

هرچقدر ابراز عقیده و مصاحبه امیر تیمور وزیر کشور و کار دکتر مصدق - در تهران‌مصور - حسن اثر داشت و بر احترام او افزود، مصاحبه گونه‌یی که از حسین مکی - در کیهان - چاپ شد، در محافل موافق و مخالف دولت، به يك اندازه اثر بد داد مقاله پنج‌شنبه دکتر عنایت در کیهان و جوابیه رحمت مقدم مراغه‌یی عضو معتبر جبهه ملی، یکبارہ دستها را رو کرد و یادهایی را زنده کرد که به صلاح مکی نبود. امیر تیمور و حسین مکی هر دو از بنیانگزاران جبهه ملی بوده‌اند که اینک فعالیتی ندارند.

انتشار دوباره لیست خارج-کنندگان ارز از کشور در یکی از روزنامه‌ها - آنهم لیست اولیه و نه لیست تأیید شده دادستان، دوباره موضوع را بر سر زبانها انداخت. گفتنی است که از میان این عده گروهی باشدت وجدیت مساله را پی‌گیری می-





گفتگوی با معاون  
تره کی، رهبر انقلابی  
افغانستان

# در افغانستان، حزب کمونیست وجود ندارد

تمایلات مارکسیستی یا چپ‌گرایانه دارد ؟  
حزبی به نام حزب کمونیست افغانستان وجود ندارد و هرگز وجود نداشته است . نام حزب‌ها، حزب دموکراتیک خلق افغانستان است . حزب ما ، حزب کارگران دهقانان ، روشنفکران ، افزاینندگان و پوزر-ژوازی طبقه‌ی متوسط است .

- پس مسلک حکومت جدید چیست ؟  
- ما نمونه‌ی خاص خودیم ، نمونه‌ی افغانی . گذشته از هرچیز ، ما می‌کوشیم بنیاد فتوالتی را رها کنیم . مهمترین اولویت اجرای اصلاحات ارضی هرچه زودتر است . حکومت جدید ، همچنین کوشش خواهد کرد تا عناصر ضد انقلابی و ضد دموکراتیک را از ماشین کشور حذف کند ، با تحصیل ابتدایی عمومی و اجباری رایگان ، برابری حقوق برای زنان را تضمین کند و قیمت‌ها را در سطح های ضروری به نفع خلق افغانستان مهار کند . در سیاست خارجی ، ما قصد داریم سیاست عدم تعهد و بی طرفی مثبت و فعال را بر اساس اصول همزیستی مسالمت‌آمیز تعقیب کنیم . ما میل داریم روابط دوستانه‌ی خود را با همسایه‌ی بزرگ شمالی خود ، اتحاد شوروی ، گسترش بدهیم . ما همچنین از جنبش های آزادی‌بخش ملی در آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین حمایت می‌کنیم و با استعداد کهنه و نو و امپریالیسم مبارزه خواهیم کرد . - آیا برنامه‌ها و سیاست های شما ، گاه گاه ، با توده های مسلمان بسیار مذهبی و بسیار سنت‌گرا در کشور برخورد نخواهد کرد ؟

- ما حقیقتاً به اصول اسلام احترام می‌گذاریم . اما اصول اسلام ایجاب می‌کند که اصلاحات ، به نفع مردم اجرا شود . ما قصد نداریم در امور مذهبی مداخله کنیم . به افغانستان همیشه به عنوان یک کشور حایل میان غول کمونیست در مرز شمال و کشور های آسیای جنوبی اشاره شده است . آیا انقلاب اخیر ، در این معادله موازنه‌ی قدرت تاثیر خواهد گذارد ؟  
- ما هرگز نتور حایل هیچ مدرسی نخواهیم بود . ما هیچ غویی را در این منطقه نمی‌شناسیم و مریه‌ی موارسی مدرسی چایی در فرهنگ سیاسی ما ندارد .  
- انقلاب آوپیل ، چگونه بر روابط افغانستان با ایران تاثیر خواهد گذارد ؟  
- به نظر ما ، ایران دوست ما بود . است و دوست ما باقی خواهد ماند .  
- آیا مسایل قبیله‌ی در مرز پاکستان

نداشت . این انقلاب ، بر اساس اراده‌ی خلق افغانستان قرار داشت .  
- اما در باره‌ی این گزارش ها که نظامیان شوروی چند روز پیش از کودتا در خیابان های کابل دیده شده‌اند و در نبرد از سلاح های روسی استفاده شده است ، چه می‌گویید ؟  
: همه می‌دانند که بیشتر سلاح های افغانستان را اتحاد جماهیر شوروی تامین کرده است . از زمان انقلاب اکتبر ، اتحاد شوروی همیشه دوست فداکار افغانستان بوده به ما کمک کرده است و هنوز هم می‌کند . این فرضیه که اتحاد شوروی بر انقلاب در افغانستان نظارت داشته است ، مطلقاً دروغ است و ساخته و پرداخته‌ی نیرو های امپریالیستی و ارتجاعی است .  
- چون شورای جدید افغانستان از حزب کمونیست افغانستان منشأ گرفته است ، آیا می‌توانیم تصور کنیم که این شورا ،

حفیظ الله امین» ، معلم سابق ، به برنامه‌ریزی کودتای آوپیل گذشته در افغانستان کمک کرده است . «امین» ۶۹ ساله ، همچنین یکی از رهبران حزب پرچم بود که در غرب ، معمولاً به عنوان حزب کمونیست افغانستان تعبیر می‌شود . «امین که اکنون به عنوان معاون نخست وزیر (تره کی) و وزیر خارجه‌ی کشورش خدمت می‌کند ، اخیراً در ، گفتگوی شرکت کرد . آنچه در زیر می‌آید ، گزیده‌هایی از سخنان اوست :  
پرسش : در غرب این احساس وجود دارد که کودتا در افغانستان ، با نظارت شوروی انجام شده است . آیا این حقیقت دارد ؟  
پاسخ : مطابق معمول ، امپریالیست‌ها ادعا کرده‌اند که اتحاد شوروی ، همسایه‌ی بزرگ و دوست ما ، در انقلاب ملسی و دموکراتیک خلق مستقل افغانستان دخالت داشته است . اما اتحاد شوروی ، فعالانه یا غیر فعالانه ، اصلاً بر انقلاب آوپیل مانظارت



دست کم يك سوم از  
صدها هزار نفری كه در پی  
سقوط سایگون ویتنام را ترك  
كرده اند، طعمه آبهای دریا شده اند...

## آوارگان ویتنامی سرگشته در دریا



سرگشتگان کشتی «های هونگ» را پذیرا شود. هیچ کشور آسیائی حاضر نمی شود گروهی ژنده پوش فراری را مسکن دهد.

کشتی «های - هونگ» كه در برابر بندر مالزیائی كلانگ، نهچندان دور از كوالالمپور، لنكر انداخته بود اجازه تخلیه مسافران خود را به دست نیاورد و مالزی گوش خود را به روی سر و صدائی كه ماجرا درجهان ایجاد كرد، بست. بر روی عرشه كشتی مناظر

شاید این آخرین تخته پاره ای بود كه آنها برای فرار از ناامیدی، زندگیشان را به خاطر بند شدن به آن به خطر انداختند. اما آنچه كه نصیبشان شد اندوه بود و شرم. دو هزار و پانصد نفر آواره ویتنامی در يك كشتی باركش زنگك زده از هفته ها پیش بر روی آبهای دریای چین سرگردان اند. درست چونان طاعون زدگان. هیچيك از کشورهای جنوب شرقی آسیا حاضر نیست این

و افغانستان بار دیگر داغ خواهد شد ؟  
- موضع ما در مقابل حل مسأله مردم پشتو و بلوچ هنوز يكسان است . این مسأله را فقط از طریق تفاهم و گفتگوهای مسانمت آمیز سیاسی می توان حل كرد .

- آیا بر خورد های جدی مرزی میان افغان ها از يك طرف و پاكستانی ها و امیرانی ها از طرف دیگر، اكنون محتمل تر است ؟  
- تا آنجا كه من می دانم ، حكومت های پاكستان و امیران ، هردو، جمهوری دموكراتيك افغانستان را شناخته اند و امیدواریم كه روابط دوستانه ادامه و گسترش خواهد یافت . ما نمی خواهیم به کسی حمله بنیم ، و من امیدوارم هیچ كس آن قدر دیوانه نخواهد بود كه به ما حمله بكند .

- آیا در روابط افغانستان با ایالات متحد تغییرى به وجود خواهد آمد ؟  
- هیچ گونه تغییرى به وجود نمی آید .  
- در پاره یی از تزارش ها ادعا می - شود كه حكومت جدید ، همی عناصر هوادار «داود» را برای محاكمه و زندانی كردن بازداشت می كند . آیا این صحت دارد ؟  
چند تن در اثر كودتای اخیر كشته شده اند و یا آسیب دیده اند ؟

- تبلیغات دروغ و بی اساس محافل امپریالیستی بعضی از اعضای خانواده سلطنتی برای هدف های امنیتی و حفظ خودشان زندانی شده اند . پاره یی برای آن كشته شدند كه در مقابل انقلاب مقاومت كردند . كمتراز ۱۰۰ تن در نتیجهی انقلاب آوریل كشته شدند و این تزارش ها نه ما حتی امروز هم مردم را بازداشت می كنیم ، بی اساس و دروغ است خانواده های «نادر» و «داود» . سال به مردم افغانستان ستم روا داشتند . اكنون آنها آزاد هستند .

- افغانستان ، در پنج سال ، دو كودتا را تجربه كرده است . شما برای جلوگیری از كودتا های بیشتر ، چه اقداماتی انجام می دهید ؟  
آیا برنامه هایی برای يك قانون اساسی جدید دارید ؟

زمینه های كودتای داود و انقلاب آوریل كاملا فرق دارند . مردم افغانستان به اتفاق آرا از انقلاب ۱۹۷۸ هواداری كردند. از این رو ، ما هیچ گونه نگرانی در باره ی كودتا های بیشتر نداریم . شورای انقلابی ، به موقع ، يك قانون اساسی جدید را پیش نویس خواهد كرد پس از انتخابات دموكراتيك و آزاد ، آن را اجرا خواهد كرد .



دلخراشی به چشم می‌خورد. ۱۲۶۰  
 كودك ۶۲۰ زن، ۱۲۵ پیرمرد و  
 صدها مرد جوان همراه با حرکات  
 کشتی تلو تلو می‌خورند و تپش  
 آفتاب سوزنده یا بارانهای سیل-  
 آسای موسمی زندگی آنها را در  
 خطر نابودی قرار می‌دهد. بیشتر  
 کودکان و شیرخوارگان از بیماری-  
 های وحشتناک پوستی رنج می‌برند.  
 بیشتر سرنشینان کشتی گرفتار  
 بیماری اسپهال‌اند، و شرایط نامناسب  
 بهداشتی کشتی امکان همه‌گیر شدن  
 انواع بیماریهای مسری را ایجاد  
 کرده است.

کمبود مواد خوراکی، باوجود  
 کمکهای دولت مالزی، آوارگان را  
 ناتوان کرده است.

به عقیده مقامهای مالزیایی  
 مسافران «هوی‌هونگ» در شرایطی  
 سوار کشتی شده‌اند که مهاجرتشان  
 از پیش و با دقت تدارک دیده شده  
 است. اما فرمانده کشتی ادعا می-  
 کند. آوارگان به زور کشتی او را  
 در هنگ‌کنگ اشغال کرده‌اند آوارگان  
 با رد این سخن، می‌گویند در بین  
 ۲۲ تا ۲۴ اکتبر گذشته با پرداخت  
 پولی گزاف سوار کشتی شده‌اند.  
 بهای آزادی: نفری ۶ تائل طلا  
 (برابر ۱۲۰۰ دلار).

مقامهای محلی به همین دلیل  
 مسافران کشتی را نه «آواره» بلکه  
 «مهاجر غیرقانونی» می‌خوانند. هم  
 از این رو مالزی از کشتی «های-  
 هونگ» خواسته است آبهای این  
 کشور را ترک کند. اما کشتی به  
 کجا برود؟ موتورخانه کشتی سوراخ  
 و از کار افتاده است.

نیروی دریائی اندونزی نیز  
 در تنگه مالاکا مراقب است که این  
 «سرگردانان مزاحم» در بنادر  
 اندونزی پیاده نشوند. این کار را  
 باید وقاحت نام نهاد یا بی‌تفاوتی؟  
 هیچکدام. حتی ژرمزه‌های  
 خشم‌آلود افکار بین‌المللی نیز کاری  
 از پیش نمی‌برد. آیا هنوز می‌توان  
 جای ویتنام را در روی يك نقشه  
 جغرافیائی مشخص کرد؟ صدها هزار  
 هندوچینی از سال ۱۹۷۵ از بیم

رژیمهای کمونیست لائوس، کامبوج  
 و ویتنام گریخته‌اند و بر روی آبهای  
 تاریخ فراموش گشته‌اند. ۷۵۰ هزار  
 نفر به امید پناهنده شدن به کشور-  
 های دیگر، شبه جزیره را ترك  
 گفته‌اند و به قول کمیساریای سازمان  
 ملل مأمور رسیدگی به وضع  
 آوارگان، هرگز میزان فراریان از  
 راه دریا به اندازه ماههای اخیر  
 نبوده است:

۸۶۹۵ نفر در ماه سپتامبر و  
 ۱۲۸۶ نفر در ماه اکتبر، همه  
 ویتنامی یا چینی مقیم ویتنام.

### آزادی یا مرگ

یکی از کارشناسان سازمان  
 ملل اعتراف می‌کند: «میزان تلفات  
 متأسفانه سنگین است. دست کم يك  
 سوم آوارگانی که در پی سقوط  
 سایگون از ویتنام گریخته‌اند در  
 دریا غرق شده‌اند». بقیه آنها هم  
 اگر از دست موج دریا و پاسداران  
 ساحلی ویتنام جان سالم به‌دربرند،  
 تازه گیردزدان دریایی‌اند که در  
 آبهای تایلند جولان می‌دهند. این  
 دزدان در غارت، قتل و تجاوز به  
 زنان تردیدی به دل راه نمی‌دهند.  
 این کشتی نشستگان کمتر  
 بخت آن را پیدا می‌کنند که يك  
 کشتی بزرگتر به نجاتشان بشتابد.  
 مقامهای کشتیرانی از سوار کردن  
 این آوارگان خودداری می‌کنند چون  
 می‌دانند بیشتر کشورهای حوزه  
 دریای چین از پذیرفتن این «یتیمان»  
 سرپاز می‌زنند. يك دیپلمات تایلندی  
 می‌گوید: «برما نیست بنهای خطاهای  
 فاجعه‌بار غرب را بپردازیم». در  
 واقع تایلند سنگین‌ترین بار «آوارگان»  
 را به‌دوش می‌کشد: ۱۲۰ هزار  
 مسافر مجاز در ۱۷ اردوگاه آوارگان  
 در مرزهای تایلند به‌سر می‌برند.  
 کدام کشور می‌تواند و می‌خواهد  
 این آوارگان را پذیرا شود؟

«ما را نجات دهید»

فرانسه با پذیرفتن هزار  
 مسافر در ماه در واقع بزرگترین  
 خدمت را به آوارگان هندوچینی

می‌کند. بدین ترتیب در سه سال  
 بیش از ۴۵ هزار آواره در فرانسه‌اند  
 نزدیک به ۵۰۰ نفر از کوهپایه-  
 نشینان لائوس به گویان پناهنده  
 شده‌اند. فرانسه طبق سنت بشر-  
 دوستی خود حاضر به پذیرفتن  
 گروهی از سرنشینان کشتی «های-  
 هونگ» شده است. آمریکا نیز که  
 بعد از پذیرفتن ۱۵۰ هزار آواره،  
 از سال گذشته مرزهای خود را به  
 روی آوارگان بسته بود، تصمیم  
 دارد از این پس دوهزار مهاجر در  
 ماه بپذیرد.

استرالیا و کانادا نیز برای  
 پذیرائی از تعدادی از آوارگان  
 اعلام آمادگی کرده‌اند. اما سر نوشت  
 بقیه آواره‌ها چه می‌شود؟ سر نوشت  
 آنهایی که مثل فراریان «های‌هونگ»  
 می‌خواهند رنج و بدبختی آنها را  
 بشناسند چه خواهد شد؟ نومیدان  
 کشتی «های-هونگ» ناله تفریح  
 خود را با بلند کردن پرچمی که  
 روی آن جمله «ما را نجات دهید»  
 نوشته شده، به‌گوش می‌رسانند.

خرس سرخ به‌راه افتاده است،  
 بعد از کامبوج نوبت کیست؟

## کامبوج لای دندان ویتنام

رادیو جبهه متحد برای  
 رستگاری ملی (کامپوچه‌آ) دوشنبه  
 پیش ضمن اعلام خبر «آزاد» شدن  
 پنوم‌پن از چگونگی فتح پایتخت  
 توسط «نیروهای ارتش انقلابی» و  
 چگونگی بسیج عمومی جبهه سخن  
 گفت.

این رادیو که جای رادیو  
 «کامپوچه‌آی دمکراتیک» را بعد از  
 ۴۵ ماه فعالیت گرفته است، از



«شادی مردم آزاد شده» نیز سخن گفت. بعد هم اعلام کرد که ۱۹ ایالت شرقی کامبوج و مناطق وسیعی در غرب و نزدیک مرز تایلند به تصرف نیروهای ارتش انقلابی درآمده است. \* \* \*

و حالا شاهزاده سیمهانوک در نقش نماینده حکومت بی پایتخت پول پوت به آمریکا رفته تا در سازمان ملل متحد علیه «اشغال کامبوج توسط نیروهای ویتنام شکایت» کند.

همین چهار سال پیش خمرهای سرخ برژیم مورد حمایت آمریکادر کامبوج پیروز شده و پنوم پن را «آزاد» کرده بودند. و حالا نورو دوم سیمهانوک لحظه‌ای لبخند بر لب و لحظه‌ای چشم گریان از آمریکا و سایر کشورهای غربی می‌خواهد که به مبارزه خمر سرخ علیه ویتنام بپیوندند! او حتی اظهار امیدواری می‌کند که با سائرس وونس ملاقات کند.

سیمهانوک که بعد از سالها تبعید در چین به اتکاء خمرهای

ملت کامبوج در حکومت خمر سرخ «خوشبخت» بوده است: «البته کودکان اسباب بازی نداشتند، اما می‌توانستند بپزند و جست و خیز کنند». سیمهانوک بعضی از اقدامهای رژیم «پول پوت»، مثل صنعتی کردن و گسترش کشاورزی را می‌ستاید.

اما از سیاست داخلی خمر سرخ به شدت انتقاد می‌کند و از نبود آزادی رفت و آمد، مستقر کردن مردم در مجتمع‌های تعاونی روستائی و قطع کردن هرگونه ارتباط میان افراد خانواده می‌نالند. سیمهانوک با اشاره به این نکته که به بودیسم بیشتر تعلق خاطر دارد تا کمونیسم مطلق، اعتراف می‌کند که در سالهای اخیر مجبور بوده است به خاطر حفظ جان خود و خانواده‌اش سیاست «پول پوت» را تحمل کند.

با این حال هدف نورو دوم سیمهانوک «آزادسازی» کامبوج و روی کار آوردن مجدد دولت خمر سرخ در پنوم پن است! و «البته باید بعدها پول پوت را متقاعد کرد که

مسائلی چون بازگشت مردم به شهرها و آزادی رفت و آمد عنوان شده است. اما آیا آنها به این وعده‌ها عمل خواهند کرد؟ سیمهانوک عقیده دارد: «اگر ملت کامبوج با ویتنامیها خوشبخت‌تر باشند تا با پول پوت، به‌ویژه اجازه نخواهند داد به کمک چین به پنوم پن باز گردد».

اما مگر در سال ۱۹۷۵ ملت کامبوج تصمیم گرفت که این بار بگیرد؟ چین به ادعای سیمهانوک آماده است اسلحه و آذوقه برای حزب کمونیست کامبوج و گروه مقاومت خمر سرخ به رهبری پول پوت ارسال کند و آنها را در راه مبارزه با «تجاوز ویتنام» یاری دهد.

گروه مقاومت «خمر سرخ» کم کم سازمان می‌گیرد و از هم اکنون واحدهای کوچکی از ارتش انقلابی را در مواضعشان در غرب کامبوج و حاشیه مرز تایلند مورد حمله قرار داده است. همین گروه دیپلمات‌های خارجی را تا مرز تایلند همراهی کرد و بعد از انجام این ماموریت به جنگلهای اطراف مرز پناه برد.

اما اینبار قدرت شوروی در پشت سر ارتش انقلابی است. پراودا با عنوان درشت اشغال پنوم پن را «آزاد شدن پنوم پن» خواند و تاس نیز ضمن انتشار اعلامیه جنبه متحد، رهبران چین را به یاد حمله گرفت شاهزاده سیمهانوک هم فردای سقوط پنوم پن از کشورهای ناوابسته خواسته بود ویتنام را از جرگه خود اخراج کنند چرا که: «تجاوز بکامبوج نشان داده است. که ویتنام یکی از اقمارشوروی و عضو تشکیلات نظامی این کشور است که بسیاری از ملت‌های جهان، از جمله ملت‌های آفریقائی را تهدید می‌کند».

در واقع بسیاری از کشورهای حوزه جنوب شرقی آسیا، و بیشتر از همه تایلند، از این بیم دارند که شوروی به دست ویتنام از کامبوج به عنوان خاستگاهی علیه کشورهای منطقه استفاده کند.



سیاست خود را به نفع ملت تغییر دهد».

سیمهانوک می‌گوید: «ملت کامبوج خود تصمیم خواهد گرفت و میان رژیم پول پوت و «وعده وعیدهای ویتنامی‌های وحشی» یکی را انتخاب خواهد کرد. در برنامه جنبه متحد برای رستگاری ملی کامبوج آ

سرخ به کامبوج بازگشته بود، ظاهرا در شرایط «مناسی» زندانی بوده است و دو فرزندش را در تصفیه‌های سالهای اخیر کامبوج از دست داده است، به‌طور ضمنی از سیاست پول پوت حمایت می‌کند و او را «سمبل مقاومت ملت کامبوج» می‌خواند. وی اطمینان می‌دهد که



# مهر باطله‌ی تاریخ بر پیشانی بدکاران

ایران جدیدی در شرف تکوین است، یا آنکه استمرار گذشته را باید انتظار داشت؟

اینکه می‌گوئیم «ایران جدید» نه از جهت حدود و ثغور، یا تغییرات بنیادی در سیاست خارجی و یا رژیم است، بلکه این سؤال پیش می‌آید که با رویدادهای چندماهه اخیر آیا می‌توان امید داشت که روش گذشتگان بخصوص اعمال ناروای دست‌اندرکاران بیست و پنج سال گذشته را کنار خواهیم گذاشت و «ملت» و «مردم» را بحساب خواهیم آورد؟

طبیعت يك ملت را نمی‌توان جدا از بافت‌های اخلاقی و اجتماعی و مذهبی و سنن و آداب و رسوم بحساب آورد. و نموده‌ها و واکنش‌ها بر بود آن رشته‌ها گره خورده است. بهمین جهت باید عناصر تغییر و یا مداومت را در نظر داشت.

در این امر مسائلی بوضوح مورد نظر قرار می‌گیرد که بخصوص مراتب راستی و درستی از طرف رهبران اجتماع و مسئولان امر با وسواس غیر قابل تردید در زیر ذره‌بین قرار می‌گیرد و آنرا به قضاوت می‌گذارند اینک سئوالی در دیدگان همه خواننده می‌شود. کجا می‌رویم؟ و چه خواهد شد؟ و در پاسخ این امید و انتظار باقی است که چه‌زمانی تشنجات موجود جای خود را به آرامش خواهد داد و تپی که پیکر جامعه را می‌سوزاند فروکش خواهد کرد و کارها برروال متعارف و معمول خود استقرار خواهد یافت؟ آیا به پریشانی اوضاع برای سامان دادن کارها پیش از این باید مبادرت ورزید؟ و یا آنکه در انتظار انتقال قدرت به ملت باید تامل و صبر را پیشه ساخت. بهر حال، آنچه که علاقمندان به کشور در تداوم قوم ایرانی برای بقا و نظم در اندیشه آن

هستند اصل استقرار «حاکمیت ملی» و حکومت واقعی مردم بر مردم و برای مردم است.

این آرزو مسلماً از سالیان دور در اندیشه پدران ما بوده و برای نحفی این امر و رفع ظلم و جور استبداد و دفع مظاهر اهریمنی آن با فدای جان و نثار خون درپای قانون اساسی و متمم آن صحنه گذاشتند اندیشمندان هفتاد و چند سال قبل، پیش از آنکه به‌سنن و استمرار تاریخ ایران توجه داشته باشند. اصل تفکیک قوا و عدم دخالت مجریان خودکامه را از بالاترین مقامات تا ادنی‌ترین خدمتگزاران دولت ملحوظ نظر قرار دادند و دولتیان را در مقابل مجلسین یعنی نمایندگان واقعی و منتخب مردم قرار دادند و حتی اصولی چون اصل ۴۴ و ۴۵ باصراحت هر چه تمام وضع کردند که راه گریزی برای وزیران و مسئولان امر باقی نباشد و دولتیان را در مقابل مجلسین یعنی نمایندگان منتخب مردم قرار دادند. اینک نیز حونهانی که ریخته می‌شود و فریادهای خشم و عصیان گوش دنیا را پر می‌سازد و نام ایران و حوادث آن تیتز اول روزنامه‌ها قرار می‌گیرد و اخبار رادیو و تلویزیونها را پرشور می‌سازد، تحقق همان اهداف و آرزوها است.

ملت ایران، بشهادت تاریخ مردمی صبور و قانع هستند و واقعا تا کارد به استخوانشان نرسد، تحمل بسیاری از ناروائیها و بردباری بسیاری از شدائد را دارند و فرصت می‌دهند که مسئولان امر، وجدان و شرف خود را در گرو اعمال و رفتارشان قرار دهند و دستورات دینی و قوانین الهی و موضوعه را که در نهایت برای سعادت جامعه و ملامت از کتاب آسمانی است تمکین کنند و حتی این صبر و تحمل تا پای از خودگذشتگی و وارستگی

می‌رسد، ولی وقتی این صبر و تحمل پایان رسد و صابرین پسا خیزند، آتشی را شعله‌ور می‌سازند که دودان چراغ خورشید را هم تیره می‌سازد، چنانچه که می‌بینیم.

دیگران هرچه می‌خواهند بگویند ولی در این چند ساله بسیاری از نویسندگان و سیاستمداران و علاقه‌مندان به ملک و ملت گفتند و نوشتند و اعتراض کردند ولی البته آنچه بجائی نرسید فریاد ملت بود که اینک با اشک و خون همراه شده است.

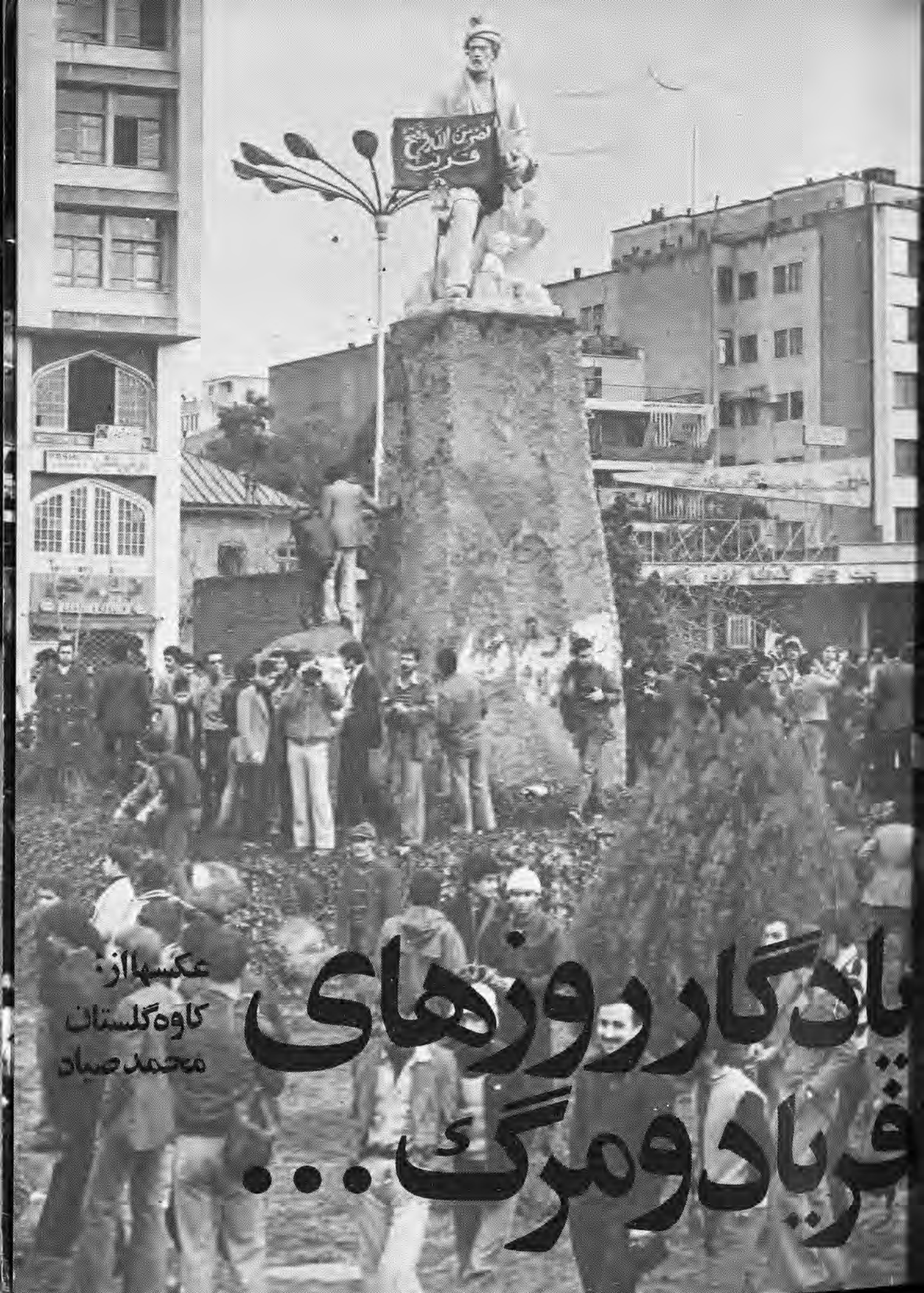
مردم ایران که گذشته‌ای درخشان در مبارزات با اجانب دارند، ملتی که هجوم اسکندر و اعراب و مغول و تیمور را پشت سر گذاشته است، اگر تعظیم می‌کند و تمکین می‌ورزد، دلیل بر این نیست که اصالت خود را فراموش کرده است.

اگر پی‌آمد حوادث را مورد تجزیه و بررسی قرار دهیم، بخوبی به این نتیجه می‌رسیم که «دروغ و فساد» دو عامل اساسی «عدم رضایت» قاطبه مردم شده است، فی‌المثل دولتهای بیست و پنج سال اخیر اغلب صحبت از انتخابات آزاد و بی‌طرفی و بی‌نظری ماموران امر میکردند، ولی آنچه که عملاً ملحوظ نظر قرار نمی‌گرفت و بحساب نمی‌آمد همان بود.

هویدا سیزده سال واندی با این ملت و افتخارات آن بازی کرد هر بار شرف و وجدان خود را در گرو استقرار نظام صحیح دموکراسی و اجرای عدالت و جلوگیری از فساد قرار داد، قول داد، سوگند یاد کرد، تظاهر کرد ولی چه کرد جز دروغ و فساد...

اینک باید به کفاره گناهان با بخشودنی خود ببیند آنچه را که سزاوار است، بکشد آنرا که مستحق است، دیگران هم بهمین نحو...





امیران ایران  
قزین

عکسها از:  
کاوه گلستان  
محمد صیاد

# یادگار روزهای فریاد و مرگ...

















شهر سبز  
پهستان اول محمد  
۱۳۶۹  
لااسان  
بازار سیدالغوری



























ماجرای حمله به وزارت علوم از زبان استادان

# حمله وحشیانه به استادان متحصن

چندتن از استادان را چندان کتک زدند که به حال اغما افتادند

تعداد روحی يك استاد زن، بر اثر اهانت به او در برابر شوهرش بهم خورد

آنچه می‌خوانید گزارش کوتاه و مختصری است درباره حمله افراد مسلح گارد شهربانی و فرمانداری نظامی به استادان دانشگاههای واقع در تهران که از روز شنبه دوم دیماه ۵۷ در ساختمان وزارت علوم (در خیابان ویلا) به عنوان اعتراض به بستن دانشگاهها و محاصره نظامی آنها متحصن شده بودند.

این گزارش که از سوی سوی سازمان ملی دانشگاهیان ایران تهیه شده، معتبرترین گزارشی است که در این باره نوشته شده است، زیرا کسانی که آن را نوشته‌اند، همه از دیدار خویش نوشته‌اند.

\*\*\*

بعد از جنایت فجیعی که در بعد از ظهر روز سه‌شنبه پنجم دی ماه در محل ساختمان وزارت علوم منجر به شهادت کامران نجات‌الهی استاد پلی‌تکنیک تهران گردید، بدنبال جلسه مشورتی متحصنین، به وزیر علوم تلفنی اعلام شد که او را در ماجرای قتل عمد همکار خود مسئول و مقصر می‌دانند.

چون همگی بر این عقیده بودند که کشتن نجات‌الهی هشداری برای شکستن تعصن است، کلیه متحصن شدگان مترصد حملات دیگری از طرف دستگاه بودند، از این رو قرار بر این شد که در آن شب یک‌گروه انتظامات و کشیک از بین استادان

متحصن تشکیل شود و در مقابل آتش‌سوزی و حملات احتمالی آمادگی وجود داشته باشد.

در حدود ساعت ۳۰ را بعد از نیمه شب مامور کشیک طبقه هم‌کف متوجه رفت و آمدهائی مشکوک در بین نیروهای انتظامی داخل و خارج ساختمان شد. بدنبال آن حمله افراد گارد شهربانی و فرمانداری نظامی به داخل ساختمان شروع گردید.

بلافاصله خبر حمله توسط افراد کشیک به طبقه ششم یعنی محل اقامت متحصنین اطلاع داده شد. در این هنگام عده‌ای از استادان پنجره‌ها را گشودند و سعی کردند با فریاد، طلب کمک کنند. هر چند در آن ساعت با توجه به منع عبور و مرور، امکان خروج مردم از خانه‌ها وجود نداشت، اما این امر در مطلع ساختن دیگران از وضع متحصنین موثر بود. چند نفری نیز به طرف تراس دویدند. اما بقیه افراد در سالن باقی ماندند.

در این لحظه افراد گارد به سرپرستی سرهنگ شاه‌بیگی رئیس گارد حفاظت وزارت علوم به طبقه ششم رسیدند و با لگد در را شکسته داخل سالن شدند و دو تیر خالی کردند که می‌توانست افراد دیگری را به قتل برساند اما خوشبختانه تیرها به دیوار اصابت کرد. سپس افراد گارد با باتوم و لگد و با قساوت هرچه بیشتر و در حالی که زشت‌ترین کلمات را ادا می‌کردند، همه را در گوشه سالن جمع کرده بودند و به مضروب

کردن استادان زن و مرد پرداختند. با آنکه استادان اعلام داشتند که از ساختمان خارج می‌شوند، همچنان به کتک زدن متحصنین ادامه دادند. تا آنکه دستور حرکت داده شد. گروه استادان متحصن ۶۸ نفر بودند که در میان آنها ۶ استاد زن وجود داشت. در هنگام حمله گاردها وضع سالن بهم ریخته بود، بطوری که تعداد زیادی میز و صندلی در جلوی در خروجی سالن بروی زمین افتاده بود و این امر خروج از سالن را برای افراد در حالیکه همچنان در زیر ضربات لگد و باتوم قرار داشتند بسیار دشوار می‌ساخت. گاردها فریاد کشیدند که استادان یکی یکی حرکت کنند تا امکان بیشتری برای مضروب کردن همگان بیابند. بعد که استادان به پله‌ها رسیدند با فریادهای وحشتناک آنها را در حالیکه دستهایشان را اجبارا بالا نگه داشته بودند، وادار به دویدن کردند. در تمام طول پلکان از طبقه ششم تا هم‌کف سربازان با مسلسل و افراد گارد با باتوم و هفت تیر برهنه ایستاده بودند و گاردها و نظامیان ضمن فریادهای تهدید کننده و رعب‌انگیز و تهییج استادان بدویدن، آنها را با باتوم و لگد و قنداق تفنگ بشدت می‌زدند. در ضمن با فریاد و تهدید از آنها می‌خواستند که دستها را بالا نگه دارند. این وضع باعث شد که عده‌ای از افراد تعادل خود را از دست



آوردند مجددا به‌لمستجوی ساختمان پرداخته و این چهار نفر را در روی تراس پیدا کردند و همه افراد گارد با شمشیر هرچه تمامتر به مضروب کردن این چهار نفر بخصوص اسناد زنی که در میان آنها بود پرداختند و از هیچ‌گونه اهانتی کوباهی نکردند سپس آنها را بر معیت تیمسار فرمانده و افراد گارد به کلانتری برده و در طول راه و در کلانتری نیز همچنان به توهین آنها پرداختند و سپس آنها را به پادگان آوردند. بطوریکه وضع جسمی و روحی همه آنها بخصوص استند زنی که در مقابل حسرتی مورد اهانت قرار گرفته بسیار ناراحت کننده بود. پس از مدتی یک پزشک برشتیگر آمد و یکسک پزشکی که جزو متحصنین و خود نیز اغلب چهار شکستگی و ضرب ویدگی بودند به‌میانسمان مجروحین و بستن شکستگی‌ها پرداختند تسبیح دو نفر از مجروحین را که وضع آنها وخیمتر بود به بیمارستان اعزام داشتند و بقیه را سوار اتوبوس کردند که به شهر ببرند. اما تیمسار فرمانده بادیکن وضع ناراحت کننده مجروحین و امکان شرکت آنها در مراسم تشییع جنازه که همان روز برگزار می‌گردید، از این کار منصرف شد و استادان را بدون هیچ‌گونه توضیحی مجددا به‌بازداشتگاه برگرداندند. استادان به‌عنوان اعتراض به‌این وضع از خوردن صبحانه امتناع کردند. همه را در یک حالت بی‌خبری و بلا تکلیفی نگه داشته بودند و هیچ‌گونه توضیحی در مورد وضع آنها داده نمی‌شد. تا آنکه با اصرار زیاد دو نفر دیگر از مجروحین را که وضعشان خطرناک بود و امکان ضربه‌مغزی و خونریزی کید داشتند به بیمارستان فرستادند. در ساعت ۷ بعد از ظهر اطلاع دادند که یک اتوبوس برای بردن نیمی از استادان آماده است اما همگی از رفتن امتناع کردند تا آنکه اتوبوس دیگری آماده شد و در ساعت حدود ۸ بعد از ظهر همه را به شهر بردند.

تکلیف‌های دنیای خارج پیدا نمی‌شد. پس از فرار گرفتن در مسائلی استادان متوجه خون‌ریزی و شکستگی سروصورت عده‌ای از افراد، در اثر ضربات باتوم و قنداق‌تفنگ و غیره شدند یا اینکه چشم چشم را نمی‌دید، سعی شد با استفاده از روسری و غیره تا حدودی از خون‌ریزی جلوگیری شود. با وجود آنکه طی فاصله بین وزارتخانه و پادگان جمشیدآباد (که استادان را به‌اینجا بردند) نمی‌بایست از نظر زمانی طولانی باشد بخصوص با توجه به آن ساعت شب و ممنوعیت عبور و مرور در خیابانها، این فاصله بیش از نیم ساعت طول کشید و بعد از رسیدن به پادگان نیز مدتی استادان را در همان ماشین‌ها که داشتند تا مسئولین برای تحویل گرفتن آنها برستند. به‌نحوی که بعضی از افراد که بیشتر مضروب شده و دچار خونریزی بودند بحال اغماء افتادند. پس از مدتی که بنظر طولانی می‌آمد و با آنکه همه منتظر اجرای برنامه دیگری نظیر آنجا که قبل از آن بودند بحالت مشکل بودن تنفس و حالت خفگی در داخل ماشین برای پیاده شدن دقیقه شماری می‌کردند، بالاخره متحصنین را پیاده کردند زنان را به پشتاتاق و مردان به اتاق دیگری بردند. در این هنگام استادان متوجه ضیبت چهار نفر از اعضاء گروه که در میان آنها یکی از استادان بسیار همسرش (که او نیز استاد دانشگاه ستمی بود) شدند. ماجرا از این قرار بود که پس از آنکه کاردها استادان را پانزین

بدهند و از بعضی مضروب کشند. افراد بیشتر سعی می‌کردند در حالتیکه هر از عصر تیمسار استادی مسی رفت دوستان خود را از زمین بلندکنند تا بتوانند برای ادامه دهند. با این وضع استناد و پرمقارطه همه استادان را (غیر از چهار نفر که به تراس فرار کرده بودند) به طبقه مرتب رساندند. در آنجا تعدادی از استادان را که در گروه تدارکات و بالطبع بیشتر مورد شناسائی ماموران نظامی وزارتخانه بودند، مورد ضرب و تسم بیشتری قرار گرفتند. سپس با همان خشونت و وحشیگری آنها را از وزارتخانه خارج کردند بطوریکه بعضی از آنها بخصوص استادان زن درحالی که روی پله‌ها می‌روند می‌کشیدند به‌کف پیاده‌رو رسیدند. در دو طرف ورودی وزارتخانه تعداد زیادی افراد پلیس و نظامی استاده بودند و در جلو آنها تیمسار نوذری فرمانده پادگان جمشیدآباد که گویا همان روز به‌این‌مقام منصوب و این اولین ماموریتش در پست جدید بوده قرار داشت و فاتحانه به‌این‌حاله مشورتست آمیز و وحشیانه می‌نگریست و با فریاد به‌استادان دستور می‌دادند که به‌ماشین مخصوص زندانیان مقابل وزارتخانه را می‌داد. در کنار در ماشین مامور دیگری با باتوم قرار داشت که آخرین ضربه را در موقع سوار شدن به‌استادان وارد می‌کرد. در هر ماشین که بسیار کوچک بود بیش از سی نفر را سوار کردند به‌نحوی که جای نشستن و حتی ایستادن نبود. علاوه بر این منقذی و پنجره‌ای برای نفس کشیدن و ورود هوا و



دیکته  
برای کودکان

ب. الف - مزدک.



بنویس کودکم  
 بنویس ای فرشته نوپایم  
 بنویس خوب و روشن، بز کاغذ سفید  
 بنویس آدم، زن، مرد، خردسال  
 بنویس جان شیرین  
 بنویس تانک، توپ، مسلسل  
 بنویس مزگت خونین  
 بنویس چوب، خنجر، سرنیزه، ته تفنگت  
 بنویس فرق، سینه، شکم، دنده  
 بنویس آش و لاش  
 بنویس لت و پار  
 بنویس قلبها، پر خون و داغدار  
 بنویس ناخدای دروغین  
 بنویس با دروغ، ریا و نیرنگ  
 بنویس ظاهرا، شادان و کامکار  
 بنویس بی گمان، در پیشگاه خلق  
 بنویس بی امید  
 بنویس شرمسار  
 بنویس خامه، نامه، رساله  
 بنویس روزنامه، مجله، کتاب  
 بنویس جملگی، توقیف، در محاق  
 بنویس کاخها، در توی باغها  
 بنویس همچو کوه  
 بنویس پرشکوه  
 بنویس چلچراغها، قندیلها  
 بنویس شمعدانها، زیبا و پریمبا

بنویس با حریفان  
 بنویس گرم بزم  
 بنویس شاه ضحاک  
 بنویس تیغ بر کف  
 بنویس با اسیران  
 بنویس بی خیال  
 بنویس گرم رزم  
 بنویس جور و بیداد  
 بنویس بی شمار،  
 بنویس گاوها نیز  
 بنویس بند بر پا  
 بنویس بسته بازو  
 بنویس خون جگر  
 بنویس جان بسر، هرسو بانتظار  
 بنویس خانه، کوچه، خیابان  
 بنویس روستاها  
 بنویس شهرها  
 بنویس پریها  
 بنویس پرسیا  
 بنویس هر طرف، آوای انقلاب  
 بنویس خلق سرکش  
 بنویس با اراده  
 بنویس دست خالی  
 بنویس در خروش  
 بنویس بند و زنجیر

بنویس پرفروغ  
 بنویس آدمک پر، در قلب کاخها  
 بنویس جملگی، از خرد و از کلان، در زیر نورها،  
 سرمست و پرخور  
 بنویس رنگ رخسار، از باده سرخگون  
 بنویس بی حساب، پاکوب و شادمان  
 بنویس حرفها مفت و سبکسرانه  
 بنویس خندهها، تلخ و پر از ریا  
 بنویس خوی شانرا، یک وجه مشترک، دلها پر از  
 قریب، لبها پر از دروغ  
 بنویس جامها.  
 بنویس پر ز خون  
 بنویس عیش و نوش، تا سرحد جنون  
 بنویس کامیابی، از وصف و حد برون  
 بنویس پایها  
 بنویس بیقرار،  
 بنویس دستها  
 بنویس خون چکان،  
 بنویس بی غمان  
 بنویس مست مست،  
 بنویس پای کوبان  
 بنویس دست افشان  
 بنویس رقص مرگت، بر پاره های گوشت  
 بنویس شاه جمشید  
 بنویس جام بر لب  
 بنویس مست و سرخوش

بنویس پاره پاره  
 بنویس رنج کشها، بی تاب، خون بجوش.  
 بنویس خلق، با هم، یک رای، یک زبان  
 بنویس با بیدان، خوشبین، امیدوار  
 بنویس شیرها، آگه دلیرها  
 بنویس جان بگف، فریادها بلب، با مشت های پر  
 بنویس همچنین توفنده تر ز باد، گسترده تر ز ابر  
 بنویس راستی بیباک تر ز مرگت، در راه کارزار.  
 بنویس کاخ بیداد  
 بنویس خاکسار،  
 بنویس جام باده  
 بنویس واژگون  
 بنویس خلق آزاد  
 بنویس شاد و سرخوش  
 بنویس با امید  
 بنویس بی هراس، آینده پیشرو.....  
 بنویس کودکم، ای نوگل امید، ای بهترم ز جان



# HUMAN RIGHTS

## حقوق بشر، هیاهو بر سر..؟

در دو سال اخیر، حقوق بشر، ناکهان یک موضوع بحث، یک شادمانی نامنظر برای گروهی و یک تابو و وسیله وحشت برای گروهی دیگر شد و هم مساله‌ی آزار دهنده میان شرق و غرب. در نیویورک، یک گروه از خاخام‌ها، با زنجیر خود را به دیوار مقر هیات نمایندگی شوروی در ملل متحد بستند تا به بازداشت «آنا تولی شارانسکی» یهودی در مسکو اعتراض کنند.

در یک کنفرانس کشور های مشترک المنافع در لندن، «عیدی امین»، رئیس جمهوری اوگاندا، به قوم کشی متهم شد و

(می‌گویند بنا بر توصیه برژینسکی مشاورش) از زمان مبارزات انتخاباتی گرفت. هجوم نخستین طرح‌ریزان حکومت آمریکا برای محکوم کردن نقض حقوق بشر، مسکو را خشمگین کرد و کرملین آزار ناراضیان را افزایش داد. بسیاری از تحلیل‌گران با «روی مدودف»، مورخ شوروی، موافقت دارند. «مدودف» استدلال می‌کند حتی پیش از این که «کارتز» به حکومت برسد، کرملین، به دلایل خود، تصمیم گرفت ناراضیان را سرکوب کند. اما «مدودف» و ناقدان دیگر «کارتز»، تاکید می‌کنند که مبارزه‌ی احساساتی او،



رهبران برجسته‌ی جهان سوم او را به عنوان «یک علت شرم برای تمامی بشریت» محکوم کردند.

جیمی کارتز، رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا، چنگ حقوق بشر را به یک عنصر بسیار نمایان در سیاست خارجی ایالات متحده تبدیل کرده است. او این تصمیم را

سرانجام، بیش از آن که به ناراضیان کمک کند، به آنها صدمه رساند، زیرا مقامات روسی کوشیدند ثابت کنند که نمی‌توان آنان را مرعوب کرد.

مبارزه‌ی کارتز، همچنین روابط ایالات متحده را با هم‌پیمانان این کشور پیچیده کرده است و احتمالاً منافع آمریکا را به

بهبان اخلاقیات به خطر می‌اندازند. پاره‌ی از مردم - از جمله روالدریگان نامزد ریاست جمهوری «کارتز» را متهم می‌کنند که با حمله به سوابق حقوق بشر، هم‌پیمانی مانند کره جنوبی و نادیده گرفتن نقض حقوق بشر در کشور هایی مانند چین، از «عیار مضاعف» استفاده می‌کند. یک سال پیش، حکومت ایالات متحده کوشید مسیر یک نواخت‌تری را تعقیب کند.

سایروسونس، وزیر خارجه‌ی آمریکا تاکید کرده است که آن کشور قصد ندارد خشن یا مجادله‌جو باشد و اقدامات آن، متعادل خواهد بود. اما حکومت، هنوز بشدت در برابر آرمان خود متعهد است. «زبگنیف برژینسکی» مشاور امنیت ملی ایالات جهان را به این موضوع آگاه کنیم که حقوق بشر، فکریه‌ی است که زمان اجرای مفاد آن فرا رسیده است.

هرچند بیشتر حکومت‌ها اعلامیه‌ی جهانی ۱۹۴۸ ملل متحد را در ساراه‌ی حقوق بشر امضاء کرده‌اند، بسیاری از آنها به‌طور روزمره آن را نقض می‌کنند. کشور های کمونیستی و بسیاری از کشور های تهنی‌دست، حقوق بشر را در چارچوب آزادی های فردی که دموکراسی های غربی آن را پرورش داده است، تعریف نمی‌کنند. در عوض، آنها مشاغل مسکن و شکم‌های پر را به عنوان حقوق اساسی تلقی می‌کنند.

اتحاد شوروی و هم‌پیمانانش، همچنین در برابر آلودگی مسلکی عقاید غربی مقاومت می‌کنند. در آفریقا و آسیا، رژیم های یک حزبی، برای این که قدرت خود را حفظ کنند، از سرکوبی و گناه ارعاب استفاده می‌کنند. در آمریکای لاتین، روند سال های اخیر، به سوی دیکتاتوری نظامی بوده است. رونالد فریزر، نماینده‌ی دموکرات مجلس آمریکا، در ارزیابی این گونه فشارها، در فصل نامه‌ی «سیاست خارجی» نوشت که «اما در واقع، با بحران جهانی حقوق بشر



## هنوز هزاران تن در سراسر جهان در زندان ، زیر شکنجه ، یا در تبعیدند کارتر در هموار کردن مسیر اجرای حقوق بشر موفق نبوده است

بك اوگاندايي در انتظار مرك



حقوق بشر ، سر انجام به ایالات متحد و  
سوئیس های دیگر ، چیزی را ارزیابی کرده  
است که به آن بیانند .

مبارزه‌ی کنونی حقوق بشر ، در واقع  
وقتی آغاز شد که بوفی هلسینکی ، سه سال  
پیش ، به وسیله ۳۵ کشور امضاء شد . این  
توافق ، که مسکو سال‌ها آن را تشویق کرده  
است ، روی مرز های پس از جنگ اروپامهر  
تایید گذارد ، و در اصل ، تسلط شوروی را  
بر اروپای شرقی به رسمیت شناخت . دویند  
نخستین سند ، موضوع های امنیتی ، از  
جمله مرز ها و همکاری در زمینه های مانند  
تجارت را دو . بر می‌ترفت . در بند سوم ،  
امضاء کنندگان تعهد کردند که با تسهیل  
مبادلات تجاری ، پایین آوردن موانع در راه  
تماس های انسانی و فرهنگی ، تسریع جریان  
اطلاعات و بهبود شرایط کار برای روزنامه  
نگاران خارجی ، اجرای فکر حقوق بشر را  
ممکن کنند . «بند سوم» يك تراورس سیاسی  
از کار درآمد . « بند سوم » در اروپای شرقی  
باعث يك سلسله تقاضا برای آزادی سیاسی  
بیشتر شد . آلمانی های شرقی ، هزارهزار ،  
درخواست روادید های مهاجرت به غرب  
کردند . ناراضیان در مسکو و دیگر شهر های  
شوروی ، گروه هایی ایجاد کردند تا بر رعایت  
بند سوم از سوی کرملین ، نظارت کنند . آنها  
همچنین ده بیست گزارش در باره نقض  
حقوق بشر در اتحاد شوروی نوشتند .

حدود دو سال پیش ، يك گروه از  
روشنفکران در چکوسلواکی ، «منشور ۷۷» را  
منتشر کردند و از رژیم پراک خواستند به  
وعده های حقوق بشر هلسینکی عمل کند .  
تاکنون ، بیش از بیست کشور نام  
هایی را برداشته‌اند که حکومت آمریکا آنرا  
به عنوان «مثبت» تعریف کرده‌اند . پاره‌یی از  
آنها از جمله پاراتونه ، مینه ، توگو ، پرو ،  
سریلانکا و رومانی برخی از زندانیان سیاسی  
را آزاد کرده‌اند . اثر بتوان این اقدامات را  
نتایج مستقیم سیاست کارتر خواند ، تنها

مواجه هستیم»  
اما حقوق بشر ، رو به بهبود می‌رود ،  
لرزه های نخستین را تحمل کرد ، از شتاب  
آن کاسته شده و اینک عملی‌تر است ، در یک  
تراژدی موق ناخ سفید اعتراف شده است  
که مبارزه‌ی کاربر ، با شش هایی مواجه  
بوده ، اما در این سند ، همچنین ادعا شده  
است که موفقیت های متوسطی هم در کار  
بوده‌است . تاکنون ، مهم‌ترین دساوردمبارزه‌ی  
کاربر بری حقوق بشر ، ممکن است این باشد  
که مبارزه ، توجه جهان را به این مساله جلب  
کرده است و در يك عصر نامعلوم پس از ویتمام



مخالفان رژیم ایران ، در امریکا علیه نقض  
حقوق بشر تظاهراتی دارند - ۱۹۷۷



# HUMAN RIGHTS



تظاهرات ضد شوروی در نیویورک



یک ناراضی شوروی در آسایشگاه روانی

چند مورد از این اقدامات نتیجه‌ی مستقیم این سیاست است. اما مقامات حکومت آمریکا تاکید می‌کنند که آزادی ۲۱ زندانی هائیتی و یک سناتور پیشین در آرژانتین، پاسخ به فشار واشنگتن بوده است.

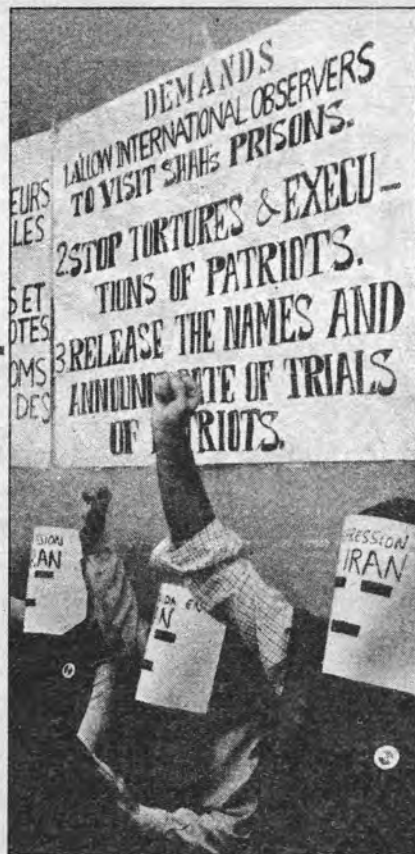
ژست های دیگر، مانند آزادی برخی از زندانیان در شیلی نیز ظاهراً تلاش برای آرام کردن کارتر است.

چنین می‌نماید که کارتر، وجدان کشور های دیگر را هم در باره‌ی این موضوع بیدار کرده است. در پاناما، آنجا که نقض حقوق بشر کمتر از بسیاری از کشور های آمریکای لاتین اتفاق می‌افتد، حکومت اخیراً به ۸۲ تبعیدی سیاسی اجازه داد به خانه بازگردند. اما مارکوس. ژ. مک گرات، اسقف کاتولیک کشور گفت، عفو باید شامل همه‌ی تبعیدی‌ها که بیش از ۱۰۰ نفرند، بشود، و هشدار داد که سابقه‌ی حقوق بشر پاناما، می‌تواند یک مانع جدی برای تصویب یک پیمان جدید پاناما از سوی سنای ایالات متحد باشد.

تاکید تازه بر اخلاقیات در سیاست خارجی ایالات متحد روابط واشنگتن را با پاره‌یی از کشور های دوست خاصه برزیل - پیچیده کرده است و احساسات کشور های دیگر را جریحه‌دار.

مبارزه‌ی حقوق بشر کارتر هم اکنون مشکلات جدی در روابط واشنگتن و مسکو به وجود آورده است. لئونید برژنف رهبر شوروی، و همقطارانش، با موجی از خشم، از ابتکار حقوق بشر حکومت کارتر استقبال کردند و اشاره کردند که محدودیت های سلاح های هسته‌یی و جنبه های حیاتی دیگر تنش زدایی، می‌تواند به خطر بیفتد. یوری کورنیلوف، مفسر برجسته‌ی خبرگزاری دولتی تاس نوشت «جیمی کارتر» نقش یک رایزن را برای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر کشور های سوسیالیستی اختیار کرده است. از تمسخر آمیزترین و وحشیانه‌ترین سوادها، که از مایه‌ی تبلیغات بورژوازی ارتجاعی ما





مخالفان رژیم ایران ، در امریکا علیه نقض حقوق بشر تظاهراتی دارند - ۱۹۷۷

میلیون ها تن دیگر را هر روز به اردوگاه های کار روستایی می کشانند ، آنجا که گرسنگی و بیماری در انتظار آنهاست . در گینه ی استوایی ، در ساحل غربی آفریقا ، «فرانسیسکو ماسیاس نگونبا» ، رئیس جمهوری گینه که مخالفش می گویند پنجاه هزار تن از ۲۲ هزار مردم کشور را کشته است - به شکار چند تحصیل کرده ی باقی مانده ، پرداخته . ماسیاس ادعا می کند :

(به اصطلاح روشنفکران ، بزرگترین مشکلی هستند که آفریقا امروز با آن مواجه است.)

مشهورترین استاد ارباب جهان ، «عیدی امین» ، رئیس جمهوری اوگانداست . کمیسیون بین المللی ژورنیست ها برآورد می کند که از ۱۹۷۱ که «امین» به قدرت رسید ، رژیمش دست کم ۱۰۰ هزار تن را کشته است . در اتیوپی ، رژیم مارکسیست سرهنک هابله ماریام را دشمنان محاصره کرده اند ؛ مارکسیست های دیگر ، جدایی طلبان در ارتیره و شش ایالت دیگر سومالی ، همسایه ی اتیوپی گروه های اتیوپیایی ، به طوعادی

دشمنان خود را در خیابان های آدیس آبابا به گلوله می بندند . سال گذشته در تعطیلات ماه مه ، صدها دانشجو که اوراق ضدحکومتی پخش می کردند ، کشته شدند و پدران و مادران شان برای باز گرفتن اجساد آنها ، ناچارند برای هر جسد ۵۰ دلار بپردازند . شعار حکومت اتیوپی «اتیوپی انقلابی یامرک» است . تاکنون ، مرگ ظاهراً دست بالاتری داشته است .

ولی همه اینها تمام واقعیت نیست . هر روز ، هر ساعت هزاران هزار موردس موارد حقوق بشر در سراسر جهان رخ می دهد . انسانهایی از حقوق بدیبهی انسان در تمام قوانین نوشته و ننوشته جهان و وجدان بشریت ثبت است ، محرومند :

کشته ، شکنجه ، تبعید ، بی کار و زندانی می شوند ، بیشتر آنها گناهکار سیاسی اند . زندانی سیاسی خود تعبیر عجیبی در جهان است . بسیاری از روشنفکران جهان می گویند : آقای کارتر اگر واقعا دلشان به حال بشر و حقوق انسانی اش سوخته ، باید هم پیمانانش را وادارد تا به مخالفانش اجازه زندانی بدهند و در سراسر جهان این سؤال را یکبار دیگر پاسخ گوید که آبارهربان - خودکامگان - بهر عنوان حق دارند ، مخالفان خود را مخالفان ملت خود قلمداد کنند و آنها را از حقوق انسانی محروم نکنند .

در منطق سیاسی قرن بیستم (زندانی سیاسی) کسی است که با روش حاکمان مملکتش مخالف دارد . و در پایان همه اینها این سؤال شاید بر لبان تمام زندانیان سیاسی جهان و تبعیدیان و شکنجیدگان نقش بسته باشد که : آقای کارتر با عنوان کردن فکریه «حقوق بشر» دلش بحال جهان سوخته است یا این را روشی برای هموار کردن سلطه امریکا بر کشورها می شناسد ■

گرفته شده است ، استفاده می کند» کور- نیلوف همچنین ناراضیان شوروی را به عنوان «یک مشت از هوچی» توهیف کرد «که آماده اند میهنشان را به ۳۰ سکه بفروشند .»

مقامات شوروی ، با استفاده از اعمالی مانند محروم کردن ناراضیان از کار ، خودداری از اعطای روادید مهاجرت به آنها ، تبعید آنها به سیبری یا زندانی کردن آنان در موسسات روانی ، به سرکوبی ناراضیان ادامه داده اند .

آنان همچنین ، هرگونه تماسی از سوی ناراضیان یا سفارت ایالات متحد در مسکو را غیر ممکن ساخته اند .

پارهیی از بدگمانان می گویند که «کارتر» ، مبارزه ی حقوق بشر خود را به عنوان یک سیاست خوب در خانه و تبلیغات خوب در خارج تلقی می کند . آنها راست می گویند ، اما این ، تمامی داستان نیست .

اخیرا از «بات دریان» ، یک عضو محفل داخلی «کارتر» و هماهنگ کننده ی حقوق بشر او در وزارت خارجه ، پرسیده شد چرا رئیس جمهوری این همه ، به آرمان حقوق بشر عقیده دارد ؟ او پاسخ داد : « زیرا این کار ، کار درستی است» این ، ممکن است روشن ترین و ساده ترین توضیح برای کاری باشد که کارتر ، واقعا فکر می کند باید انجام دهد ، چرا بسیاری از مردم سراسر جهان با او موافقت می کنند . حکومت ارباب

بیشتر دیکتاتوری های جهان ، در صورت ظاهر وانمود می کنند که قوانین کشورشان را رعایت می کنند . چند دیکتاتوری به ارباب بی مایع روی آورده اند . ژان بدل بوکاسا ، «امپراتور» آفریقای مرکزی ، دستور داده که دزدان را بدون تشریفات محاکمه ، آن قدر کتک بزنند تا بمیرد . او می گوید : «این مجازات ، خشن است ، اما واقعیت زندگی است.» فرمانروایان جدید کمونیست کاسوج ، شاید دو میلیون تن را کشته باشند و



# تجاوزهای آشکار اسرائیل در کرانه غربی

یهودیان آبر را بروی روستاییان عرب بسته‌اند



متجاوزان یهودی در دو استخر شنا می‌کنند  
حکومت اسرائیل یک چهارم فلسطینیان  
ساکن کرانه غربی را وادار به مهاجرت  
کرده  
یک یهودی: فلسطینی‌ها همه‌ی پیشرفت  
خود را مدیون ما هستند

سیاستمداران عرب و اسرائیلی، در  
باره‌ی امنیت منطقه‌ی، مناطق غیر نظامی و  
قانون بین‌المللی سخن می‌گویند، اما در دو  
روستای کوچک «برداله» و «تل‌البیضا» در  
کرانه‌ی خاوری رود اردن، آنجا که حدود هزار  
کشاورز لقمه نانی از خاک سنگی به دست می-

آورند، صحنه‌ی وجود دارد که در هیچ‌جای  
۱۵۰۰ نقشه‌ی که برای مذاکره طرح شده‌است  
یافت نمی‌شود.  
در «تل‌البیضا» یک سیستم آبیاری  
جدید، بازده محصول را دو چندان کرده  
بود، در «برداله»، روستاییان یک سیستم



لوله‌کشی ایجاد کرده بودند که آب‌نوشیدنی را به هر خانواده می‌رساند. امروز، این دو روستا، بسیار دگرگون شده‌اند. سیستم آبیاری، اکنون ویرانه‌یی از نهرهای غبارآلود است. جویها خشک‌اند و لوله‌ها تشنه، و زنان روستا، مانند حکومت عثمانی، باید از یک چاه دور دست آب بیاورند، مسافت این سفر هر روزه، که در پائین و بالای یک تپه‌ی سنگی صورت می‌گیرد، تقریباً یک‌مایل است.

نه آن که این دو روستا به خشکسالی دچار آمده باشند یا زلزله چاههای آنان را خراب کرده باشد. منبع بدبختی آنها مزرعه‌ی تموانی «مداح»، یک آبادی جدید یهودی نشین در آن نزدیکی، است. «مداح» که یکی از حدود صد آبادی است که اسرائیلی‌ها در

نخستین بار این منطقه را، درست درخاور رود اردن جنوب‌شهرک اسرائیلی «بین‌شهان» در نور دیدند، مهندسان اسرائیلی دوروستای فلسطینی را بازرسی کردند. سپس، برخلاف قانون آب اردن که حتی نشریه‌های اسرائیلی می‌گویند که اسرائیل ناکزیر است به آن احترام بگذارد، اسرائیلی‌ها تنها در چند متری چاه فلسطینی‌ها، یک چاه جدید و عمیق‌تر حفر کردند.

از آن زمان، ذخیره‌ی آب فلسطینی‌ها رفته رفته کاهش یافت. اما اسرائیلی‌ها نه تنها روستاییان را از حفر یک چاه «آرتزین» بازداشته‌اند، بلکه آنها همچنین از فروش آب به روستائیان خودداری می‌کنند. هزار فلسطینی برداله و تل‌البيض سابقاً هر ساعت ۲۷۰ متر مکعب آب مصرف می‌کردند، اما ۴۰

«مداح» مطابق برنامه دو چندان شود، روستا‌های عرب اطراف، ممکن است اصلاً بدون آب بمانند.

این‌گونه ضابطها و تجاوزها در سرزمین‌های اشغال شده نادر نبوده است، حتی پیش از تصمیم حکومت «مناخم‌بگین»، نخست‌وزیر اسرائیل، برای قانونی کردن «کادوم»، «اوفر» و «معاله آدومیم». اما اگر رهبران جدید اسرائیل به راه خود بروند، ممکن است آبادی‌ها چند برابر شوند. تحت‌اشغال اسرائیل، جمعیت عرب بلندی‌های جولان سوریه، از ۷۷ هزار تن به ۱۲ هزار تن کاهش یافته است.

۲۰۰ هزار فلسطینی - حدود یک‌چهارم جمعیت باقی‌مانده در ساحل غربی وادار به مهاجرت شده‌اند. حتی در نوار کوچک‌غزه



سرزمین‌های اشغال شده تاسیس کرده است، گروهی از ساختمان‌های جدید است که دیوارهای بلند آنها را احاطه کرده‌اند و اکنون ۱۲۰ خانوادگی یهودی در آنجا زندگی می‌کنند. یک سال پس از این که نیروهای اسرائیلی

صاحبان اصلی زمین، فلسطینی‌ها، از یک چاه دور باید آب ببرند. خانوادگی یهودی در «مداح»، اکنون هر ساعت ۱۵۰۰ متر مکعب آب مصرف می‌کنند، و دو روستای فلسطینی، آهسته آهسته دارند از تشنگی جان می‌سپارند. وقتی وسعت

آنجا که بیش از ۵۰ هزار فلسطینی که بیشتر آنها آواره‌اند، و در یک منطقه‌ی ۱۲ مایلی بس‌ار صحرائی جای داده‌شده‌اند، اسرائیلی‌ها تقریباً ۱۰۰ هزار جریب از بهترین زمین‌ها ضبط کرده‌اند، و در آنجا چهار آبادی یهودی نشین سنگربندی شده برپا کرده‌اند.



## تجاوزهای آشکار اسرائیل در کرانه غربی

یهودیان آب را بروی روستائیان عرب بسته‌اند

در بلندی‌های بالای دره‌ی اردن، همه‌ی نشانه‌های زندگی فلسطینی به نحو اصولی ناپدید می‌شود، منابع آب فلسطینی‌ها لاکه و مهر شده است.

کشاورزان فلسطینی به زور اخراج شده‌اند و زمین‌های آنها به آبادی‌نشینان یهودی داده شده است.

اسرائیلی‌ها چوپانان فلسطینی را که از چراگاه‌های سنتی خود استفاده می‌کنند، با چپ‌پدیی می‌کنند و با شلیک گلوله فراری می‌دهند. و مهمتر از همه اسرائیلی‌ها حدود ۸۰ درصد همه‌ی زمین‌های مزرعی مجاور ساحل غربی رودخانه‌ی اردن را ضبط کرده‌اند. منطقه‌ی که می‌توانست نان هر کشور کوچک و جدید فلسطینی را تامین کند. دیوارهای بلند اسرائیلی به مالکان اصلی اجازه نمی‌دهد وارد زمین‌های آنان بشوند، و یکی از آنها از ده‌ها ایستگاه آبیاری از هم باز شده‌ی اعراب می‌گذرد.

### نکوهش جهانی

فراسوی ماشین‌های درحال زنگ زدن جنبه‌ی دیگری از مغرورانه‌ترین ادعای اسرائیل‌ها مشاهده می‌شود. زیرا در این‌جا، آنجا که مزارع فلسطینی زمانی شکوفا بود، اسرائیلی‌ها صحرایی را به وجود آورده‌اند. حکومت کارگری شکست خورده‌ی اسرائیل، که از نکوهش بین‌المللی بیم داشت، بیشتر زمین‌های ضبط شده را بایر نگه داشت. اکنون، بگین می‌خواهد آنها را برای آبادی‌های یهودی‌نشین بگشاید. و بسیاری از ناظران از آن بیم دارند که اسرائیلی‌ها به همین جا پس نزنند.

در روستای «المکروه» در دره‌ی اردن یک کشاورز عرب به سیم‌های خاردار اسرائیلی‌ها اشاره کرد. او گفت آنها سه چهارم آنچه را که پدرم برای من گذاشته بود، گرفته‌اند. برای پسران من هیچ زمینی وجود ندارد که کشت کنند. یکی از آنها حالا روزها برای اسرائیلی‌ها کار می‌کند. دوبردر دیگر مجبور

شده‌اند برای پیدا کردن کار، روستا بترک کنند.

ساکنان سرزمین‌های اشغال شده همیشه تصور کرده‌اند که سیاست واقعی هر چند پذیرفته نشده‌ی اسرائیل، آن است که آنان را از زادبوم خود محروم کنند. با انتخاب بگین به نخست‌وزیری این سیاست صریح اسرائیل شده است.

یک مقام ملل متحد می‌گوید «غزه از لحاظ اقتصادی و اجتماعی، دارد یک سووتو می‌شود. اسرائیلی‌ها می‌توانند در غزه اقامت و کار کنند، اما به فلسطینی‌هایی که در آن سوی مرز، در اسرائیل کار می‌کنند، اجازه داده نمی‌شود در روستاهای قدیمی خود کار کنند، حتی وقتی آنها در مزارع اسرائیلی که زمانی به آنها تعلق داشت کار می‌کنند.»

در غزه سرمایه‌ی فلسطینی‌های محلی یکی از بزرگترین کارخانه‌ی بسته‌بندی پرتقال در خاورمیانه را ایجاد کرده است و با وجود خشکی‌زمین و جمعیت انبوه غزه این نوار، یک چهارم پرتقالی‌هایی را که تمامی اسرائیل به خارج صادر می‌کند، برای صادر کردن تولید می‌کند. اما درحالی که فرآورده‌های اسرائیلی، آزادانه می‌تواند در همه‌ی جای سرزمین‌های اشغال شده وارد شود، اجازه داده نمی‌شود پرتقال‌هایی که فلسطینی‌ها تولید می‌کنند، در اسرائیل رقابت کند و این پرتقال‌ها به کشورهای دیگر که پرتقال‌های اسرائیلی در آنجا فروخته می‌شود، صادر نشود. غزه، مانند بقیه‌ی سرزمین‌های اشغال شده از لحاظ سیاسی هم دارد یک «سووتو» می‌شود. جوانان در اثر ده سال حکومت خشن اسرائیل ریشه‌ترا «رادیکال» شده‌اند. حتی مقامات اسرائیلی می‌پذیرند که اگر اجازه‌ی انتخابات آزاد به احزاب سیاسی داده شود و «باسعرفات» و سازمان آزادی‌بخش فلسطین با اکثریت قریب به اتفاق پیروز خواهند شد. با این همه حکومت اسرائیل، هنوز سازمان آزادی‌بخش فلسطین را اصلاً نماینده‌ی

فلسطینی‌ها نمی‌داند.

وقتی از ویس‌برک یک عضو شرکت

تعاونی «مداح» درباره‌ی کمبود آب در روستا که با پای پیاده پنج دقیقه با خانه‌ی فاصله دارند سؤال می‌شود، می‌گوید فلسطینی‌ها همیشه شکوه می‌کنند. آنها فراموش می‌کنند که همه‌ی پیشرفت‌های خوب را مدیون ما هستند» آیا اسرائیل در آزاد صلح باید آبادی‌هایی مانند «مداح» را در سرزمین عرب ساخته شده است ترک کند و ویس‌برک که ۱۱ سال پیش از انگلستان به اسرائیل مهاجرت کرده، پاسخ می‌دهد «یک سرزمین یهودی است. چرا ما باید آن را به تجاوزکاران بازگردانیم؟»

(ویس‌برک) اضافه می‌کند در هشتم

سال که در «مداح» به سر می‌برد، هرگز دو روستای فلسطینی مجاور نرفته است. هرگز با همسایگان غیر یهودی‌اش غذا نخورده است، و هرگز با هیچ کدام از آنها بحث نکرده است. او می‌گوید شما مرا با حرف‌های مربوط به کمبود آب متعجب می‌کنید ما در این جا کمبودی نداریم. وقتی سؤال می‌شود که آیا اسرائیلی‌ها باید آب را به همسایگان خود تقسیم کنند (ویس‌برک) می‌گوید «اگر آنها مثل ما پیشرفته و صنعتی بودند این مشکلات را نداشتند.»

یک بازرگان اسرائیلی نیز می‌گوید

«یهودیان هر جا اقامت کنند، آنجا اسرائیلی است.»

در بیت‌المقدس سخنگویان اسرائیلی

تاکید می‌کردند که اسرائیل به عنوان

دموکراسی عمیقاً درباره‌ی حقوق بشر تکیه

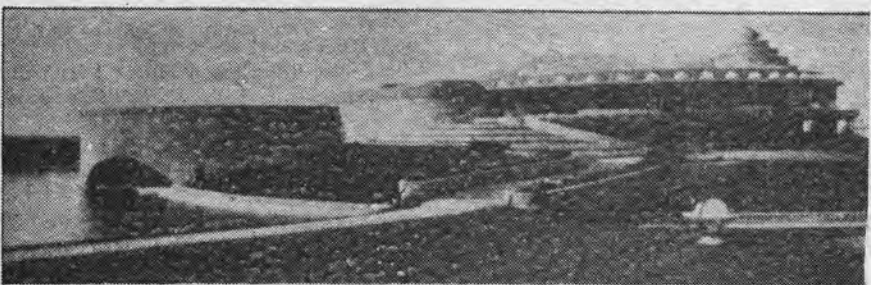
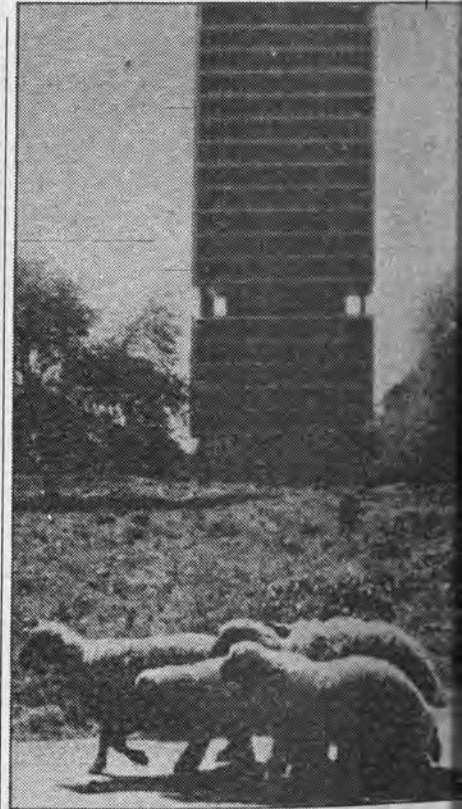
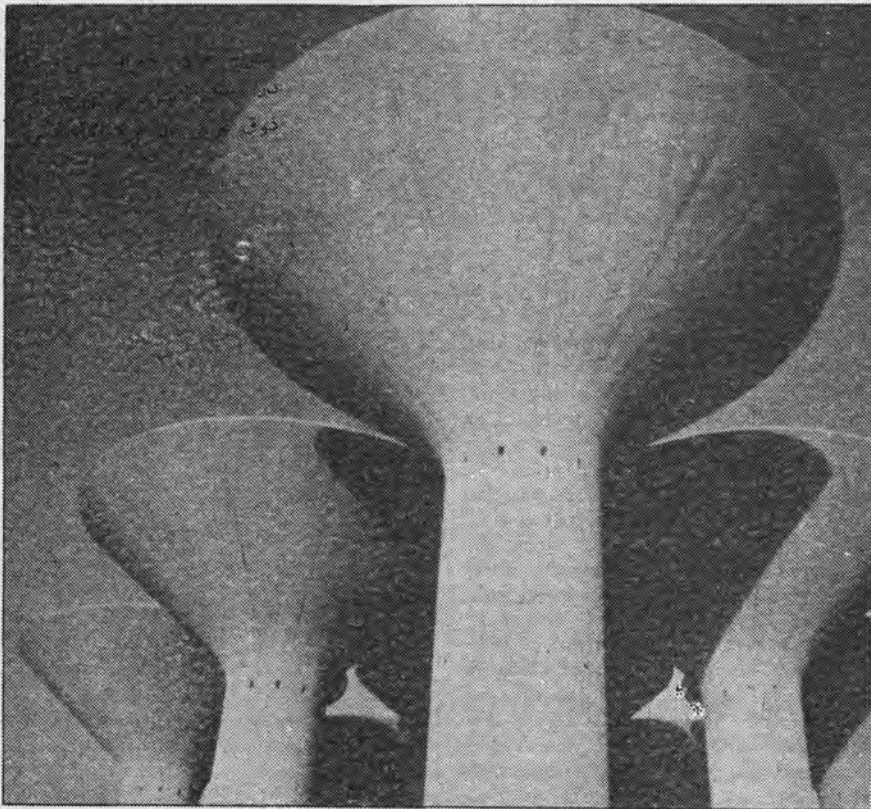
است، و آرزو ندارد مردمان دیگر را

سرزمین‌های خود محروم کند. ■



# طرح‌های ساختمانی عظیم بادلارهای نفتی

New World



اعراب دارند رویا های لوس آنجلس  
و هوستون را در صحرای خود تعبیر  
می کنند .

شهرستان بهلوی ، فرودگاه جدّه ، صندوق  
نوسعه کویت ، دانشگاه زنان سعودی و ...  
طرح‌های بلند پروازانه با طراحی بزرگان  
معماری قرن

کاخ مروارید در خارج تهران



\* میلیارد ها دلار نفتی در دست طراحان بزرگ عرب می گردد

«لورنس عربستان» ، مات خواهد شد. بر ۴۱ مایل از صحرای عربستان سعودی ، درست در شمال بندر جدّه در کنار دریای سرخ ، دروازه‌ی جدیدی به سوی مکه دیده می‌شود مجموعه‌ی از ساختمان های امروزی که وقتی در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ گشایش می‌یابد ، بزرگترین فرودگاه جهان خواهد بود. در عراق ، يك دانشگاه عظیم و جدید در بغداد در دست ساختمان است . ۵۳ ساختمان از ۲۷۳ ساختمانی که در اصل طراحی شده است ، تا ۱۹۸۲ گشایش خواهد یافت . در تهران ، ۱۲۰۰ جریب زمین ، برای شهستان پهلوی کنار گذارده شده است . پاره‌ی فکر می‌کنند که این مرکز شهری ، با شهرهای جدید «برازیلیا» و «چندیگر» به خاطر طرح بلند پروازیه رقابت خواهد کرد - بگذریم از هزینه‌اش که بیش از ۵میلیارد دلار برآورد شده است .

شهستان پهلوی ، به وسیله‌ی تزئیدی معماران آمریکایی همراه همقطاران آنها از اروپا ، کانادا و جا های دیگر ایجاد می‌شود . پایانه «ترمینال» اصلی فرودگاه زیبا و قوس‌دار در جدّه ، کار «ادوارد دارل استون» ، یکی از سیاستمداران برجسته‌ی هنر معماری است . طرح دانشگاه بغداد در اواخر دهه‌ی ۱۹۵۰ ، به وسیله‌ی «نال» در کامبریج ماساچوست ریخته شد . شرکت انگلیسی «لولین دیونیر» ، تحت رهبری ژاکلین رابرتسون طرح پرکار آمریکایی ، طرح تهران را ایجاد کرد . شرکت آمریکایی مشهور «سوم» در سراسر خاورمیانه فعال بوده است ، حال

آن که شرکت های سی . آر . اس هوستون «ای . ام . بی» و «مدشسه سافدی» ، بدعت‌گذار کانادایی در ایران ، «مارسل پروور» و «جان پورتن» در مصر ، سرگرم‌کارند. این شرکت های بزرگ و برجسته‌ی معماری ، که سبک عالی بین‌المللی دارند، نه صرفا در اثر پول های جدید نفتی ، بلکه در اثر يك دعوت بی سابقه ، به سوی خاورمیانه کشیده شده‌اند: جهش بلندآسا به درون قرن بیست و یکم. در میان بیابان های داغ و خشک و در میان چادرهای دست‌ساخت ، برج های باریک و جعبه‌ی شکل، یکی پس از دیگری طبقه به طبقه بالا می‌آیند . هتل های پر زرق و برق - مانند ابوظبی ، وجود دارند. يك معمار که مانند بسیاری از همقطارانش ترجیح می‌دهد که موقع بحث درباره‌ی مشتریان حساس خود ناشناس بماند ، می‌نویسد «اعراب به برج های بزرگ و بلند لوس‌آنجلس و نیویورک جذب شده‌اند آنها خواهان مظاهر موفقیت هستند.»

اخیرا ، پاره‌ی از معماران غربی‌امروزی را با قوس‌ها ، تنبدها ، فواره ها و رنگ های گرم - ملایم کرده‌اند . رهبر این‌گرایش های «تجدیدنظرطلبانه» ، شرکت «سی.آر. اس.» هوستون ، طراح دانشگاه زیبای نفت و مواد معدنی در «ظهران» عربستان سعودی است .

يك معمار می‌گوید «سعودی ها می‌خواهند شهرهای صنعتی ایجاد کنند و مردم خود را صنعتی کنند .» این نکته در مورد طرح شهر عظیمی مانند شهر سادات در مصر و عسارد

در جنوب شرقی ریاض ، پایتخت سعودی ، و ایجاد سیستم های کامل دانشگاهی صدق می‌کند .

مشکلاتی که در برابر موفقیت معماری در خاور میانه وجود دارد ، بسیار است. این مشکلات ، از هوس های رهبران سیاسی تا کمبود کارگران ماهر در بیشتر کشور های عرب ، تغییر می‌کند .

نخستین کشور خاورمیانه‌ی که از معماری نو استقبال فراوان کرد ، ایران بود. تهران در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ ، معماران برجسته‌ی آمریکایی یا اروپایی را یکی پس از دیگری پذیرا شد و يك سلسله از ماموریت های گوناگون کننده به آنها محول کرد - شرکت «بی» سرگرم ایجاد يك مجتمع مسکونی ۶۰ میلیون دلاری به نام «کاپساد» در تهران است که از سه برج ۲۶ طبقه‌ی ملو از آپارتمان های لوکس تشکیل شده است و هر يك از این آپارتمان‌ها ، به ۴۰۰ هزار دلار فروخته شده است .

با هر معیاری ، کاخ مروارید که در ۱۷۷۳ به وسیله‌ی شرکت «تالی سین وست‌آرژینونا» تکمیل شد ، نمایی از معماری معاصر ایرانی است - قصر والا حضرت شمس در مهرنش کرج .

پاره‌ی از معماران غربی ترجیح می‌دهند که برای سعودی‌ها کار کنند. گوردون بان شافت معمار برجسته‌ی شرکت «سوم» ، می‌گوید «سعودی‌ها درستکار هستند . دست‌دادن آنها ، مانند يك قرارداد ارزش دارد. بان شافت و شریکانش، اکنون در میان سال



# ریاض سعودی

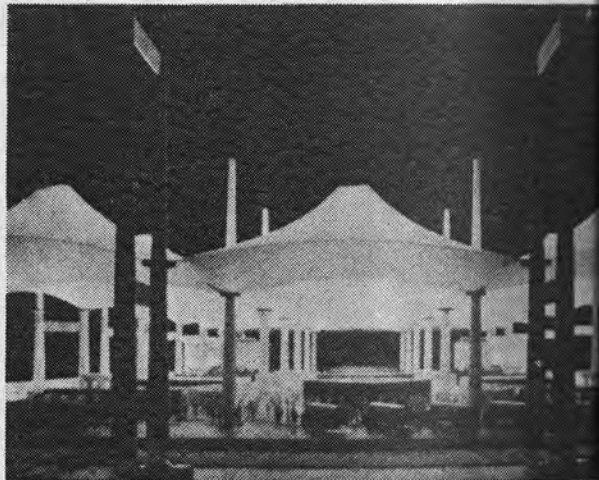
## بازارهای جدید



طرح بازار کویت

مردن جدا خواهند شد: از کارکنان اداری به وسیله شبکه‌یی از توبل‌های خدماتی زیر زمینی، از جهان خارج به وسیله دیوارها، حیاط‌ها و شبکه‌ها و از معلمان به وسیله سیستم پیچیده‌یی از تلویزیون مدار بسته . در جاهایی دیگر ، در کشورهایی مانند الجزایر و مصر ، آنجا که بودجه‌های محدود وجود دارد ، معماری ، آهنگ گوناگونی داشته است .

پیروزی‌های دیررس و دوست داشتنی مانند دانشگاه نفت و مواد معدنی در «ظهران» و ساختمان صندوق توسعه‌ی اقتصادی اعراب در کویت به آن معنی است که برای آمیختن معماری غربی با فرهنگ‌های اسلامی ، راه‌هایی می‌توان یافت ■



مدلی برای پایانه حجاج در فرودگاه جدّه .

بر اساس يك برآورد ، سعودی‌ها برای این طرح‌ها، باید حدود يك میلیون نادر خارجی وارد کنند ، و آنان برای بدعت‌نذاری‌های بزرگ می‌کوشند . عصارده ، شهر جدید سعودی که «ادواردارل استون» آن را طرح کرده است، حمل و نقل عمومی پیچیده و کامپیوتری را جانشین اتومبیل خواهد کرد . «جوبیل» ، يك روستای کوچک ماهی‌بیری در خلیج فارس، به يك شهر صنعتی ۹ میلیارد دلاری تبدیل خواهد شد .

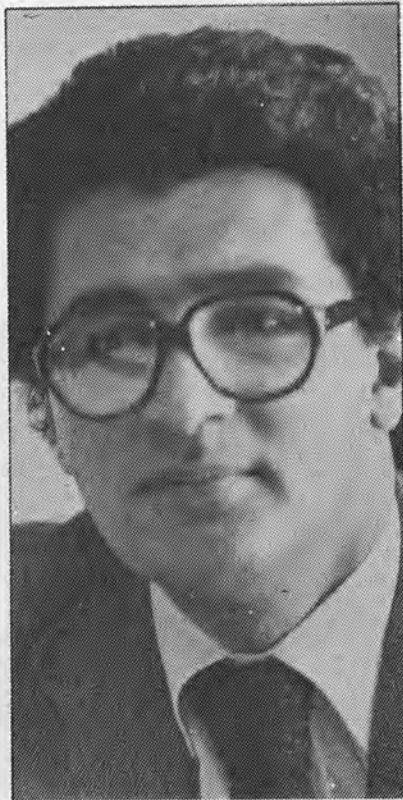
تاکنون ، وسوسه‌کننده ترین طرح جدید عربستان سعودی يك دانشگاه برای زنان در ریاض بوده است . «چارلز لورنس» ، معمار اصلی این دانشگاه ، می‌نویسد «تمامی مدرسه، جامعه‌یسی از درون دیوارهاست و» گروه دانشجویمان زن ، در هر سطح ، شدیداً از

۲۰۰۰ ، سرگرم طرح فرودگاه عظیم جدّه‌اند تا ۱۹۸۵ ، فرودگاه قادر خواهد بود ، در مدت يك ماه ، از يك میلیون مسافر پذیرایی‌کند . قابلیت اعتماد سعودی‌ها که بسیار ستودنی است ، این گونه طرح‌ها را عملی می‌سازد . هر چند طراحان یهودی ، ازادانه ، در طرح‌های سعودی در ایالات متحد کار می‌کنند ، آنها عموماً نمی‌توانند برای سفر به عربستان سعودی روادید به دست بیاورند ، حتی وقتی مانند خود «بان‌شافت» برجسته باشند . بودجه‌ی عظیم طرح شده‌ی سعودی‌ها برای برنامه‌ی عمرانی جاری آنها ، ۱۴۲ میلیارد دلار است . افزون بر فرودگاه جدّه ، آنها سعارس ایجاد شهرهای کامل ، دانشگاه‌ها ، آپارتمانهای واقعا نامحدود و يك فرودگاه عظیم دیگر در ریاض را داده‌اند .



# رویاری امریکا با جنبش ایران

کودتای نظامی، طرحی که در واشنگتن بررسی می‌شود



مسعود بهنود

ده سال پیش والتر لیپمن نوشته بود: «امریکا قابلیت رهبری جهان را ندارد». و در این فاصله چه بسیار روزها به درستی این سخن پی بردیم. نه تنها هنگامی که با خفت از ویتنام بیرون رانده شد و یا در این گوشه و آن گوشه جهان به خطاهای بزرگ گرفتار آمد، و نه حتی آنجا که در برابر «خرس سرخ» عقب نشست، یا می‌نشیند. بل از آنرو که هیچگاه سیاستی یکپارچه و ثابت نداشته است.

پراکندگی و پریشانی این ابر-قدرت از آنجا پیدا است که گروههای منافع در آن هنوز یکپارچه نشده‌اند و هنوز رهبری امریکا دارای آن قدرت نیست که خارج از کشش و کوشش‌های آنها عمل کند، آنها گاه علیه یکدیگر نیز در یک منطقه عمل کرده‌اند - به گفته هنری کیسینجر بیشترین وظیفه شورای امنیت ملی که رئیسش خود او بود و حالا برژینسکی است و در تعیین سیاستهای امریکا مهمترین نقش را دارد، هماهنگ کردن همین نیروهاست -

و این روزها که ایران، بزرگ-ترین و مهمترین دلمشغولی امریکا در خارج از مرزهایش شده است، آن سخن والتر لیپمن می‌رود که باردیگر مصداق پذیرد، اینجا گرچه امریکا در یک نگرش کلی و احيانا منطقی برنده است - چون در فاصله ۲ سال جانشین احتمالی قدرت شاه از یک چپ زیرزمینی نیرومند و نگران‌کننده، به یک نیروی متکی به مردم و راست و ضدکمونیسم تبدیل شده است - اما این خواست امریکا و یا تدابیر او و هم پیمانانش نبود که چنین کرد، بل نیرویی خرد-کننده بود که از یک جنبش مردمی مایه می‌گرفت، حال آن که در همین فاصله

اداری جا می‌گرفتند، مثل کاخ سفید پنتاگون. سیا. وزارت خارجه و کمیسیون انرژی هر کدام از این نهادها را سویی می‌کشیدند و هم از این روش مرجعی گزارشی، طرحی و نظری داشتند که جنبش ایران پی‌درپی آنها را خنثی می‌کرد و خلاف پیش‌بینی‌های آنها جا می‌رفت.

وقتی جنبش ایران آنچنان جلوه افتاد که امریکائیان ضربه‌های تکان‌دهنده خوردند و نزدیک بود از خواب بپرند، آشکارا ترسیدند. در اینجا گروه دوم که همواره مدافع و پشتیبان بی‌دریغ رهبری ایران پس از کودتای ۱۹۵۳ بودند - و خود را بدانچه صاحب حق هم می‌دانستند - از حمایت بی‌دریغ خود دست برداشتند و «کودتای نظامی» را پیش کشیدند بدینصورت تغییر شاه در هر دو فورمولها - گروههای منافع یهودی کارتل‌های نفتی و صنایع اسلحه‌سازی مشترک بود، گیرم هر کدام بجای چیزی را پیشنهاد می‌کردند. و این پراکندگی نظر و برداشت وجود داشت تا ماه پیش که، بنا به دعوتی از کاخ سفید، نماینده تمام ۵ اداره مؤسسه دولتی امریکا که با مسایلی ایران در ارتباطند، گرد هم آمدند تا به فشارهایی که کیسینجر و هلس (رئیس اسبق سیا و سفیر سابق امریکا در ایران) به سود شاه و در جهت حمایت از او وارد می‌آوردند، جوابی داده باشند و هم در قالب مطرح کردن طرح جورج بال (دیپلمات کارکننده امریکایی برای بررسی اوضاع به ایران آمد) نظرات همه گروهها را یکپارچه و هماهنگ کنند. چرا که به قول مفسر انگلیسی بیم آن می‌رفت که

امریکا در روبرویی با مسایل ایران دچار پریشانی بود. نخست به جهت پراکندگی نظرات گروههای منافع در داخل کانونهای تصمیم‌گیری و این که هر کدام فورمولی را درباره ایران دنبال می‌کردند. یهودیان که اکثریت را در قوه قانونگذاری نیرومند در دست دارند، از مدت‌ها پیش تغییر رهبری - و نه رژیم - ایران را پیش کشیده بودند و روی آن با تمام نیرو کار می‌کردند، حال آن که صنایع اسلحه‌سازی و هم کارتل‌های نفتی با تمام نیرو رهبری موجود را پشتیبان بودند و شاه را تنها راه حل ایران می‌دانستند و وقتی این دو نیروی اصلی در نهادهای قدرتمند



چنین باشد به تمام دلایلی که واضح است اوضاع نه فقط به زیان مردم ایران بلکه در جهت عکس منافع غرب دیگرگون خواهد شد.

در کنفرانس گوادالوپ، آنچنان که در هیچ اجلاس دیگری هم، امریکا و غرب امکان آنرا پیدا نکردند تا از توسعه و پشرفت جنبش مردمی ایران جلوگیری کنند، شاید تنها مجال آنرا یافته باشند که از هم بپرسند: چطور اینهمه غافل بودیم و اینهمه دچار ضعف محاسبه شده بودیم؟

واقعیت - بدون اینکه تعارف یا شعار در آن جایی داشته باشد - اینست که نه فقط جهان غرب - و رهبرش امریکا - که هیچ مفسری، هیچ سیاست - پیشه‌یی در جهان، هیچ کدام از مدافعان رژیم ما در اینجا و حتی هیچکدام از خود ایرانیان - با وجود آن که در قلب مساله بودند - نمی‌توانستند حدس بزنند که جنبش چنین ابعادی خواهد گرفت و اینچنین همه چیز را با خود خواهد شست و خواهد برد. لیکن تنها تفاوت در آنست که در اینجا حالا اکثریت قریب به اتفاق مردم، دیگر به واقعیت‌ها پی برده‌اند و جز معدودی بقیه دانسته‌اند که چاره را باید در خود جنبش جستجو کرد و نه در برابر آن و در مقابله با آن. و آن معدود نیز برای حفظ منافع در خطر افتاده خود، به خواب و خیالها پناه برده‌اند و اتفاقاً شایعه‌کودتای نظامی نیز از همین افراد سرچشمه گرفته است که در اندیشه و یا در آرزوی آنند.

اما در بیرون از مرزها و در داخل دستگاه رهبری آن ممالکی که دنیا را به اندازه عرض و طول کتاب - خانه آقای برژینسکی و یا آقای کیسینجر می‌دانند، به جبران زمان از دست رفته، و خواب و خیالهای پریشان گشته، این طرح یعنی ایجاد یک کودتای نظامی به قصد بر روی کار آوردن یک جمهوری نظامی اسلامی خشن، بطور جدی بررسی می‌شود. حتی باد این طرح به ایران نیز ورزیده و بعضی‌ها سعی می‌کنند خود را در اندازه‌های مناسب برای آن جا بزنند. غافل از آن که چنین طرحی بعد از پیداری ملت، یک خودکشی جمعی برای مدافعان تسلط غرب در منطقه است.

از سوی دیگر پاره‌یی اندیشه‌های ماجراجویانه به قصد ایجاد درگیری بین

چپ‌ها و جنبش مذهبی و به وجود آوردن محیط متشنج و ضعیف کردن طرفین، خطرناک خواهد بود، و در نهایت بیدارکردن خرس خفته و ایجاد یک بحران، با ابعاد خطرناک جهانی و سرانجام تقسیم این ملک را نتیجه می‌دهد و آنوقت است که غرب به جای گزیدن لب باید دست ندامت بر سر بکوبد.

و همه اینها، در عین حال هشدار است برای نیروهای ملی و رهبری جنبش در ایران. به زبان دیگر، اگر جنبش فعلی ایران، تا همین‌جا پیش آمده به علت راهمایی درپیش‌گرفته، گاه به سود این یا آن دشمن، عمل کرده است. مثلاً:

- جای خالی نفت ایران را تولید بیشتر بعضی از رقیبان در منطقه پر کرده است.

- نبود نفت ایران، بازار جهانی نفت را که در ۱۹۷۹ دچار مساله ازدیاد تولید می‌شد، متوازن و متعادل کرده است.

- انگلستان توانسته مخارج ۶۰ میلیاردی تاسیسات نفت شمال خود را از منابع مالی اروپا - امریکائی تامین کند و این ممکن نمی‌شد مگر در صورت جدی شدن بحران در ایران.

- ماهیت ضد کمونیست جنبش توانسته، خیال بسیاری را از امکان نفوذ کمونیسم در پناه ناراضائی‌های ناشی از حکومت ایران، راحت کند. ...

چه باک! بهرحال، هر حرکتی بسود گروهی و به زیان منافع گروه دیگری شکل می‌پذیرد. اما از این پس باید مواظب بود که بعضی سعی نکنند از این میوه رسیده بچینند.

تن سپردن به احساس مطلق مجال ندادن به همه‌ی گروههای داخل جنبش برای ابراز وجود. غره شدن و چشم بستن بروی واقعیات جهان - از جمله موقعیت ژئوپولیتیک ایران - تندرویی‌های غیرلازم؛ از جمله خطراتی‌ست که از داخل جنبش را با داشتن دشمنان قوی زخم‌خورده خارجی، تهدید می‌کند. در پناه واقع‌بینی، و حفظ اتحادمان و عملی‌تر اندیشیدنمان است که دیگران قصد نخواهند کرد بایپاده کردن طرحهای ابلهانه، مانند کودتای نظامی، سرنوشت ما را به بازی بگیرند.

گروهها در موقعیت حساس ایران، علیه یکدیگر وارد عمل شوند و یکدیگر را به نفع دشمن مشترکشان خنثی کنند.

برای دانستن نتایج این اجلاس لازم نبود در آن دو جلسه حضور داشته باشیم چرا که رویدادهای پس از آن و تغییر موضع کارتر و امریکا و کنفرانس گوادالوپ (که برخلاف همه خبرها، موضوعی مهمتر از ایران در دستور مذاکرات آن نبود و اصلاً به همین دلیل تشکیل شده بود) نتیجه را آشکار کرد: کارتر که تا چند هفته پیش مدام از رژیم شاه حمایت می‌کرد، در یک شیب ملایم حساب شده به آنجارسید که بگوید: «... اما نظر مردم ایران برای ما محترم است». و پس از آن ماموران وزارت خارجه امریکا بگویند - و خیلی مودبانه - که ما برای پذیرائی از شاه ایران در امریکا آماده‌ایم.

بدینسان موضع امریکا آشکار می‌شود: چندماه مهلت برای یک راه حل سیاسی که امتیازهایی از جمله مسافرت شاه را داشته باشد و اگر این راه حل اثر نکرد...

درست در اینجا است که امریکا باید بسیار آگاهانه عمل کند تا مثل تدابیری که تاکنون در پیش گرفته، دچار اشتباه محاسبه نشود. توصیه توسل به یک راه حل نظامی خشونت‌آمیز، به بهانه‌های مسخره - مثل نفوذ چپ‌ها و به خطر افتادن منافع غرب در منطقه - از آن اشتباه‌هاست که می‌تواند مردابی - چون ویتنام - برای امریکا در این منطقه خطرناک جهان ایجاد کند.

اما بعضی شواهد بر این دلالت دارد که این طرح در واشنگتن بررسی می‌شود، و پاره‌یی پورنده‌های ۱۹۵۳ از بایگانی بیرون کشیده شده‌اند. اگر





حسین مهری

# کر بن، افسانه شرق و افسانه غرب

کرد و تلاوت بیانش به لکنت افتاده بود، با این همه، برکت و نوای درونی همواره به یاریش می‌آمد. وانگهی، حرکات و سکناش، همه ابزارهای بیان او بودند: با نگاه درون کاوش، با هر حرکت دست با معنایش که هم اهنگین بود و هم سریع، و باری با همه وجودش، سخن می‌گفت.

شکرتی از همه این‌ها. واژه‌خانه‌یی رازآمیز در دسترس ذهن داشت. آن زمان که این واژگان دشوار را به کار می‌گرفت، می‌انگاشتی دارد سلسله‌یی از رمزهای آیینی را بدون شکافتن درون‌شان، پیش چشم تو می‌آورد و در این هنگام، خود هنگامه‌یی از ذوق و شغف بود. این کلام هر بار از مصطلحات فرانسوی تصوف و مایه‌ور از یک توانایی روحی لبریز، به موج بی‌قراری می‌ماند که مرا می‌برد.

آپارتمان کوچکی در طبقه سوم ساختمان شش اشکوبه تاریکی در خیابان «اودنون» داشت: در یک سو، نمایی با عظمت تئاتر «اودنون» قد برافراشته بود، در سوی دیگر، خیابان خروشان «سن ژرمن». این،

مرگ «هانری کرین»، مرا گریاند.

چهارشنبه نوزدهم مهر ماه بود. از سمری چندروزه بازمی‌گشتم. در صندوق نامه‌ها، یادداشتی از خانم «کرین» دیدم که مرا به شرکت در مراسم تشییع و خاک‌سپاری «هانری کرین» دعوت کرده بود.

خاک‌سپاری یک روح بزرگ، یک روح همیشه جستجوگر. در خانه تنها به نیم فریاد گفتم: «نه، او نمرده است» و سوزش اشک‌های بی‌اختیارم را بر کوسه‌ها احساس کردم.

نه، «کرین» نمرده است. او با یکی از زنده‌ترین زندگان این جهان، ندیم بود، مصاحب دائمی روح ایران بود. نه، او نمرده است. دلی که از این روح زندگی گیرد، نمی‌میرد.

«کرین» را نخستین بار چهار سال پیش در پاریس دیدم و از آن پس، بارها و بارها او را دیدم و بیش از همه، شیفته خستگی ناپذیری او شدم.

به راستی، این روح، خستگی نمی‌شناخت: کوش‌هایش کرانی می‌



از خیابان‌های افسانه‌ی پاریس است و در آن غروب رنگین که من به‌دیدار او رفته بودم، به‌فوس‌فزی می‌مانست. اری، این خیابان یک افسانه‌ست: خیابان زندگی‌های شاد، رندی‌های شاد، خیابان رفت‌وآمدهای بی‌پایان، خیابانی که پیش پای کپکشانی از هنرمندان فرانسوی و خارجی در این دو‌یست سال، قرش سرخ گسزنده است، خیابان «سلام، آقای پیکاسو»، «سلام، آقای لوترک»، «سلام آقای مالرو»... اری، دو‌یست سال است که این خیابان همواره هنر را در پاریس «سن‌ژرمن» که خود افسانه رنگینی‌ست به‌افسانه خیال‌انگیز دیگری تکیه داده است، خیابانی به‌نام «سن‌میتل»... خانه «کربن» درست میان این دو افسانه جای گرفته بود.

ایا «کربن» هم یک افسانه‌ست یا افسانه‌ی میان دو افسانه‌ست؟ من می‌گویم او افسانه دو افسانه‌ست: افسانه شرق و افسانه غرب. نمی‌گویم او امیزه دو افسانه‌ست: در هر دو افسانه یک افسانه دیده است. مردی که از «هایدگر» آغاز کرده بود و مشرب الهام «ژان پلسارتر» را فراهم آورده بود، اینک به «سپروردی» و ملاصدرا رسیده بود.

باری، نخستین بار که به دیدارش رفتم، غروب پاریس شادمانه رنگین بود و نخستین دیدار که به‌سر رسید، اسیر پیچ‌وتاب کلام اشراقی‌اش، بندی سیم‌پیچ‌مصطلحات فلسفی اسلامی - غربی‌اش، گنج، دیوانه‌وار، شیفته‌وار، خود را در خیابان «سن‌ژرمن» رها کردم. فوس‌فوح، درخشان‌تر و فریب‌تر شده بود. بی‌آنکه بخواهم، بی‌آنکه اندیشه‌ام بخواهد، لب‌هایم زمزمه کردند: «نمی‌توان گفت خداوند ایمان و یقین است، اما از سرحد ایمان و یقین گذر کرده است.»

سنگلاخی را در جستجوی چشمه زلالی پیموده بود، سنگلاخی را از غرب به‌شرق، از تعقل خشک «دکارتی» به‌ایمان اشراقی، از «مقام» به «موهبت». توانی بزرگ

در تن می‌بایست می‌داشت تا این راه ناشناس را پیماید. این همه را داشت و بر سر این کار گذاشت. آن توان که بی‌پایان می‌نمود در آستانه هفتادوشش سالگی، گاه دچار فتوری شد، گرچه برگ و نوای درونی همواره به‌یاریش می‌آمد.

این افسانه مجسم که اکنون در برابر او، خود را «بی‌خود» می‌دیدم.

این مرد، با این سر بزرگ، با این چشم‌های تند نگاه، با این قامت کوتاه و این جنب‌وجوش ذهنی پایان‌ناپذیر، از این خاک‌سپاری آقای «رنه‌دکارت» و همه عقل‌گرایان و همه مشرب‌های تعقلی باز می‌گشت. از عقل با اشراق، سنگلاخی را، به بهای یک عمر، پیموده است. این‌جا، در آپارتمان کوچک او، دل شرق در تپش است. با غروری که در فروتنی تن شسته، می‌گوید: «این منم که چشم ایرانیان را برجیزی می‌کشایم که قلب بی‌قرار فرهنگشان است. ضرباهنگ این قلب را شنیده‌ام. آیا شما صدای گردش گردون را می‌شنوید؟ من از این صدا بیدار شده‌ام و می‌خواهم بیدار کنم.»

«کربن» پیش‌از آنکه بخواهد ما را بیدار کند، خود بایست بیدار می‌شد. خود نخست بایست چشم می‌گشود. چگونه چشم گشود؟

چهل سال پیش در «سوربن» استادی داشت که فلسفه قرون میانی می‌آموخت. پیداست، در قسمت اعظم، فلسفه این قرون، برگردان فلسفه شرق، خاصه ایران بود و ریشه‌ی از ریشه‌ها، پورسینا نام داشت. با جهدی که با عشق بی‌ملاحظه می‌ما نسبت بر آن شد که کلید این گنج را بیابد، باز یابد، دیری نیاید که دریافت گنجی که در پی آن است، در جای دیگر نهفته است. مبدا واقعی عزیمت، همین جا بود، بیداری از این‌جا بود که «کربن» صدای گردش گردون را شنید، تپش یک قلب را احساس کرد که گاه به‌فرازگاه التهاب رسیده است و گاه درگیر نارسایی‌هایی شده است. این قلب را در وجود «شهاب‌الدین سپروردی»

یافت. به‌دیگر سخن، این قلب در آن پیکر، ملتهب‌تر و مشتعل‌تر می‌تپید. این همان گنج بود که می‌خواست، سال‌ها می‌جست و نمی‌یافت.

اینک او با برگرفتن شعله‌ی از شعله‌های این قلب، دیگر خودکرا نیست. در واقع، هرگز به‌تمامی خردگرا بوده است. حتی آن زمان که در توده آثار فلسفی قرون میانی، کندوکاو می‌کرد، حتی آن زمان که در تب شناخت پورسینا می‌سوخت هرگز در تاروپود عقل سرد، عقل بی‌بها، گرفتار نشد.

چه شد که از میان افلاتونیان که همواره در کانون توجهش بودند، بیشتر به سپروردی، اندیشه‌گر ایرانی، روی آورد؟ آیا به‌دلیل جوانی این اندیشه‌گر بود؟ به‌دلیل پایان فجیع زندگی او بود؟ به‌دلیل آن بود که او «رمبو»ی دنیای فلسفه است؟

«بی‌تردید دیدار من با سپروردی، شیخ‌الاشراق، در زندگی‌ام، بسیار تعیین‌کننده بود. تا پایان حیات از او متاثر خواهم بود. خاطره دیدار با سپروردی که زیر جاذبه «اوپانیاشاد»ها و فلسفه «فلوین» کشف‌های شگرف می‌کرد. خارج از برنامه‌های درسی به ابن‌سینا و به‌هند کشیده شدم. در آن روزگار از کشش مشرق‌زمین بسیار می‌گفتند آیا می‌بایست سانسکریت خواند یا عربی؟ من تردید نکردم، هر دو را آموختم. دوسال سانسکریت خواندم، و هم‌زمان با آن، عربی، اما چه شگرف: جهان ایرانی در این میان مرا پذیرا شد. جهان ایرانی، نه جهان عرب است، نه جهان اسلام، نیز نه جهان هند. این یک جهان، میانین، یک حد فاصل است و بسیار به‌ما مغرب‌زمینیان، نزدیک. از همین روی بود که برای چند تن از ما که دانشجوی مشرق بودیم، جهان‌معنوی ایران بدل شد به‌میهن برگزیده روح. این لطیفه‌ی بی‌ست که «لوسی ماسینون» شاید آن را درنیافت، با این همه، او بود که چاپ سنگی «حکمت‌الاشراق» سپروردی را به دستم داد. آن را از ایران آورده بود، با چند رونوشت از دست‌نوشت‌های



کجاها زیسته است؟ با چه کسانی  
محشور بوده است. در زندگی نامه‌اش،  
چه نقطه‌های برگشت و چه پیچ و  
خم‌هایی داشته است؟

زهرخندش به من می‌نماید که  
این همه به چشم او، چه اندازه خرد  
و خوار مایه‌ست و «چه اندازه  
نامربوط به موضوع»: «شرح این‌گونه  
چیزها به چه کار می‌آید؟ این مسلم  
است که هر کس زندگی‌نامه‌ی دارد  
و به شمار رفتگان و زندگی‌آیندگان،  
زندگی‌نامه هست. دغدغه من فلسفه  
اسلامی‌ست.» و به کلام دیگر، او به  
«اسلام ایرانی» می‌اندیشد، به  
تشیع، به تصوف، کوتاه سخن، به  
عرفان شیعی. این‌که گروه‌هایی از  
غربیان چند سالی‌ست به این مقوله  
کشتنی یافته‌اند، به هیجان‌ش آورده  
است: «این گروه‌ها، تازه فلسفه  
ایران را کشف کرده‌اند. پدیده  
ناشناس یا گم شده‌ی را که عرفان  
تشیع نام دارد، باز یافته‌اند». به چشم  
او، عرفان تشیع، جلوه‌گاه عالی‌ترین  
اندیشه بشری‌ست و این اندیشه،  
تنها در ایران می‌توانست صیقلی  
شود. این اندیشه، با همه آنکه در  
چشم هر عارف و اندیشه‌گر شیعی،  
درخششی نو دارد، از یک مشرب  
می‌نوشد: «من از این اندیشه، چون  
جان شیرین، چون فرزندی دل‌بند  
نگهداری می‌کنم.»

می‌پرسم که چند فرزند دارد.  
در سیمایش، حزن مرد بی‌فرزند را  
نمی‌بینم، گرچه در سیمای همسرش،  
سایه‌ی می‌درخشد: «چند روزنامه-  
نگار انگلیسی هم این پرسش را از  
من کردند. گفتم بچه‌هایم، کتاب‌های  
منند.» و همسرش که نقش فعال و  
منشی دلسوز را برای او دارد، این  
را می‌شنود و لبخند می‌زند. در زن  
هیچ لبخندی بی‌معنا نیست...  
همسرش، گام به‌گام او پیش می‌رود.  
روابط عمومی، مکاتبه‌ها، گردآوری  
سندها و مدرک تحقیقی، همه این  
کارها در دست اوست، حتی گاه  
تغییر برخی از گفته‌های دشوار  
«کربن» برای شنونده: «بدون  
همسر، کتاب‌هایم در نمی‌آید. ما  
همیشه باهم کار کرده‌ایم، حتی  
تصحیح فرم‌های چاپی با اوست.

«حکایات عرفانی» شیخ اشراق. باور  
کنید، این چون یک افسون بزرگ  
بود و از برنامه‌های درسی، سخت  
جدا، تاثیر ان قاطع بود. من از این  
که فیلسوفی توانسته بود کمابیس  
ده حکایت، تمثیل‌های خود را  
بی‌آفریند، سخت در شگفت شدم.  
اندیشیدم برای این کار، اندیشه  
باید بسیار پخته باشد. شیخ جوان  
در ۲۶ سالگی شهید اعتقاد خویش  
شده بود. فلسفه‌اش، گلرنگ بود:  
جوان و شهید، و اندیشه‌اش، پخته...  
این‌ها بود که مرا مضنون کرد، اما  
نکته بسیار شگفت‌انگیز در انار این  
فیلسوف جوان، اراده اوست در ادامه  
اندیشه گذشتگان، ایرانیان باستان  
و اندیشه جنگ میان روشنی و  
تاریکی، او گفت: «این خردگذستان  
است که می‌خواهم احیا کنم». درست  
کلمه «احیا» را به کار برده است.  
می‌گوید «بیش از این، کسی این کار  
را نکرد». البته او در آن زمان،  
کلمه «تاریخ» یا صفت «تاریخی» را  
که امروز بسیار متداول است به کار  
نبرد، اما چیزهای شگرف احساس  
کرد. در کار او چهره‌های قهرمانی  
اوستا و شاهنامه احیا شد، همراه با  
عبارت‌ها و تفسیرهای عرفانی. در  
همین کار است که سهروردی، امر  
«تاویل» را به طرز فوق‌العاده انجام  
داده است. او همانگونه که قرآن را  
می‌خواند، شاهنامه را می‌خواند، با  
حضور قلب می‌خواند.»

«هانری کربن»، وقتی سخن  
می‌گوید، چنین نمی‌نماید که  
بریده بریده می‌گوید. می‌پنداری  
این عبارت او با عبارت پیشین،  
پیوند ندارد، اما در گفت‌هایش باید  
درنگ کرد تا خط ربط عبارت‌ها را  
یافت.

زندگی‌نامه «کربن» چیست؟  
چگونه می‌توان نمایی از زندگی‌اش  
به دست داد؟ کی زاده شده است؟

کتاب‌های دسترس‌ناپذیر را از زیر  
سنگ در می‌آورد... می‌توان گفت در  
این پژوهش دراز آهنگ در پدیده  
عرفان شیعی، این زن، نیمه‌عارفه‌ی  
شده است. پیداست که «کربن» نیز  
یک عارف، یک شیعی، یک فیلسوف  
ایران‌گراست.

- ایا شما عارفید؟

- عارف، بله... می‌دانید که  
من در مسیر پژوهش‌هایم، درباره  
اندیشه‌های شیخیه نیز بسیار کار  
کرده‌ام. به شیخیه ارادت (سمپاتی)  
دارم. درباره عرفان کتاب بسیار  
خوانده‌ام و بسیار نوشته‌ام، اما  
برچسب ندارم، با این همه، ارادت  
کامل دارم. به عظمت این مکتب و  
عظمت فلاسفه آن حساسم.

من یک پژوهشگر، یک  
ژانرم، یک مسافر، یک بازدید  
کننده مفتون، مفتون عرفان شیعی،  
مفتون عرفان بزرگ شیعه، من  
زیبایی این بارگاه جلال را نشان  
می‌دهم... و باری، من یک مسیحی  
شیعی‌ام، گرچه از برچسب‌ها می-  
گریزم.

عالم با روح‌تر و خودانگیزتر  
را در عرفان شیعی جستجو می‌کند،  
زیرا عرفا مجذوب صورت دیگری  
از پیام‌اند که بالاخص به وجدان  
انسان خطاب می‌کند.

اهل طریق، عالمی دارند که  
در آن آن، نهان روشی، مبتنی بر  
تجربه شخصی، مایه ارضای روحی  
بیشتری را فراهم می‌آورد. این نهان  
روشی، پیوند دل و جان عارف را  
برقرار می‌سازد.

کتاب چهار جلدی او، در  
«اسلام ایرانی» (که اکنون در ایران  
در دست ترجمه‌ست)، سیمای روشن  
هزار سال تطور اندیشه فلسفی-  
مذهبی ایرانی‌ست. نگرش به چشم  
جان، اصالت این اثر را فراهم می-  
دارد.

پدیدارشناسی او که چون  
افزار کارش در این پژوهش به کار  
می‌رود، امر مذهبی را نخستین پدیده  
می‌نامد و باری، این امر را نمی-  
توان با چیزهای دیگری مانند  
شرایط سیاسی، اجتماعی، نژادی،  
جغرافیایی و اقتصادی تعلیل کرد.



در این اثر با عظمت که به جنبه‌های روحی و فلسفی «اسلامی ایران» و اعماق روحی تمدن ایرانی می‌پردازد، او چون میهمان کشوری که یت پیامبر و یک مذهب مستقل داشته است.

در این امر، یک واقعیت قاطع به چشم می‌خورد. امروزه خو کرده‌اند که مذهب پیامبری را از مذهب عرفانی متفاوت بدانند. من عقیده دارم که یکی از خصوصیت‌های عرفانی ایرانی، زیر تاثیر «ابن عربی» که خود از اندیشه‌های ایرانی متأثر بوده، در این سب که تجربه پیامبری را تکرار و در خود جذب کرده است، دین پیامبری که در دین عرفانی شکفته شده است و هیچ تناقضی با آن ندارد و دیگر مورد ندارد این دو را در برابر هم گذارند. همین به خودی خود، نایب بسیار مهم دارد، خاصه در نظریه‌یی که درباره انسان داریم. و یساره دیگر: گذشته از شخصیت زرتشت پیامبر، حماسه جوانمردی و «رمز» ایران باستان به چشم می‌خورد که در شاهنامه و اوستا باز می‌یابیم. من و چند پژوهشگر در یک کتاب بزرگ درباره نزدیکی‌های حماسه ایرانی با حماسه مغرب‌زمینیان در سده‌های میانی و در باب تاویل و تحویل این حماسه به حماسه عرفانی که یکی از رویدادهای اساسی فرهنگ ایرانی است، بررسی‌هایی کرده‌ایم، از جمله ارتباط میان حماسه ایرانی کیخسرو و حماسه مغرب‌زمینی شهسواران در «گوال» موضوعی هست که برای فیلسوف، بیشتر اهمیت دارد تا برای یک متخصص ادبیات تطبیقی. این‌ها همه با هم ارتباط دارند. من به عرفان مسیحی هم دلبستگی دارم، به شخصیت‌هایی چون «اکهارت»، «یعقوب بومه» و غیره، ارادت می‌ورزم، زیرا اندیشه‌یی که من می‌خواهم اشاعه دهم این است که هیچ چیز از هیچ چیز دیگر جدا نیست. در این زمینه، یک بررسی عمیق تطبیقی ضرورت دارد: بررسی و مقایسه ریشه‌های الهام که بدبختانه تاکنون انجام نگرفته است - یک

خانواده بزرگ افلاتونی داریم که از افلاتونیان کمبریج در قرن هفدهم تا افلاتونیان اصنهان اشراقیون و مکتب ملاصدرا کشیده می‌شود. باید روزی آن‌ها را گرد هم آورد.

«هانری کرین» ایران‌شناس به معنای متداول نیست. ایران‌شناس در این معنا با مباحث زبانی و دستوری و ادبی فرهنگ ایران سروکار دارد. «کرین» کاری به این کارها ندارد یا دست کم، چندان کاری به این کارها ندارد. دغدغه او غور در اندیشه ایرانی‌ست که از سده‌ها پیش از اسلام بر استمرار موقوف به توازن و هماهنگی دلالت میکند، اندیشه‌یی که بی‌گسست تا زمان ما پیش آمده است و نمونه تماشاچی «پیوست» است: «جهان ایرانی، در بطن جامعه اسلامی، از آغاز مجموعه‌یی را ساخته است که بر جوهر و بر رسالت و الهام آن، پی نمی‌توان برد، مگر آنکه دنیای روحی ایران را به مثابه یک واحد، یک کلیت بنگریم - ایران اسلامی، به نام معنی، خاستگاه بزرگترین فیلسوفان و متصوفان اسلامی بوده است و این ایران اسلامی، به طریقی، ادامه ایران باستان است. اشراق سهروردی، جلوه درخشانی از این یگانگی و تداوم است.»

اشراق او را به اهتزاز می‌آورد: «این واژه‌یی است که به سختی می‌توان معنا کرد: شرق، طلوع، فروزندی... این است فلسفه فروزنده اشراق، فلسفه «شرق»... مشرق به معنای مابعد طبیعی آن، نه در معنای جغرافیایی اش. چیز عجیب آن است که آدم احساس می‌کند در برابر یک فلسفه «نو-افلاتونی» حدس نزدنی قرار گرفته است. یک تفسیر و دریافت از اندیشه‌های تمثیلی افلاتونی با عبارت‌هایی به شیوه آیین زرتشت. «اشراق» چه درسی می‌دهد؟ بزرگترین درس فلسفه اشراق که تجلی اندیشه ایرانی نیز هست، این است که به فیلسوف می‌گوید: وقتت را تلف می‌کنی اگر کارت به یک تجربه معنوی یا به یک ساختمان درونی نیانجامد. و به عارف می-

گوید: همدار، به مالخولیا کشیده می‌شوی، اگر یت پرورش جدی فلسفی نداشته باشی. آنچه در نوشتار سهروردی شگفت‌آور است چیزی است که باید آن را فقط آغاز و پایان خواند: دعوت به شناسایی خویش، همه اندیشه سهروردی در این عبارت فشرده می‌شود: «ان کس که روح خود را بشناسد، جهان آفرین را می‌شناسد.» پرورش معنوی این «وصول» را سهروردی به طرز شگرف در حکایت‌های عرفانی اش تشریح کرده است: دیدار سروش، هنگامی که انسان از چیزهای بی‌موده اشراق به همین می‌انجامد. در اشراق شیخ ظاهر درکار نیست، تنها شیخ باطن اشراق وجود دارد. این را در مکتب نعم‌الدین کبیری هم می‌بینیم و مصونیت اشراق به همین می‌انجامد. من فکر می‌کنم برای همه کسان چه در شرق، چه در غرب (جغرافیایی)، پرورش معنوی اشراق می‌تواند یک معنای امروزین داشته باشد. این جزئی است از پیام معنوی ایران. هنگامی که از شیخ باطن با شما سخن می‌گویم به یک امر مهم برمی‌خورم و آن، سلسله بزرگ اشراقیان است که همه شیعی‌اند.

میان اشراق و تشیع یک پیوستگی ژرف است و این، یک تصادف نیست. اندیشه در اسلام در آثار استادان بزرگ مانند ملاصدرای شیرازی و قاضی سعید قمی، باید به یک امام باطن منتهی شود. در این نکته، یک گونه تعلیم و تربیت، یک گونه رشد ضمیر، یک گونه مردم‌شناسی و یک گونه اخلاق هست، نیز یک گونه نظریه در باب جهان. از این روست که من عقیده دارم ایرانیان از فیلسوفان امروزین، چندان دور نبوده‌اند. آنان در وجود خویش دست‌مایه، به اندازه دارند تا به پرسش‌هایی که ما همه از خود می‌کنیم، پاسخ دهند. اشراق حتی می‌تواند امروز مایه آرامش یک روح غربی که از بنیاد با روح شرقی تفاوت دارد، شود... می‌دانم که امروز فلسفه، دغدغه‌ها و دلواپسی-



های دیگر دارد. امروز، نه سرشت زندگی، نه رویه آن، همانند زندگی عصر سهروردی‌ها نیست. کسی از من پرسید: با این جستجوهای بزرگت، با این تعمق‌های بزرگت در ضمیر که از ویژگی‌های فلسفه اشراق و تصوف است، چگونه می‌توان به نیازهای فنی و صنعتی (تکنولوژیک) کنونی پاسخ داد. به او درست این پاسخ را دادم: چه فقر و چه فاجعه‌ی است در فلسفه‌کسانی که می‌پندارند فیلسوف‌اند، اما هنگام پرداختن فیزیک، کار متافیزیکی (مابعد-طبیعی) می‌کنند و هنگام پرداختن به جامعه‌شناسی، کار فلسفه. من نمی‌گویم نباید به جامعه‌شناسی یا فیزیک پرداخت، این‌ها همه کارهایی سودمند و ضروری‌ست، اما خطر آن است که بینگاریم فیزیک که در ابتدا، مباحث ماوراءالطبیعه را از آن جدا کرده‌اند، می‌تواند به موضوع‌های فلسفی پاسخ دهد. چیزی که برای مابعدطبیعیان زنده مانده است (چون ما مغرب‌زمینیان هم بسیار چیزها از دست داده‌ایم) آن جهانی‌ست که در اصطلاح فلسفی، عالم مثال می‌نامند. این عالمی‌ست عالم تجربه‌های ضمیر و عالم احساس یا عالم حواس. شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، نخستین کسی بود که برای این عالم، اهمیت مابعد-طبیعی قایل شد. اگر اهمیت فلسفی این عالم مثال به غفلت برگزار شود، در یک معما گرفتار می‌شویم، در حواس تجربی یا قانون‌های تجربی ضمیر. آنگاه هرچه تحلیل و احساس درونی‌ست ناراست جلوه می‌کند و به خیال‌پروری نسبت داده می‌شود. افزون بر این، اگر عالم مثال را نادیده انگاریم (یک جسم مثلی، یک جسم تخیلی نیست) دید عارفان و پیامبران را نیز از دسترس خود



دور ساخته‌ایم. به دیگر سخن، توجیه این دیدگاه را از حیث فلسفی از دست داده‌ایم. آنگاه ناچاریم به ماده، به ضمیر تاریخی تحصلی (پوزیتیویستی) یا اسطوره‌ها یا تاریخ یا سندهای موجود و گواهی-پناه بریم اما حکایت‌های عرفانی سهروردی، نه اسطوره است، نه تاریخ. یک‌بار در انجمن ایران و فرانسه، درباره عرفان و طنز سخنرانی کردم. بسیاری، میان عرفان و طنز، ارتباطی نمی‌دیدند، زیرا عادت نداشتند میان این دو ارتباطی ببینند، اما در آثار سهروردی، این ارتباط به چشم می‌خورد، خاصه در گفت و شنود مرغان: وقتی هد هد، پرنده سلیمان یا پرنده هوشیاری، می‌خواهد بگیرد، زندانبانانش می‌گویند: «در روز نمی‌توانی به درستی دید». در شب می‌توان دید. هد هد می‌خواهد اقامه‌دلیلی کند، اما زندانبانان به روی او می‌افتند تا او را بکشند و او به پیروی

از امر کتمان (تقیه) گفته‌هاشان را می‌پذیرد و می‌گوید: «من نیز چون شما هستم». آری، کسی روز هنگام نمی‌بیند. سرانجام موفق می‌شود از چنگ آنان بگیرد... روز چیست؟ شب چیست؟ من بیم از آن دارم که در زمان ما، این دو را با هم اشتباه کنند و بیشتر شب‌ها را روز می‌پنداریم یا به عکس، روز به چشم برخی از گواهان و آنان که به بدیهه حواس دلبستگی دارند، یا به بدیهه تاریخی و اجتماعی، شب بنمایند.»

فلسوفی که می‌خواهد با جهان راز آمیز تصوف ایران آشنا شود، به لوازم چندی نیاز دارد: او باید هم با جهان فکری ایران‌زمین احساس خویشاوندی کند، هم با جهان فکری ایران: «از همین روی، به یک پرورش فلسفی دوگانه نیاز است. چنین فیلسوفی شرق‌شناس نیز باید باشد و این در مغرب‌زمین کمیاب است. خدا را شکر که در ایران از این‌گونه شخصیت‌ها نمونه‌هایی داریم و همین است که اطمینان‌بخش تواند بود... امروز آنچه مرا به شگفت می‌آورد، این است که پس از یک نسل، در ایران، جوانان ۳۰ تا ۳۵ ساله‌یی می‌بینیم که شیفته این مباحث‌اند، «مباحثی که در آن حلقه جنون می‌رفت...» آن‌ها از پرورش فلسفی دوگانه‌یی که از آن سخن گفتم، برخوردارند. چنین مسئولیت‌ها را آنته‌اشمار اندکی از مردمان، به دیگر سخن برجستگان بر عهده می‌توانند گرفت. برجستگان اندیشه، یعنی آنان که اهل معنویت‌اند و مسئولیت آدمی و تاریخ بر عهده آن‌هاست. «کربن» بر آن است و نشان داده است که اندیشه ایران پیش از



اسلام، در اندیشه‌های ایران پس از اسلام تبلور دارد و این بر استمرار فکری ایران تأکیدی است. با این همه، این استمرار در تقاطعی از تاریخ، دستخوش کاست و فرودها و گسست و پیوسته‌هایی شده است. فرازگاه این اندیشه را در کدام مقطع تاریخی می‌توان دید؟ «در آستانهٔ توفان مغول... این عصر، رنگین از اندیشه‌هاست. چه غنای غربی و چه تنوعی. فرهنگ روحی ایران در این مقطع می‌درخشد. در خاور دور جهان ایرانی، در خوارزم، تصوف «به‌نیروی انگیزاننده آموزگار بزرگ، «نجم‌الدین کبری» جهتی کاملاً نو گرفت و عرفان نظری را ژرفنا بخشید. عرفان نظری، همان چیزی است که نخستین زهاد اسلام را که صوفی نام گرفته بودند، دستخوش انشعاب ساخته بود... در خراسان، خاصه در شهر نیشابور، آن‌جا که اندیشه همواره در جوشش بود، سرایندهٔ بزرگ، فریدالدین عطار حماسه‌های سترک عرفانی‌اش را استادانه به فارسی می‌سرود... اسماعیلیه در الموت، «قیام بزرگ» را تعلیم می‌دادند.

به کلام دیگر، برآمدن یک اسلام روحانی سره را در جنوب غربی، در فارس، روزبهان، روانشناسی فوق‌العاده ظریف و دقیق خود را از عشق می‌پرداخت که در آن عشق انسانی مقدمه ضروری تکوین عشق عرفانی نگریسته می‌شود. سرانجام، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، جرأت آورده، طرحی گران ریخت. او با زنده سازی آیین‌های ایران باستان، در برابر فلسفه ابن‌سینا، مسیری یکسره نو گشود. بدین‌سان فعل تهورآمیز شیخ، با وجود بقای امت مزدایی،

به یک بازگشت مسلکی ضمنی به زرتشت‌گرایی تعبیر شد: نوزایی فلسفی ایران باستان در متن و در بطن بعرنج‌های فلسفی والوهی‌ناشی از داده‌های اسلامی و میراث فلسفه یونان در اسلام... و اثرات این نوزایی، حتی در اندیشه متفکران ایرانی روزگار ما بازتاب یافته است... شهادت این مرد، خودنهادی از اندیشه اوست.

قشربیت و تعصب «کیش‌گرایان» در حلب، بر او سخت گرفت. بر او در نکته‌ی اساسی خرده گرفتند و صلاح‌الدین ایوبی را بر او خشمگین ساختند. شیخ شهید با همه آنکه جوان مرد (در ۳۸ سالگی)، آثاری با عنوان «محرک» دارد مانند «حکایت غربت غرب» و «عقل سرخ». او توانست با نماد سازی، اندیشه‌هایش را در این آثار بیان کند. او بیان تجربه‌های درونی خاص‌اش را به چهره‌هایی وامی‌گذارد که نقش نمادی دارند.

رسالتی که او برای خود وضع کرده، به کرات به‌طریقی کاملاً روشن در آثارش تشریح می‌شود. برای نمونه یک‌جا می‌گوید: «ایین مغان پارس باستان را در باب ظلمت و نور خواسته‌ام در آثارم زنده کنم و در چنین کاری سلفی برای خود نمی‌شناسم. «این کار، او را به‌پدید آوردن نقطه عطفی تعیین کننده در مسیر معنویت ایران کشاند.

فلسفه و عرفان، از این پس، برای او و به‌جشم او، جدایی‌ناپذیر شدند. فلسفه‌ای که به‌آزمونی معنوی نیانجامد، به‌ما بعدالطبیعه فلسفه و به‌بودگی و شیفتگی نشد، آب در هاون کوفتن است. آن تجربه عرفانی که بر آموزش مبتنی نیست، شالوده‌ ندارد. این اندیشه بود که شیخ شهید را

به‌ویران کردن پی‌درپی «برنهاد»- های اصلی فلسفه «مشایی» که روح آن، ظاهراً با چنین طرحی موافق نبود، کشاند، آنچه فیلسوفان در قالب‌های اصطلاحی «بود و نبود» وجود و عدم، بیان می‌کردند، او در قالب‌های نور و ظلمت، بیان می‌کرد و از آن هنگام، شالوده مابعد-الطبیعه به‌سوی تجربهٔ درون نگرانه و اشراقی روی‌آور شد.

این چندمین بار است که رها شده در خیابان رنگین «سن‌ژرمن»، به‌آنچه از «کربن» شنیده‌ام، می‌اندیشم، نه‌گیج، نه‌دیوانه‌وار، اما شیفته‌وار.

اکنون به‌راستی، قوس قزح درخشان و فریباست. یا دیگر، این عبارت، به‌مزمه بر لب‌هایم جاری می‌شود: «نمی‌توان گفت خداوند ایمان و یقین است، اما از سرحد ایمان و یقین گذر کرده است.»

به‌یاد یک «کوتاه سخن» از «آنا تول فرانس» می‌افتم: «بسی چیزها واقعیت ملموس ندارد، با این همه، زیبایی و ژرفنای این زندگی را می‌سازند.»

در این مقاله بسیاری از نقل-های عقیدتی همان است که در مصاحبه‌های قبلی نویسنده با «کربن» آمده است.



# دینوریزی ، مولیر سینمای ایتالیا

محمد رضا شاهید

دینوریزی امروز در سینمای ایتالیا یک چهره است . از سالهای دور ، هزارو نهصد و چهل و شش فیلم ساخته و قبل از آن هم با سینما بوده است ، آنچه او در طی سی سال فعالیت در سینما انجام داده در یکی دو مقاله نمی‌گذرد ، اما براحتی می‌توان مجموع کار های او را در یک جمله خلاصه کرد : دینوریزی مولیر سینمای ایتالیاست .

این کارگردان شصت و یکساله ایتالیائی گاه تا لمس واقعیت از یک غم پنهانی و به مدد طنز سود برده است . از همین رو نمایش فیلم هایش با فروش گیشه و استقبال عمومی همه روبرو بوده است . او مسائل ایتالیا را ، در حقیقت برای خارجیان ؛ اگر به خنده و طنز نشان داده ، هموطنانش بیشتر از دیگران به آن فیلم یا داستان خندیده‌اند ، اما کتمان نکرده‌اند که سخت گرفتار چیزی هستند که به آن خندیده‌اند ؛ خود دینوریزی هم اعتراف می‌کند که تراژدی گاه اسمی را می‌خنداند و این دردناک‌تر است . او در فیلم هایش دوربین فیلمبرداری را چیزی مثل یک روایت کننده اما نه کنجکاو بکار می‌گیرد . او صحنه آرایبی را آنطور که در فیلم های ویسکونتی یا فلینی بکار برده می‌شود ، لازم نمی‌بیند ، البته فقط برای فیلم خودش .

شاید بتوان گفت دینوریزی اصولا پیرو سبکی نیست . او یک داستان را تعریف می‌کند و در این داستان هرچه را لازم است دانسته شود ، نشان می‌دهد .

قصه‌های او و داستانهای او به زندگی نزدیک است اصلا زندگی است ، پس چه سود که در زندگی اغراق باشد و گزافه‌گویی . . .

ریزی در جایی گفته است من فیلم را برای پسند منتقدین نمی‌سازم ، اگرچه به گفته‌هایشان احترام بسیار می‌گذارم . چرا فیلم های من که غالبا می‌خواهم روان و سهل باشد از عوامل غیر قابل لمس باخود داشته باشد . اگر خانه یک مرد مجرد شلوغ است شلوغ باشد و نور آفتاب همانقدر بتابد



# dino risi

که می‌تابد .

دینوریزی هرگز نخواستہ یک شاهکار بسازد ، اگرچه فیلم «بوی خوش زن» او را در حد یک شاهکار دانسته‌اند . او خود را هم چنان متعلق به سینمای ایتالیا می‌داند . به آنچه این روزها سینمای امریکا را به تحول واداشته (وودی آلن ، مل بروکس و...) زیاد خوش بین نیست ، دینوریزی از ابتدایی ترین قالب های بیان استفاده می‌کند و همانطور که در آغاز هم گفتیم با سینمای سینما شکل گرفته است .

او فیلمنامه نوشته ، فیلم های کوتاه ساخته و بالاخره دستیار کارگردان بوده و هم چنان داستان نوشته است (ریزی قبلا دانشجوی رشته ادبیات بود) . برای آلبرتو لاتوآنا و ماریومونی چلی فیلمنامه نوشته است . با آنکه ادعا می‌کند آرازش و سبک هیچ کارگردانی متأثر نیست و این زیاد هم از حقیقت دور نیست ولی حرفه کارگردانی را بیش از هم‌آماریوسولداتی آموخته و اثرات بعد از جنگ گاه مستقیم و گاه نامستقیم در فیلم هایش دیده می‌شود مردان قصه های او ضعیف‌تر از آن هستند که به یک قهرمان بدل شوند ، زنان قبل از ارائه منطق بدن خود را بکار می‌گیرند و جدال مرد و زن در فیلم های ریزی بر این تم به بررسی گذاشته می‌شود . آدم های مورد علاقه ریزی هر کدام ویژگی خاص خود دارند و دنیای بت آنها سادگی محض را نزدشان به امانت می‌گذارد ، تا زمانی که فاجعه (اگر معنای قابل قبول فاجعه را بپذیریم) رخ دهد و این زمانی است که همه چیز برای همه روشن می‌شود .

ایتالیایی‌ها در چنین مواقعی بهترین ملتی هستند که من می‌شناسم . این را دینوریزی می‌گوید و اضافه می‌کند فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها همگی خودشان را باور ندارند یا اگر دارند زیادی دارند . یک مرد ایتالیائی می‌داند بر او چه می‌گذرد ، من هم می‌دانم و همان را نشان می‌دهم ■





## الویس پرسلی از نگاهی دیگر (۱)

الویس پرسلی در شانزدهم ماه اوت سال ۱۹۷۷ در چهل و دو سالگی درگذشت. در این شماره و همینطور شماره بعدنگاهی خواهیم داشت به سلطان موسیقی راک که در ایران اگرچه شناخته شده اما تعداد اتومبیل‌هایش بر اعتبار کارش یا نگاه عاشقانه و خسته‌اش چربیده است.

در پاریس در مجله حزب کمونیست اومانیته با احترام از این واقعه بعنوان مرگ سلطان موسیقی یاد شد و مفسر تلویزیونی در ژاپن زمانی که در مورد او سخن می‌گفت گریه کرد. در همین روز تا ۸۰ هزار مایلی خانه‌اش اجتماع کرده بودند و ۲۲۰۰ تاج گل تبار مقبره‌اش شد. خانواده الویس صدها تلگرام و هزاران نامه تسلیت دریافت کردند. الویس ارون پرسلی در سال ۱۹۳۵ متولد شد. برادر دوقلوی او مرده بدنیا

آمده بود. خانواده‌اش چندان فقیر بود که از گوشت مار تغذیه می‌کرد. پدرش در زمان تولد الویس شیرفروش بود و مادرش با ماشین خیاطی خود هفته‌ای ۱۳ دلار درآمد داشت. با این همه الویس را به مدرسه فرستادند و او که کودک‌کی‌خجالتی و مودب بود استعداد و علاقه خود را به موسیقی با خواندن آهنگهای «بلوز» که از رادیو پخش می‌شد، نشان داد و در این زمان مادرش یک گیتار به او هدیه کرد. در همین زمان پدرش به «مفیس» رفت و با کار در یک کارخانه در فقیرترین محله شهر آپارتمانی یک اتاقه اجاره کرد. در تابستان سال ۱۹۵۳ الویس در یکی از استودیوهای صفحه پرکنی شهر مفیس بخاطر تولد مادرش صفحه‌ای از خود به مبلغ چهار دلار پرکرد، صاحب استودیو علاوه بر صدای تحت تاثیر چهره معصوم وی تجربه الویس قرار گرفت. کمی بعد

«اسکاتی موور» نوازنده گیتار، «بیل پلاک» نوازنده «باس» و الویس گروهی تشکیل دادند و اولین آهنگشان در ردیف آهنگهای موفق محلی قرار گرفت. خواننده جدید، شگفت‌انگیز بود، بهیچ وجه تحت تعلیم قرار نگرفته بود، لیکن صدایش بطور طبیعی پخته، رسا، مردانه و متغیر بود، می‌توانست صدایش را در یک بندگرم زده سپس در یک لحظه آنرا آرامش بخش و ملایم کند، حتی در همان هنگام می‌توانست آن را آهسته و زیر کند. و نت را آنچنان برگرداند که آهنگ در سبکهای مختلف تغییر یابد. او می‌توانست با یک کلمه چندبار و بطور گوناگون بازی کند و دنیا را در حیرت فرو برد.

زمانی که الویس به روی صحنه ظاهر می‌شد، دختران جوان جیغ می‌کشیدند و لباس‌هایش را پاره کرده و حتی خاکی راکه او بر آن پا گذاشته بود، جمع می‌کردند.

همکاری الویس با مجری برنامه‌های «کنل توماس پارکر» که بعنوان مجری شو از مهارت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، برایشان موفقیت به ارمغان آورد. او یکی از مهمترین چهره‌های تمام شوهای موسیقی بود. رکورد فروش صفحه‌های او در تاریخ موسیقی آن زمان غیر قابل تصور بود.

کوشش‌های کنل پارکر موجب شد که الویس در دهه شصت در ردیف هنرپیشگان مشهور سینما قرار گیرد و دستزد او به عنوان یک هنرپیشه بالغ بر یک میلیون دلار شد و تازه پنجاه درصد سود نیز عاید او می‌شد.

در سال ۱۹۵۷ در آمریکا کالاهایی چون ماتیک و نوشابه‌های غیرالکلی با نام او عرضه شد. عکس‌های او همه جا بر در و دیوار بود و از طرف دوستانش هفته‌ای پانزده هزار نامه دریافت می‌کرد.

عکس‌العمل خانوانی‌ها و موسسات آموزشی در این مورد توام با خشم بود. آنها از الویس به عنوان فردی عاری از مبانی اخلاقی یاد می‌کردند و در بسیاری از جوامع پخش موسیقی راک ممنوع شد. این وضع موجب شد که الویس از کشف قدرت خلاقه‌اش خندانگه خود غافل بماند و به سمت عادات مخرب زندگی گام بردارد تا آنجا که باعث فرار شدن مرگ زودرس خود شود. ■  
«قسمت دوم و آخر در شماره بعدی»



# تهران مصور از آغاز

● تیری که احمد دهقان را کشت تهران مصور را از کار نینداخت ، اما تلفن وزارت اطلاعات هویدا آن عمل را انجام داد

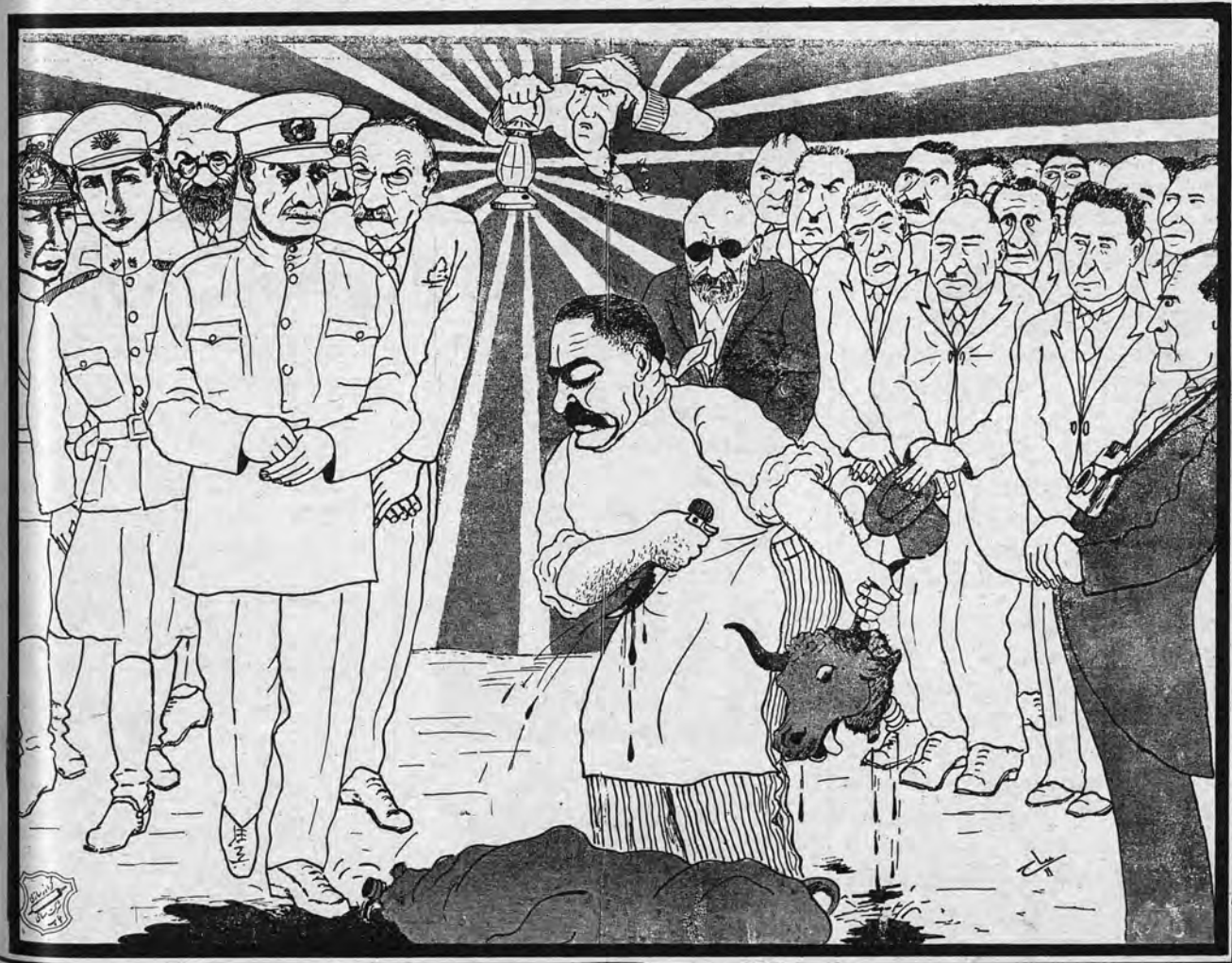
تیری که به سینه احمد دهقان شلیک شد و گلوله‌ئی که در کنار قلبش نشست ویرا از پای درآورد و صدای او را خاموش ساخت. ولی صدای «تهران مصور» خاموش نشده پس از شهادت دهقان بیست و شش سال مداوم این نشریه با همه نشیب و فرازهایش بلندآوازه بود

با این حال در حکومت هویدا بایک تلفن صدای «تهران مصور» را خاموش

ساختند تیری که دهقان شهید را از پای درآورد ، برپایداری نویسندگان و همکاران «تهران مصور» افزوده و آنانرا نه تنها مایوس نساخت بلکه بامساعی نویسندگان برجسته و مردان پرشور و آزاده و هنرمندان بانوق (تهران مصور) را چون دسته‌گلی ساختند که مشام علاقمندان بمملکت و ملت رامعطر می‌نمود و هرروز جمعه مردم ایران درانتظار بدست آوردن این نشریه بی‌تاب بودند و تفسیرهای سیاسی و اخبار پشت پرده و زیر ذره‌بین این مجله نقل محافل ومجالس بود

تهران مصور برای کودکان نشریه‌ئی

جداگانه منتشر کرد وماهنامه این موسسه درنوع خود کم‌نظیر بود . نویسندگان باذوقی چون علی جلالی - فرخ کیوانی - حسینقلی مستعان - استاد محیط طباطبائی - شجاع‌ملایری - لعبت والا - لطفعلی معطل - احمد آرامش - محمود رجاء - اسماعیل پوروائی - دکتر نصراله شیفته - احمد نامدار - فرامرز برزگر - دکتر صدرالدین الهی - اسد منصور - اسماعیل رائین - احمد بشیری - اسماعیل یکانگی و بهرام شاهرخ و .... دهها نویسنده باارزش و توانا راهی به قلبها باز کردند و مکتب مورد توجهی برای پرورش ذوق و هنر





روزنامه‌نگاری بوجود آوردند.

بسیاری از روزنامه‌نگاران شهیر امروزی کار خود را با این مجله آغاز کردند و با این موسسه همکاری داشتند که ذکر نام یکایک آنان لیستی طولانی بدنبال خواهد داشت.

چند نفر از نویسندگان این نشریه را برای تصدی مقامات حساس دولتی دعوت بکار کردند و چند تن از همکاران این نشریه به مجلس شورای ملی راه یافتند.

با اینکه «تهران‌مصور» آماج تیرهای تهمت، توقیف و سانسور قرار میگرفت ولی برسختی ما و مبارزه با عمال بیگانه و وطن فروش افزوده می‌شد.

پیوند ما با ملت بود و برعهد و میثاق خودبای بند بودیم و از رژیم مملکت‌سرخسازانه دفاع میکردیم ولی بهیچوجه رابطه‌ای مادی در راه انتشار تهران‌مصور با هیچ فرد و دسته و مقامی برقرار نداشتیم.

چشم بکمک مادی دستگاه سلطنت و وابستگان آن و بودجه‌های محرمانه نخست وزیر و یا دستگاه‌های دولتی نداشتیم، بلکه در این راه متحمل مخارجی هم شدیم و برخلاف بسیاری از بلندبایگان و سرشناسان که از سفره گشاده دولت تمتعی بردند و زمینهای برارزش را برانگان دریافت کردند، بهره‌ئی نگرفتیم و هیچگاه با مقامات دولتی برای بهره‌وری از مطامع مادی و با جلب منافع، دوستی برقرار نداشتیم و با برخی افراد برجسته صرفاً از نظر وظیفه روزنامه‌نگاری رابطه‌ای بی‌شائبه بوجود آوردیم ولی از دوستی خود بهیچوجه سوءاستفاده ننمودیم در دوران حکومت هویا بطوریکه در سرمقاله‌ها، تهران‌مصور شماره ۱۱۹۷-۱۱۹۸-۱۱۹۹ سالیهای ۱۳۴۵ نوشتیم تلاش دستگاه‌های دولتی، برای اینکه بیرون‌دای مالی بر این بدست آورند بناگامی انجامید.

نظر نمونه نادآور میشوم در دوره ۲۱ قانونگذاری که از طرف مردمش افتند خالصاً. مجلس رفتم، ازوایم که اکثر نمایندگان برای خرید خانه با بهره چهار درصد بمدت پانزده سال استفاده کردند، صرفنظر نمودم، درحالیکه در همان زمان با بهره ۱۲ درصد که با کارمزد و سایر مخلفاتش به ۱۴ درصد میرسد از بانک ملی و سایر بانکها برای مخارج جاری استقراض می‌نمودم

از دست‌اندازی به زمینهای دشت‌گران و زمینهای جنگلی که هر یک بعدها قیمت گرافی پیدا کرد باوجود آشنائی با تیمسار

مزین و بارفاقتی که باوزرای منابع طبیعی و کشاورزی داشتیم، از این ممر بهره‌ای نگرفتم و درصدد خرید و فروش زمین نیز برنیامدم با اینکه بسیاری از آشنایان و دوستان در این راه قدم گذاشته بودند و مرا به زمین‌بازی تشویق و ترغیب میکردند. بدنبال این انتقاع برنیامدم و هدفی جز توسعه تهران‌مصور نداشتم. درآمد تهران‌مصور در سال‌های ۳۶ بعد تا ۴۳ نه تنها تکافوی مخارج داشت بلکه توسعه این موسسه و ایجاد چاپخانه‌ای مجهز و خرید محل آبرومند آنرا امکان‌پذیر ساخت.

دستمزد و حقوقی که به کارمندان و نویسندگان پرداخت میشد از هر جهت قابل توجه بود و همکاری آنان را با این موسسه ترغیب میکرد.

ولی ... از همه مهم‌تر پیوند دوستی و یگانگی، رفاقت و صمیمیتی بود که در بین نویسندگان و کارکنان تهران‌مصور برقرار بود و برای تهیه نشریه‌ای بهتر و مجله‌ای ارزنده‌تر شب و روز برایشان فرتی نداشت چه‌شبه‌ها که محمود رجاء (خدایش بیامزد) همراه ایرج داورپناه (مدیر داخلی و مدیر چاپخانه) و با بالسد منصور (مدیر داخلی) و سایر همکاران (سجاد کریمیان - پرویز گرجی و...) تا صبح در چاپخانه می‌ماندیم و شبهاروی بوشالها و کناره‌های کاغذ رفع خستگی می‌کردیم.

شخصاً در امور چاپ برای ترغیب کارگران چاپخانه مجلات را مسئول‌دوزی می‌کردم بهر حال عمر و جوانی و نشاط و سلامت خود را با افتخار در این راه مصروف داشتم خوشحال و سرافرازم که اینک در بین طبقه نویسندگان و روزنامه‌نگار و همچنین بین کارگران فنی چاپخانه‌ها دوستانی یک‌رنگ و یک‌دل بدست آورده‌ام و این خود سرمایه‌ای با ارزش برایم باقی مانده است.

اما

از سال ۱۳۴۳ فشار بر مطبوعات آغاز گردید و بتدریج بر شدت آن افزوده شد تا جائیکه بارها روی جلد تهران‌مصور را که از نظر فنی باید هشت‌بار بزیر ماشین چاپ برود اجباراً تعویض گردید آنهم به هنگامیکه مجله برای توزیع آماده شده بود. تصور این امر برای کسانیکه دور از عالم چاپ و مطبوعات باشند متصور نیست، زیرا علاوه بر زیانهای مالی زمان، خود فاکتور بسیار مهم‌برای انتشار یک نشریه است (زیرا روزنامه و مجله از نظر کالا «اگر بتوان نام کالای تجارتی بر آن نهاد که دور از شان

مطبوعات است» بسیار حساس و فاسدشدنی است چون نشریه‌ایکه فی‌المثل باید روز چهارشنبه منتشر گردد بعد از دوزخ کهنه‌می‌گردد و حتی ارزش مادی خود را از دست میدهد و در سر دیگری که نمی‌توان آن را نادیده گرفت این است که هر اندازه روزنامه یا مجله‌ای مورد اقبال باشد اگر بموقع بدست خواننده نرسد کهنه میشود و حساسیت فوق‌العاده‌ای بوجود می‌آید که امکان انزجار و طرد این نشریه را نیز دربر دارد. چون عادت خوانندگان خود اصلی مهم برای مطبوعات بشمار می‌آید (این مسائل بجای خود ولی لطمه‌ای که یک روزنامه‌نگار از دستگاه سانسور و دخالت ناروای دولتیان و خودکامگان می‌بیند نه تنها قابل تفهیم نیست بلکه آنچنان خوردکننده اعصاب می‌باشد که دیگر حال و مجالی برای اندیشیدن و بکار بردن استعداد باقی‌نمی‌گذارد محیط آزادی و دور از دخالت دولتیان برای انتشار نشریه‌ای در حکم هوا برای تنفس کردن است. هوای آلوده اگر موجب اختناق جسم نگردد مسلماً ابتلاکات دیگری را بدنبال دارد و چنانچه ماهی را از آب بگیریم هر اندازه محیط بعدی برای او متناسب باشد حیات خود را از دست خواهد داد. هوای سالم برای استنشاق جهت سلامت مانند بشر واپ‌پاک و غیرارونده برای زندگی از این ضروری است. کما اینده اندیشه روزنامه‌نگار و نویسنده محتاج محیط آزاد و دوزخ دخالت و دستورهای نارواست.

این اختناق و سانسور از سال ۴۳ بعد بتدریج با نقشه و تمهید بر مطبوعات سایه افکند، گرچه، عملاً دولتیان خود راتافته‌ای جدا یافته از ملت می‌شناسند و معلوم نیست «موضع قدرت» که بدست بعضی از دولتیان می‌افتد چه سحر و جادویی دارد که شخص را بکلی عوض می‌کند و مردی سلیم‌النفس را بیک جبار ستمگر مبدل می‌سازد و حالات دیگری برای صاحبان قدرت و دستگاههای اجرائی بوجود می‌آید.

شاید محظورات دیگر مملکتی و فشار دستگاههایی از قبیل ساواک و یاقوای تامینی آزادی عمل را از این قبیل افراد سلب می‌کند و لحظه به لحظه بر تیرگی رنگ آنان اضافه می‌شود تا بحدی این تغییر رنگ موثر است که از سپیدی به سیاهی می‌گرایند و مردی پاک و منزه به شیطنانی دیو صفت و غول آسا مبدل میگردد.



## تهران مصور از آغاز

مطالب زیر از شماره سوم تهران مصور به تاریخ جمعه اول آبان ۱۳۲۱ رونویسی شده است بین این شماره با شماره اول یکماه فاصله افتاده است و علت آن بوده که شماره دوم «تهران مصور» توقیف و جمع‌آوری شده بود و در دسترس نیست.

با خواندن قسمتی از سرمقاله این شماره شاید بعلت جمع‌آوری شماره دوم و توقیف آن پی ببریم:

### چند کلمه با دوستان و دشمنان

توقیف یکماهه تهران مصور ایجاد شایعات و گفتگوهای در میان مردم کشور کرد و هرکس مطابق سلیقه خود در این باره سخنی میگفت.

ضمناً مجالی هم برای دشمنان ما یعنی آنان که مندرجات تهران مصور را بر خلاف منافع خود می‌دانند پیدا شد که حرف‌هایی بزنند و ادعاهایی بکنند.

ما نخست لازم می‌دانیم از احساسات پاک و بی‌الایش خوانندگان گرامی و توده واقعی میهن‌پرستان ایران که می‌دانند این روزنامه متعلق به ایشان و مدافع حقوق ملی آنان است و همچنین از لطف بی‌حد همقلمان گرامی مانند متدیر محترم روزنامه با شهامت (نبرد) و مدین و کارکنان بی‌غرض روزنامه حق‌گوی (کیفر) و دیگر همکاران عزیز سپاسگزاری می‌کنیم. اما راجع به انتشاراتی که بعضی‌ها داده بودند که تهران مصور به میل و اراده ما توقیف گردیده این ادعای آقایان نیز هم مانند سایر اقدامات آنها پوچ و خالی از حقیقت است و بهترین دلیل آنست که ما در این‌جا بطور صریح اعلام می‌داریم

که همان مرام و رویه‌ای را که در دو شماره پیش خود به آن اشاره کردیم دنبال می‌کنیم و از معرفی خائنین به‌میهن یا کمپانیها و دسته‌هایی که در دوره گذشته خون‌ملت را به وسائل مختلف مکیده و فعلاً هم می‌خواهند مقاصد شخصی خود را در لباس مقاصد ملی جلوه دهند خودداری نخواهیم کرد.

و چون در این راه که برای خود برگزیده‌ایم به بی‌غرضی و بی‌طمعی خود اطمینان کامل داریم از هیچ‌کس باک و هراس نداریم و هرگونه تهدید و تطمعی هم در ما بی‌اثر خواهد بود. در این جا بار دیگر این نکته را گفته و خدای متعال را گواه می‌گیریم که کارکنان تهران مصور دشمنی و خصومت با هیچکس ندارند، اهل عناد و لجاج هم نیستند، بغض و حسد هم در ساحت نیت آنها راه ندارد. تنها به قصد خدمت به کشور و روشن کردن افکار عامه قلم بردست‌گرفته‌اند جز به مصلحت میهن و هم‌میهنان خود هرگز چیزی نمی‌گویند و نمی‌نویسند و به همین جهت ما در همه حال سعی خواهیم کرد که مندرجات روزنامه ما متکی به دلایل منطقی و اسناد قطعی باشد و هرگز قلم ما از راه راستی و عفت منحرف نگردد.

### گر به‌های ملوس

گر به دارم چه ملوس

می‌رود شهر گروس

می‌آرد قند و خروس

گر به مرا پیشتش مکن بدش میاد

گر به مرا نازش بکش خوشش بیاد

گر به دارم چه قشنگ .....

بلی این گر به‌ها از آن گر به

هائی نیستند که به شود پیششان

کرد!

این گر به‌هایی که به‌جای گرفتن

موشهای انبار کیسه گوشت صاحبخانه

را برداشته و بالای پشت‌بام جلوی

چشم اطفال گرسنه او حتی

استخوانپایش را هم خورده و بعد

چشمهای گرد خود را بصورت آنها

دوخته‌اند و با صدای نفرت‌آور

کریه‌ی معمولکنان استهزایشان

کرده‌اند. نازشست می‌خواهند!!

به این گر به‌های چشم دریده

که از شهر گروس قند و خروس

آورده‌اند و دم خروش هم از درز

گشاد جیبشان پیداست و همه کس

آنها می‌بیند از گل بالاتر نمی‌توان

گفت! این گر به‌های بی‌پیر خیلی

پرزورند، مدت‌هاست که خورده و

خوابیده‌اند و به میل خود گردش

کرده‌اند و روی قالیهای ابریشمی

را کثیف کرده‌اند و کسی نتوانسته

است به آنها بگوید (پیشست!)

این‌ها می‌گویند اگر اوضاع

خانه تغییر کرده به ما مربوط نیست

ما همانطور که زندگی می‌کردیم

و همه‌جا می‌رفتیم و می‌آمدیم و کسی

جرات نداشت جلومان را بگیرد حالا

هم باید همانطور باشد.

این گر به‌ها از آن گر به‌هایی

نیستند که به محض اینکه چوب را

بلند کنید فرار کنند!

این گر به‌ها خیلی نقل دارند،

اوضاع آنها دیدنی است، نه شنیدنی.

اینها از سر هیچ چیز نمی‌گذرند

بهمه چیز با چشم طمع نگاه می‌کنند،

ماهی‌های حوض، بلبل در قفس

جوجه‌های مرغی که تازه از تخم

درآمده است همه را می‌بزند و می

خورند و باز دست بردار نیستند.

چه بی‌شرم: چه بی‌حیا و درزیده!

سالهاست که تمام این گر به‌ها

سر بسر ما گذاشتند و کسی درست

نتوانسته دست و پایشانرا در پوست

گردو بگذارد و شرشان را از سر

ماهی‌های حوض بکند. اما بزودی

سنگی از بالای پام روی سرشان افتاده

مغزشان را متلاشی میکند.

این سنگ را کی انداخت؟

آهای سنگ انداز کی هستی؟

خودت را نشان بده ببینم:

نه، او را نمی‌شود دید....

این سنگ را کسی انداخته

که چراغ هستی ستمگران جهان

را بر درچه باد نهاده:

این سنگ را

مکافات دهر،

خشم خدا پرتاب کرده است.

گر به‌های لوس و ملوس از این سنگ

و سنگ انداز بترسید!

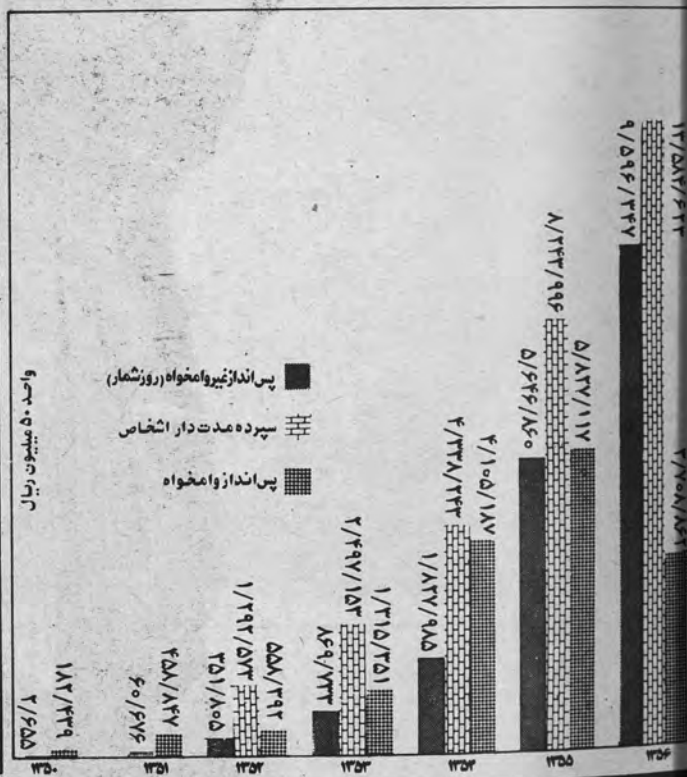


# موفقیت دور از انتظار و استثنائی پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ مثالی درخشان در خدمات اقتصادی و انسانی

پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ اولین و پیشرفته ترین  
پس انداز و وام مسکن در ایران است که خدمات اقتصادی  
و انسانی خود را در جهت پرداخت وام مسکن در کمترین مدت انتظار  
و ابداع پس اندازهای نو و سودآور با موفقیت کم نظیر ادامه میدهد.

نمودار فعالیت کورش در سال ۱۳۵۶

نمونه ای از فعالیت و نوآوریهای کورش در نیمه اول سال ۱۳۵۷



**وام اختصاصی**  
**وام استثنائی**  
**خدمت جدید**

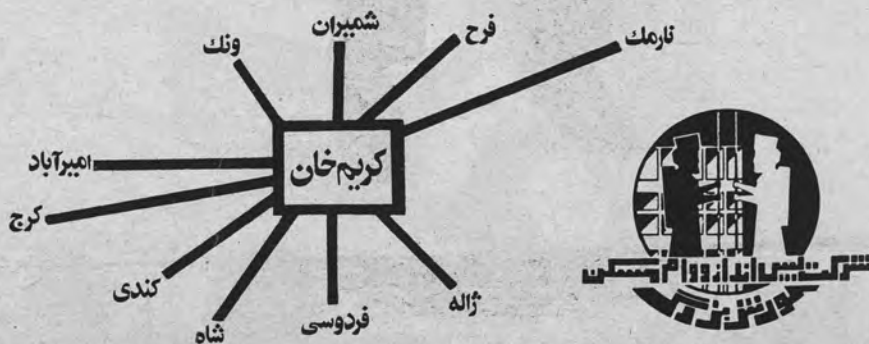
**کمترین مدت انتظار  
برای وام مسکن**

**وام اختصاصی**  
برای اولین بار بطور اختصاصی نرخ پس انداز وام مسکن کورش بزرگ ۴-۳-۲-۱-۰  
از ۱۶ ابر ۱۳۵۶ حساب پس انداز وامخواه افتتاح گردید. بدون توجه به موجودی  
حسابش وام مسکن پرداخت کرد.

**وام استثنائی**  
برای مشتریان خاص کورش بزرگ  
نرخ پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ نسبت به سایر بانکها و موسسات اعتباری  
برای رفاقت مشتریان خود پرداخت و با تبدیل حساب پس انداز روز شمار به پس انداز وامخواه  
فرصتی بوجود آورد که بلافاصله وام استثنائی مسکن استفاده کردند.

**خدمت جدید**  
رضایت و خوشحالی مدیران کورش بزرگ زمانی تعیین میشود که خدمت جدیدی  
در جهت رفاه مسکن انجام دهند. اینک کورش بزرگ فرصت دیگری سینه مشتریان  
جدید خود میدهد. تا پس انداز وامخواه در کمترین مدت انتظار از صاحب خانه شوند.

## پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ با پنداری نو و اندیشه ای سازنده در خدمات اقتصادی و انسانی



برای آگاهی بیشتر با مدیران ۱۱ شعبه پس انداز و وام مسکن کورش بزرگ در نزدیکی محل کار و خانه تان تماس بگیرید







# بسپیدی برف



باپودر برف



# سون آپ

تنهانوشابه‌ای که به رنگ احتیاج ندارد



Pars Advertising...



This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

[www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing](http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing).

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.